



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آه پشته سبز ۱۶۵

کتابخانه مجاهدین

مجله فرهنگی
و ادبی

مجله فرهنگی و ادبی «کتابخانه مجاهدین» به شماره ۱۶۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهاجر بهشت

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|------------------------------|
| ۵ | فهرست |
| ۷ | مهاجر بهشت |
| ۷ | مشخصات کتاب |
| ۷ | اشاره |
| ۱۱ | فهرست |
| ۱۳ | مقدمه |
| ۱۵ | کینه بزرگی به دل دارم |
| ۱۹ | هدیه ای برای شما آورده ام |
| ۲۳ | توطئه آشکار می شود |
| ۲۶ | وقتی دین خدا کامل می شود |
| ۲۸ | من آماده پرواز شده ام |
| ۳۰ | پدر این امت کیست؟ |
| ۳۳ | من چگونه پیامبری بودم؟ |
| ۳۹ | پیش به سوی سپاه آسامه |
| ۴۱ | عیادت از پیامبر مهربانی ها |
| ۴۳ | پیش به سوی مدینه |
| ۴۶ | فتنه های سیاه می آیند |
| ۴۹ | شما در مدینه چه می کنید؟ |
| ۵۳ | چرا پیامبر بی عدالتی می کند؟ |
| ۵۶ | من می خواهم برادرم را ببینم! |
| ۶۱ | در حسرت یک قلم مانده ام |
| ۶۷ | هفت سطل آب بر من بریزید |
| ۷۰ | خانه دخترم، خانه من است |
| ۷۴ | این دستور خدای من است |

- ۷۶ اشک در چشم دختر خورشید
- ۷۸ علی جان! چرا جوابم نمی دهی؟
- ۸۲ پرچمی به دست قهرمان
- ۸۴ من پیرمرد را از جایم بلند می کنی!
- ۸۷ با گریه ات دلم را مسوزان
- ۸۹ روزهای سختی در پیش است
- ۹۵ دل من برای شما تنگ می شود
- ۹۷ لرزه بر عرش خدا افتاده است
- ۱۰۳ این امانت من است در دست تو!
- ۱۰۷ آیا به من اجازه ورود می دهید؟
- ۱۱۳ پرواز به اوج آسمان ها
- ۱۱۵ پی نوشت ها
- ۱۳۳ منابع
- ۱۴۷ درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور : مهاجر بهشت/مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: وثوق ، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۰۹ص.

فروست : اندیشه سبز؛ ۳۵.

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۷-۱۱۰-۲:

یادداشت : چاپ دوم .

یادداشت : عنوان روی جلد : مهاجر بهشت : حوادث روزهای آخر زندگی پیامبر صلی الله علیه و اله.

یادداشت : کتابنامه : ص. [۱۰۳] - ۱۰۹ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : مهاجر بهشت : حوادث روزهای آخر زندگی پیامبر صلی الله علیه و اله.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- رحلت-- داستان

رده بندی کنگره : BP۲۴/۸۴/خ۳۶ ۹م ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۱۹۱۱۰

ص: ۱

مهاجر بهشت

مهدی خدامیان آرانی

ص: ۳

فهرست

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نمی دانم آیا در فصل پاییز به برگ زرد درختان خیره شده ای ؟

همه جا رنگ زرد به خود می گیرد و دشت، سراسر بوی رفتن می دهد .

من هم در این کتاب می خواهم روزهای پاییزی زندگانی پیامبر را برایت به تصویر کشم .

آیا می دانید که آن روزهای پاییز مدینه، بر پیامبر چه سخت گذشت ؟

آیا می دانید اوج مظلومیت و غربت آن حضرت چقدر بود ؟

بیاید با هم گوشه ای از حوادث روزهای ماه صفر سال یازدهم هجری را پیگیری کنیم .

شاید تو هم مثل من اشکت جاری شود و این احساس را پیدا کنی که چرا بهترین مخلوق خدا در میان جاهلان گرفتار شده بود .

من دلیل سخنان خود را در پی نوشت هایی که برایتان ذکر کرده ام ، آورده ام .

این کتاب را به قهرمان این داستان اهدا می کنم ؛ به آن امید که روز قیامت شفاعتش ، نصیب خوانندگان این کتاب گردد .

مهدی خُدامیان آرانی

آبان ۱۳۸۷

ص:۷

کینه بزرگی به دل دارم

آیا مرا می شناسی؟

نام من زینب است ، من یهودی هستم ، شما هیچ کس را پیدا نمی کنید که مانند من کینه محمّد ، پیامبر اسلام را بر دل داشته باشد .

شاید تعجب کنی .

آخر مگر نمی دانی که عزیزان من به دست او کشته شده اند ؟

شوهرم ، برادرم ، عمویم .^(۱)

آیا این کافی نیست که من به فکر انتقام باشم .

آری ، من می خواهم انتقام خون عزیزانم را از محمّد بگیرم .

من نقشه ای در سر دارم ، نقشه ای برای کشتن محمّد .

من قسم خورده ام تا او را نکشم آرام نگیرم ، من هر طور شده، او را می کشم .

الان حدود دو سال از کشته شدن عزیزانم در جنگ خیبر می گذرد ، تو نمی دانی در این مدت ، من چقدر گریه کرده ام ، چقدر سختی کشیده ام .

آیا می خواهی همراهی من به سر قبر عزیزانم بیایی ؟

ص:۹

۱- ۱. سألت إبراهيم بن جعفر عن قول زينب ابنة الحارث : قتلت أباي ؟ قال : قُتل يوم خيبر أبوها الحارث وعمّها يسار ، وكان أجبن الناس ، وكان الحارث أشجع اليهود... : إمتاع الأسماع ج ۱۳ ص ۳۵۰ ؛ ثم إنَّ زينب بنت الحارث اليهوديه أخت مرحب ، ذبحت عنزاً لها وطبختها وسَمّتها... : إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۱۶ ؛ أهدت زينب بنت الحارث اليهوديه... شاه مصليّه وسَمّته فيها : المعجم الكبير ج ۲ ص ۳۵ ، كنز العمال ج ۷ ص ۲۷۱ ، التنبيه والإشراف ص ۲۲۳ ، البدايه والنهايه ج ۴ ص ۲۳۹ ، السير النبويه لابن كثير ج ۳ ص ۳۹۸ ؛ أهدت زينب بنت الحارث اليهوديه... شاه مصليّه وسَمّتها : تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۴۳۷ .

آن قبر که می بینی ، قبر برادرم مَرَحَب است .

همان که پهلوان یهود بود و مایه افتخار خاندان ما .

ای برادر !

مطمئن باش که من انتقام خون تو را از محمّد می گیرم .

من تا انتقام تو را نگیرم لباس عزا را از تن خود بیرون نمی آورم .

به همین زودی به سوی مدینه سفر می کنم .

کاری می کنم که همه مسلمانان به عزایش بنشینند .

خواننده محترم !

حتما می خواهی بدانی چرا محمّد عزیزان مرا کشت ؟

ما از یهودیانی هستیم که در خیبر زندگی می کردیم و زندگی خوبی داشتیم .

نمی دانم چه شد که بزرگان ما در جلسه ای دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند که به مدینه حمله کنند ، امّا محمّد از تصمیم ما باخبر شد و با سپاه خود به سوی ما آمد .

ما ناگهان خود را در محاصره نیروهای اسلام دیدیم .

تمام اهل خیبر امیدشان به برادرم بود ، آری ، برادر من ، مَرَحَب ، تنها کسی بود که می توانست مایه نجات یهودیان خیبر بشود .

سپاه محمّد به سوی قلعه ما آمدند امّا چون برق شمشیر برادرم را دیدند همه فرار کردند .

آری ، دو بار سپاه محمّد مجبور به عقب نشینی شد و برادرم همچون شیری کنار قلعه نگهبانی می داد .

آفرین بر برادر قهرمانم که خاندان ما را سرافراز کرد .

سه روز از محاصره قلعه خیبر گذشت و محمد تصمیم گرفت تا علی را به جنگ برادرم مَرَحَب بفرستد .(۱)

محمد ، علی را طلبید و او را روانه جنگ با برادرم کرد .

صدای علی در فضای میدان طنین افکند : «من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد» .(۲)

و برادرم به جنگ او رفت و چه بگویم ، او برادرم را با یک ضربت شمشیر خود به زمین افکند ، علی ، برادرم را کشت و بعد از آن به لشکر ما حمله برد و جنگ سختی آغاز شد .

در این جنگ شوهر عزیزم و عمویم نیز کشته شدند و قلعه خیبر به دست نیروهای اسلام فتح شد .

آری ، اکنون از آن جریان دو سال می گذرد و من هر لحظه به انتقام می اندیشم .

آری ، این محمّد بود که باعث کشته شدن عزیزان من شد ، من باید هر طور شده خود را به مدینه برسانم و نقشه خود را عملی کنم .

من برای گرفتن انتقام به شهر محمد می روم .

ص: ۱۱

۱- ۲. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم : لأعطين الراية غداً رجلاً ليس بفرّار ، يحبّه الله ورسوله ، ويحبّ الله ورسوله ، لا يرجع حتّى يفتح الله عليه : الخصال ص ۵۵۵ ، شرح الأخبار ج ۲ ص ۱۹۲ ، الإرشاد ج ۱ ص ۶۴ ، الاحتجاج ج ۲ ص ۶۴ ، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳ ، الغدير ج ۳ ص ۲۲ ، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲ ، صحيح البخاري ج ۴ ص ۲۰۷ ، صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵ ، فضائل الصحابه للنسائي ص ۱۶ ، فتح الباري ج ۶ ص ۹۰ ، عمده القاري ج ۱۴ ص ۲۱۳ ، السنن الكبرى ج ۵ ص ۴۶ ، المعجم الكبير ج ۷ ص ۳۶ ، كنز العمال ج ۱۰ ص ۴۶۷ ، التاريخ الكبير للبخاري ج ۲ ص ۱۱۵ ، الكامل لابن عدي ج ۵ ص ۵۲ ، تاريخ بغداد ج ۸ ص ۵ ، السيره النبويه لابن كثير ج ۳ ص ۳۵۳ .

۲- ۳. فقال عليّ عليه السلام : أنا الذي سمّنتي أمّي حيدرَه / كليث غاباتٍ كرية المنظره / وضرب رأس مرحب فقتله... : نيل الأوطار ج ۸ ص ۸۷ ، روضه الواعظين ص ۱۳۰ ، مقاتل الطالبين ص ۱۴ ، شرح الأخبار للقاضي النعمان ص ۱۴۹ ، الإرشاد ج ۱ ص ۱۲۷ ، الأملالي للطوسي ص ۴ ، الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۱۸ ، مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۳۰۵ ، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۸ ، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲ ، صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵ ، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۳۹ ، السنن الكبرى ج ۹ ص ۱۳۱ ، فتح الباري ج ۷ ص ۳۷۶ ، صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۸۲ ، المعجم الكبير ج ۷ ص ۱۸ ، الاستيعاب ج ۲ ص ۷۸۷ ، شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۱۲۷ ، كنز العمال ج ۱۰ ص ۴۶۷ ، تفسير الثعلبي ج ۹ ص ۵۰ ، تفسير البغوي ج ۴ ص ۱۹۵ ، تفسير آلوسی ج ۱ ص ۳۱۲ ، الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۱۱۲ ، تاريخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۱۶ ، تاريخ الطبري ج ۲ ص ۳۰۱

، الكامل فى التاريخ ج ٢ ص ٢٢٠ ، تاريخ الإسلام للذهبى ج ٢ ص ٤٠٩ ، البدايه والنهائيه ج ٤ ص ٢١٣ ، المناقب للخوارزمى
ص ٣٧ ، كشف الغمّه ج ١ ص ٢١٤ ، ينابيع المودّه ج ١ ص ١٥٥.

هدیه ای برای شما آورده ام

زینب ، این زن یهودی به سوی مدینه می آید ، او همراه خود سمّ بسیار خطرناکی را می آورد ، او می خواهد پیامبر را مسموم نماید .

زینب وارد شهر مدینه می شود و لباسی همانند زنان مسلمان به تن می کند .

او می خواهد بداند پیامبر به چه غذایی بیشتر علاقه دارد ، به هر کس که می رسد این سؤل را می پرسد : «من می خواهم گوسفند بریانی به پیامبر هدیه کنم ، آیا شما می دانید آن حضرت به چه گوشتی علاقه دارد ؟» .

هیچ کس از نقشه شومی که این زن یهودی کشیده است خبر ندارد .

مردم خیال می کنند که او از روی محبت می خواهد پیامبر را مهمان کند .

خیلی ها به او می گویند که پیامبر به گوشت بازوی گوسفند ، علاقه دارد .^(۱)

زینب یهودی خوشحال می شود و به سوی خانه ای که در آن منزل کرده است، می رود .

او گوسفند چاقی را خریداری می کند و سر آن را بریده و گوشت آن را با آتش

ص: ۱۲

۱-۴. وقد سألت : أي عضوٍ من الشاه أحبّ إلى رسول الله ؟ فقيل لها : الذراع... : بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۶ ، فتح الباری ج ۷ ص ۳۸۱ ، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۳۰۳ ، التنبیه والإشراف ص ۲۳۳ ، السیره النبویّه لابن هشام ج ۳ ص ۸۰۰ .

هیزم بریان می کند .

به به ، عجب بوی کبابی می آید !

اکنون ، او از جای خود بلند می شود و به داخل اتاق می رود و سَمی را که همراه خود آورده است برمی دارد و دو بازوی گوسفند را به آن سَم آغشته می کند . (۱)

نگاه کن !

او این گوسفند بریان شده را به سوی خانه پیامبر می برد .

پیامبر نماز مغرب را خوانده و با گروهی از یاران خود از مسجد خارج می شوند .

زینب یهودی نزدیک می رود و چنین می گوید «ای رسول خدا ! آیا می شود این هدیه ناقابل مرا بپذیرید ؟» . (۲)

او می داند که پیامبر هدیه را قبول می کند . (۳)

بعضی از یاران پیامبر که تا به حال گوسفند بریان شده را در خواب هم ندیده بودند با خود می گویند : «کاش ، پیامبر این هدیه را قبول کند تا ما هم شکمی از عزا درآوریم» .

هیچ کس از نقشه شوم این زن خبر ندارد .

پیامبر هدیه را قبول می کند و یاران خود را به ناهار دعوت می کند .

همه ، دور سفره می نشینند ، یکی از یاران پیامبر (که نامش بِشْر است) دست

ص: ۱۳

۱- ۵. فأكثرت فيها السمّ ، وسمت سائر الشاه ، ثمّ جاءت بها... : تخريج الأحاديث والآثار للزعلي ج ۱ ص ۷۰ ، تفسير مجمع

البيان ج ۹ ص ۲۰۴ ، تفسير الثعلبي ج ۹ ص ۵۲ ، تفسير البغوي ج ۴ ص ۱۹۷ .

۲- ۶. صَلَّى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المغرب وانصرف إلى منزله ، وجد زينب جالسه عند رحله ، فیسأل عنها ، فقالت : أبا القاسم ، هديه أهديتها لك . وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يأكل الهديه ولا يأكل الصدقه ، فأمر صَلَّى الله عليه وسلّم بالهديه فقبضت منها... : إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۱۶ و ج ۱۳ ص ۳۴۹ .

۳- ۷. عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال : لو دُعيت إلى كراع أو إلى ذراع لأجبت ، ولو أهدى إليّ ذراع لقبلت : مسند أحمد ج ۲ ص ۴۷۹ ، صحيح البخاري ج ۶ ص ۱۴۴ ، السنن الكبرى ج ۷ ص ۲۷۳ ، عمده القاري ج ۱۳ ص ۱۲۸ ، تحفه الأحوذى ج ۴ ص ۴۷۳ ، المصنّف لابن أبي شيبة ج ۵ ص ۲۳۲ ، معرفة السنن والآثار للبيهقي ج ۵ ص ۴۰۸ ، نظم درر السمطين

ص ٦١، فيض القدير ج ٥ ص ٣٩٩، تفسير القرطبي ج ١٩ ص ٦٨، الكامل لابن عدي ج ٥ ص ٢٩٩.

می برد و گوشت بازوی گوسفند را جدا می کند و آن را مقابل پیامبر می گذارد .

پیامبر مقداری از آن را برمی دارد و بقیه را برمی گرداند .

بشر نیز مشغول خوردن گوشت بازوی گوسفند می شود .

همه مشغول خوردن غذا هستند ، پیامبر هم لقمه ای از غذا می گیرد .(۱)

ص: ۱۴

۱- ۸. فُقِبْتُ مِنْهَا وَوُضِعَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَهُمْ حُضُورٌ أَوْ مِنْ حَضْرٍ مِنْهُمْ : اُدْنُوا فَتَعَشَوْا ، فَدَنُوا فَمَدَّوْا أَيْدِيَهُمْ ، وَتَنَاوَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الذَّرَاعَ ، وَتَنَاوَلَ بَشْرُ بْنُ الْبَرَاءِ عِظْمًا ، فَانْتَهَشَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا نَهْشًا ، وَانْتَهَشَ بَشْرٌ... : إِمْتَاعُ الْأَسْمَاعِ ج ۱ ص ۳۱۶ ، وَرَاجِعْ : بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ۲۱ ص ۷ ، مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ ج ۶ ص ۱۵۳ الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى ج ۲ ص ۲۰۲ ، السِّيرَةُ النَّبَوِيَّةُ لِابْنِ كَثِيرٍ ج ۳ ص ۳۹۸ .

ساعتی می گذرد ، خبر به پیامبر می رسد که بشر بیمار شده است ، رنگ او زرد شده و دچار تب شدید شده است .

خدایا ، چه اتفاقی رخ داده است ؟

برای او پزشک می آورند و معلوم می شود که او غذای مسموم خورده است .

بعد از ساعتی بشر از دنیا می رود .(۱)

آری ، گویا او همان قسمتی از گوشت بازو را خورده که بیش از همه مسموم بوده است .

اکنون همه یاران پیامبر نگران جان او هستند ، به راستی چه خواهد شد ؟

پیامبر دستور می دهد هر کس که از آن گوسفند بریان خورده است حجامت نماید ، خود پیامبر هم حجامت می کند .(۲)

حتما می گویی حجامت چیست ؟

در طب قدیم ، پزشکان برای خارج کردن سموم از بدن ، به پوست ناحیه خاصی از کمر ، تیغ می زدند تا مقداری خون از بدن خارج شود .

ص: ۱۵

۱- ۹. فلم یرم بشر من مکانه حتّی عاد لونه کالطیلسان ، وماطله وجعه سنه ، لا یتحوّل إلاّ ما حوّل ، ثمّ مات منه ، وقال بعضهم : لم یرم مکانه حتّی مات... : الطبقات الکبری ج ۲ ص ۲۰۲ ، تخریج الأحادیث والآثار ج ۱ ص ۷۳ ، تاریخ ابن خلدون ج ۳ ص ۲۵۴ ، إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۱۶ .

۲- ۱۰. واحتجم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی کاهله من أجل الذی أکل من الشاه ، حجه أبو هند مولى بنی بیاضه بالقرن والشفره... : سنن الدارمی ج ۱ ص ۳۳ و ج ۲ ص ۳۶۹ ، السنن الکبری ج ۸ ص ۴۶ ، عمده القاری ج ۱۲ ص ۱۰۳ ، الإصابه ج ۷ ص ۳۶۳ ، البدایه والنهایه ج ۴ ص ۲۳۸ ، إمتاع الأسماع ج ۱۳ ص ۳۴۶ .

اما با این وجود، روز به روز، حال پیامبر بدتر می شود .

همه نگران هستند . آیا پیامبر خواهد توانست رسالت خود را به پایان برساند ؟

هنوز آیه های قرآن کامل نشده است ، هنوز دین اسلام کامل نشده است .

اکنون ، مسلمانان در جستجوی زینبِ یهودی هستند ، دروازه های مدینه بسته شده است و هر رفت و آمدی کنترل می شود .

خوشبختانه او هنوز از مدینه خارج نشده است ، او در گوشه ای از شهر مدینه مخفی شده است .

آری ، زینبِ یهودی در مخفیگاه خود اخبار شهر را پیگیری می کند ؛ او منتظر است تا هر چه زودتر خبر وفات پیامبر اسلام را بشنود .

درست است که پیامبر بیمار شده است، اما خداوند او را تا تمام کردنِ وظیفه پیامبری ، حفظ خواهد نمود .

عده ای به سوی مسجد پیامبر می آیند ، نگاه کن ، آنها زینبِ یهودی را دستگیر کرده اند .

او را مقابل پیامبر می آورند ، پیامبر نگاهی به او می کند .

به راستی پیامبر با او چه خواهد کرد ؟

به نظر شما ، مجازات کسی که می خواسته رهبر جامعه اسلامی را به قتل برساند چیست ؟

پیامبر به زینبِ یهودی می گوید : «من از گناه تو گذشتم اما تو یکی از یاران مرا به قتل رسانده ای ، من تو را تحویل فرزندان او می دهم تا هر تصمیمی که

داشته باشند انجام بدهند». (۱)

آری ، پیامبر از گناه این زن می گذرد .

در کجای دنیا می توانید چنین مهربانی و عطوفتی را ببینید ؟

زینب یهودی ، تحویل فرزندان پسر داده می شود ، آنها تصمیم می گیرند تا انتقام پدر را از این زن بگیرند .

کم کم اثر سم در بدن پیامبر آشکار می شود و همین امر باعث نگرانی یارانش شده است . (۲)

به راستی آیا پیامبر شفا پیدا خواهد کرد ؟

ص: ۱۷

۱- ۱۱. فی روایه ابن عباس أنه صلى الله عليه وآله وسلم دفعها إلى أولياء بشر بن البراء بن معرور ، وكان أكل منها فمات بها ، فقتلوا... : إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۱۷ .

۲- ۱۲. إن يهوديه أتت النبي صلى الله عليه وآله وسلم بشاه مسمومه فأكل منها... فما زلت أعرفها في لهوات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم... : صحيح البخارى ج ۳ ص ۱۴۱ ، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۵ ، السنن الكبرى ج ۱۰ ص ۱۱ ؛ وعن ابن عباس : إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مات من اللحم الذى كانت اليهوديه سمته ، فانقطع أبهره من السم على رأس السنه... : مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۵ ، المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۱۶۳ .

وقتی دین خدا کامل می شود

ماه رمضان فرا می رسد ، هر سال پیامبر ، فقط دهه آخر این ماه در مسجد اعتکاف می کرد ، اما امسال ، دهه دوم و دهه سوم را در مسجد اعتکاف می کند .

هنوز پیامبر احکام حج را برای مسلمانان بیان نکرده است ، برای همین ، آن حضرت تصمیم گرفته تا به سوی مکه سفر کند و مراسم حج ابراهیمی را انجام بدهد .

او می خواهد در این سفر با سنت های غلطی که مشرکین در آیین حج قرار داده اند مبارزه نماید و حج راستین را به همه آموزش دهد .

یکی از روزها پیامبر رو به مردم می کند و می فرماید : «نمی دانم آیا سال آینده شما را خواهم دید یا نه ؟» (۱).

آری ، سخن پیامبر بوی رفتن می دهد .

اکنون همه احکام اسلام از نماز ، روزه ، حج و زکات بیان شده اند و فقط امامت مانده است .

در راه بازگشت از مکه در غدیر خُم ، پیامبر همه مردم را جمع می کند ، وقتی

ص: ۱۸

۱- ۱۳. أَيْهَا النَّاسَ ، اسْمَعُوا قَوْلِي وَاعْقِلُوهُ ، فَإِنِّي لَا أُدْرِي ، لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا... : جامع أحاديث الشيعة ج ۲۶ ص ۱۰۰ ، تفسير القمّي ج ۱ ص ۱۷۱ ، التفسير الصافي ج ۲ ص ۶۷ ، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۵۵ ، تفسير آلوسی ج ۶ ص ۱۹۷ ، تاريخ الطبري ج ۲ ص ۴۰۲ ، الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۳۰۲ ، تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۵۸.

که صد و بیست هزار نفر منتظر شنیدن سخن او می شوند چنین می فرماید: «ای مردم! چه زود است که من از میان شما بروم و دار فانی را وداع گویم».

همه مسلمانان شروع به گریه نمودند.

آنگاه علی (علیه السلام) را به سوی خود فرا خوانده و دست او را بلند نمود و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، این علی مولای اوست» (۱).

سپس دستور می دهد تا خیمه ای برای علی (علیه السلام) نصب کنند و مردم گروه گروه با او بیعت کنند.

آری، اکنون دیگر دین با ولایت علی (علیه السلام) کامل شده است و این آیه قرآن معنی پیدا کرده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ: امروز دین شما را برای شما کامل کردم» (۲).

اکنون پیامبر خوشحال است که وظیفه خود را به خوبی انجام داده است و همه دستورات و احکام اسلام را برای مردم گفته است.

ص: ۱۹

۱- ۱۴. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يوم غدیر خم وهو أخذ بيد علي عليه السلام: أَلَسْتُ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قالوا: بلى، قال: فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله: معانى الأخبار ص ۶۷، شرح الأخبار ج ۱ ص ۹۹، دلائل الإمامه ص ۱۸، وراجع: تفسير العياشى ج ۱ ص ۳۲۹، الأموال للطوسى ص ۲۵۵، المزار لابن المشهدى ص ۲۷۱، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۴، مسند أحمد ج ۱ ص ۱۱۹، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۴، السنن الكبرى ج ۵ ص ۱۳۴، مسند أبى يعلى ج ۱ ص ۴۲۹، المعجم الأوسط ج ۲ ص ۲۷۵، كنز العمال ج ۵ ص ۲۹۰، تفسير الألوسى ج ۶ ص ۱۹۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۲۰۵ و ۲۱۷ و ۲۱۸، أسد الغابه ج ۴ ص ۲۸، أنساب الأشراف ص ۱۰۸، تاريخ اليعقوبى ج ۲ ص ۱۱۲، تاريخ الإسلام ج ۳ ص ۶۳۱، البدايه والنهائيه ج ۵ ص ۲۲۹.

۲- ۱۵. مائده: ۳.

من آماده پرواز شده ام

پیامبر به مدینه برمی گردد ، ماه محرم فرا می رسد .

آن غذای سمی که زینب یهودی برای پیامبر آورده بود باعث شده است که حال پیامبر روز به روز بدتر شود .

چند روزی است که پیامبر در بستر بیماری قرار گرفته است .

امروز بیست و هشتم محرم است ، عده ای از یاران پیامبر به خانه ایشان آمده اند تا آن حضرت را ببینند .

پیامبر می خواهد یاران خود را از نظر روحی آماده کند برای همین به آنان می فهماند که به زودی سفر آخرت او فرا خواهد رسید .

همه یاران پیامبر اشک می ریزند ، آنها فکر می کنند چگونه دوری کسی را تحمل کنند که برای آنها همچون پدری مهربان بوده است .

پیامبر رو به آنان می کند و می گوید : «من شما را به تقوی سفارش می کنم و از شما می خواهم در این دنیا به دنبال ریاست طلبی نباشید ، به راستی که لحظه مرگ من ، بسیار نزدیک است و من به زودی به دیدار خدا می روم» .^(۱)

ص: ۲۰

۱- ۱۶. نعی إلینا حبیبنا ونبینا صلی الله علیه و آله وسلم نفسه ، بأبی وأُمّی و نفسی له الفداء قبل موته بشهر ، فلما دنا الفراق جمعنا فی بیت ، فنظر إلینا فدمعت عیناه ، ثم قال : مرحباً بکم ، حیاًکم الله ، حفظکم الله... أن لا تعلوا علی الله فی عباده وبلاده... : الأمالی للطوسی ص ۲۰۷ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۵۵ ، وراجع : تاریخ الطبری ج ۲ ص ۴۳۵ ، إمتاع الأسماع ج ۱۴ ص ۴۸۵ .

آن مرد را می بینی که کنار پیامبر نشسته است؟ او عمار پسر یاسر می باشد، سولی در ذهن او نقش بسته است، او نمی داند آیا سول خود را پیرسد یا نه.

سرانجام او خجالت را کنار می گذارد و می گوید: «ای رسول خدا، پدر و مادرم فدای شما! چه کسی شما را غسل خواهد داد و کفن خواهد نمود؟».

پیامبر از این سؤال او خیلی خوشحال می شود و در جواب می گوید: «بدانید که برادرم، علی، پیکر مرا غسل خواهد داد و فرشتگان او را یاری خواهند نمود». (۱).

آری، باید مردم بدانند که علی (علیه السلام)، در زندگانی پیامبر و حتی بعد از مرگ او، نزدیکترین شخص به پیامبر است.

پیامبر رو به علی (علیه السلام) می کند و می فرماید: «ای علی، وقتی که مرگ من فرا برسد جسمم را غسل داده و کفن نما و در آن لحظه، فرشتگان، فوج فوج برای خواندن نماز بر من حاضر خواهند شد، جبرئیل، میکائیل و اسرافیل خواهند آمد، تمام اهل آسمان ها بر من نماز خواهند خواند». (۲).

آری، امروز، پیامبر دیگر سخن از رفتن خویش به میان می آورد، همه فهمیده اند که پیامبر از این بیماری شفا نخواهد یافت.

ص: ۲۱

۱- ۱۷. قلنا: فمن يغسلك؟ قال: أخي وأهل بيتي الأذني فالأذني...: الأمالی للطوسی ص ۲۰۷، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۵۵.
۲- ۱۸. یا ابن ابي طالب، إذا رأيت رحي قد فارقت جسدي، فاغسلني... وكفني... ثم جبرئيل وميكائيل وإسرافيل في جنود من الملائكة لا يحصى عددهم إلا الله عز وجل، ثم الحافون بالعرش، ثم سكان أهل السماء، فسماء...: الأمالی للصدوق ص ۷۳۲، روضه الواعظین ص ۷۲، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۰۷.

پدر این اَمت کیست ؟

امروز ، نهم ماه صفر (سال یازدهم هجری) است و پیامبر ، بلال را می فرستد تا از علی (علیه السلام) می خواهد که به منزل پیامبر بیاید .

بلال به سوی خانه علی (علیه السلام) می رود و به او خبر می دهد که پیامبر می خواهد او را ببیند .

اکنون علی (علیه السلام) کنار پیامبر نشسته است و پیامبر با او سخن می گوید :

___ علی جان ! اکنون جبرئیل نزد من بود و از طرف خداوند نامه ای را برای من آورده است .

___ در آن نامه چه نوشته شده است ؟

___ در این نامه آمده است که من تو را نزد مردم بفرستم تا پیامی را برای مردم بازگو کنی .

___ من آماده ام تا این مأموریت را انجام دهم .

پیامبر پیام را به علی (علیه السلام) می گوید تا برای مردم بیان کند . (۱)

ص: ۲۲

۱- ۱۹. إنَّ جبرئیل أتانی من عند اللّٰه برسالہ ، وأمرنی أن أبعث بها إلیکم مع أمینی علی بن أبی طالب... ألا من ادّعی إلی غیر
أبیہ فقد برئ اللّٰه منه ، ألا من توالی إلی غیر موالیه فقد برئ اللّٰه منه... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۹.

بلال به همه مردم خبر می دهد تا در مسجد جمع شوند .

علی(علیه السلام) وارد مسجد می شود و روی پله آخر منبر می ایستد و این چنین می گوید : «پیامبر مرا نزد شما فرستاده است تا این سه پیام را برای شما بگویم : هر کس اجر و مزد دیگران را ندهد ، لعنت خدا بر او باد ، هر کس از مولای خود اطاعت نکند ، لعنت خدا بر او باد ، هر کس عاق پدر و مادرش شود ، لعنت خدا بر او باد».(۱)

در این هنگام ، یکی از جا برمی خیزد و رو به علی(علیه السلام) می کند و می گوید : «آیا این پیام تفسیر و شرحی هم دارد ؟»

علی(علیه السلام) جواب می دهد : «خدا و رسول خدا بر تفسیر آن آگاهی بیشتری دارند» .

عده ای از مردم به سوی خانه پیامبر حرکت می کنند و بعد از عرض سلام، نزد آن حضرت می نشینند .

یکی از آنها رو به پیامبر می کند و می گوید : «ای رسول خدا ، آیا آنچه علی برای ما گفت تفسیری هم دارد ؟» .

دوست خوبم ! آیا می خواهی جواب پیامبر را بشنوی ؟

پیامبر فرمود : «من علی را فرستادم تا سه پیام را در میان شما اعلام کند : پیام اول این بود : هر کس اجر کسی را ندهد، لعنت خدا بر او باد» ،

ص: ۲۳

۱- ۲۰. اخرج يا أبا الحسن فنَادِ بالناس : الصلاة جامعہ ، واصعد منبري وقم دون مقامی بمرقاه ، وقل للناس : ألا من عتق والديه فلعنه الله عليه ، ألا- من أبق من موالیه فلعنه الله عليه ، ألا- من ظلم أجيراً أجرته فلعنه الله عليه... : بحار الأنوار ج ۴۰ ص ۴۵ ، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۹ ص ۱۸ ، وراجع : مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۳۰.

خداوند محبت و دوستی خاندانم را مزد رسالت من قرار داده است ، پس هر کس اجر مرا ندهد و با خاندانم مهربان نباشد ، لعنت خدا بر او باد . پیام دوم این بود : هر کس از مولای خود اطاعت نکند ، لعنت خدا بر او باد ، بدانید که هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست و هر کس که از علی اطاعت نکند ، لعنت خدا بر او باد . پیام سوم این بود : هر کس عاق پدر و مادرش شود ، لعنت خدا بر او باد ، بدانید که من و علی ، پدران این امت هستیم ، هر کس که عاق ما شود ، لعنت خدا بر او باد» .(۱)

اکنون دیگر همه می فهمند منظور پیامبر از آن پیام مهم چه بوده است.

ص: ۲۴

۱- ۲۱. فخرجت فناديت في الناس كما امرني النبي صلى الله عليه وآله وسلم ، فقال لي عمر بن الخطاب : هل لِمَا ناديت به من تفسير ؟ قلت : الله ورسوله أعلم ، قال : فقام عمر وجماعه من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم فدخلوا عليه ، فقال عمر : يا رسول الله ، هل لما نادى علي من تفسير ؟ قال : نعم ، أمرته أن ينادى : ألا من ظلم أجراً فعليه لعنة الله ، والله يقول : «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» ، فمن ظلمنا فعليه لعنة الله ، وأمرته أن ينادى : من توالى غير موالیه فعليه لعنة الله ، والله يقول : «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» ، ومن كنت مولاه فعلى مولاه ، فمن توالى غير على فعليه لعنة الله ، وأمرته أن ينادى : من سب أبويه فعليه لعنة الله ، وأنا أشهد الله وأشهدكم أنني وعلياً أبوا المؤمنين ، فمن سب أحدنا فعليه لعنة الله... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۸۹ .

من چگونه پیامبری بودم؟

چند روزی می گذرد، آثار بیماری در بدن پیامبر آشکار می شود.

اکنون، پیامبر بلال را به حضور می طلبد و از او می خواهد که به مردم خبر بدهد تا در مسجد جمع بشوند.

خبر در شهر می پیچد که پیامبر می خواهد برای مردم سخن بگوید.

همه در مسجد جمع می شوند.

نگاه کن!

پیامبر دستمالی بر سر خود بسته است و آرام آرام وارد مسجد می شود.

او بالای منبر می رود و چنین می گوید: «یاران من! از شما سؤالی دارم: من چگونه پیامبری برای شما بودم؟ آیا همراه و همگام شما در صف اول جبهه ها جنگ نکردم؟ شما با چشم خود دیدید که چگونه در جنگ ها چهره ام خونین می شد. آیا به یاد دارید که از شدت گرسنگی، سنگ بر شکم خود می بستم؟».

همه یک صدا جواب می دهند: «خدا تو را جزای خیر دهد که برای ما زحمت

پیامبر رو به آنها می کند و می گوید: «یاران من! به زودی من از میان شما می روم، اکنون از شما می خواهم هر کس حقی نزد من دارد برخیزد و آن را طلب کند». (۲).

همه به گریه می افتند، پیامبر دارد از امت خود حلاکت می طلبد.

یک نفر از میان جمعیت بلند می شود و می گوید: «ای رسول خدا، وقتی من می خواستم ازدواج کنم وعده دادی که به من مقداری پول بدهی، اکنون من ازدواج کرده ام».

پیامبر دستور می دهد تا هر چه زودتر آن پول را به او بدهند. (۳).

پیامبر هنوز بالای منبر نشسته است، آیا کس دیگری هم هست که حقی بر پیامبر داشته باشد؟

در میان جمعیت، یک نفر را می بینم که در درون خود غوغایی دارد، او در فکر است چه کند، عرق سردی بر چهره او نشسته است.

آیا او را می شناسی؟ او عکاشه است.

او سرانجام تصمیم خود را می گیرد، از جا برمی خیزد و می گوید: «ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما، وقتی از سفر طائف برمی گشتی، من از کنار شما رد می شدم، شما سوار بر شتر بودید و عصای شما از دست شما افتاد و به من خورد».

سخن مرد هنوز تمام نشده است، پیامبر رو به بلال می کند و می گوید: «ای بلال، به خانه دخترم فاطمه برو و عصای مرا بگیر و بیا».

ص: ۲۶

۱- ۲۲. ثمّ خطب خطبَةً وجلت منها القلوب وبكت منها العيون، ثمّ قال: أيّها الناس، أيّ نبيّ كنت لكم؟ قالوا: جزاك الله من نبيّ خيراً، كنت لنا كالأب الرحيم، وكالأخ الناصح الشفيق، أذيت رسالات الله عزّ وجلّ وأبلغتنا وحيه، ودعوت إلى سبيل ربّك بالحكمه والموعظه الحسنه، فجزاك الله عنّا أفضل ما جازى نبيّاً عن أمته...: مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۷، المعجم الكبير ج ۳ ص ۵۹، وراجع: الأمالى للصدوق ص ۷۳۴، روضه الواعظين ص ۷۳، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۲۷۸، مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۲، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۰۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۶ ص ۲۴۹.

۲- ۲۳. معاشر المسلمين، أناشدكم بالله وبحقّي عليكم، من كانت له قبلي مظلمه، فليقم فليقتصّ منّي قبل القصاص في القيامة...: نفس المصادر السابقه.

۳- ۲۴. ومن كان له عليّ دين فليخبرني به، فقام رجل فقال: يا رسول الله، إنّ لي عندك عده، إنّي تزوّجت فوعدتني أن تعطيني ثلاثه أواق، فقال: انحلهما يا فضل...: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۲، إعلام الوری

بلال از مسجد خارج می شود اما دست روی سر خود دارد و اشک می ریزد ، او با خود می گوید : «چه کسی دلش طاقت می آورد که پیامبر را در این حال بیماری قصاص کند؟» .

بلال به سوی خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) می رود و در خانه را می زند .

حضرت فاطمه (علیها السلام) در را باز می کند و بلال ، عصای پیامبر را می طلبد .

فاطمه می داند که پیامبر ، این عصای خود را فقط در هنگام سفر همراه خود می برد ، او تعجب می کند رو به بلال می کند و می گوید :

___ چه شده است که پیامبر عصای خود را می طلبد ؟

___ پیامبر می خواهد این عصا را به عکاشه بدهد تا او را قصاص کند .

بلال عصا را می گیرد و به سوی مسجد می رود .

همه مردم در مسجد منتظرند ، آنها با تعجب به عکاشه نگاه می کنند ، بلال با عصا وارد مسجد می شود و به سوی منبر می رود و عصا را به پیامبر می دهد .

پیامبر از منبر پایین می آید ، عکاشه را صدا می زند و عصا را به دست او می دهد و از او می خواهد تا او را قصاص کند .

صدایی در فضای مسجد طنین می اندازد : «ای عکاشه ، من نمی توانم بینم که تو پیامبر را با این عصا بزنی ، بیا و به جای زدن پیامبر ، صد بار بر بدن من بزنی» .

دوست خوبم!

دوست آیا او را شناختی ؟ او مولای ما علی (علیه السلام) است .

عکاشه نگاهی به اشک چشم علی (علیه السلام) می کند و به فکر فرو می رود ، اما

سکوت او به طول می کشد .

پیامبر رو به او می کند و می گوید : «من آماده ام تا مرا قصاص کنی» .

عصا در دست عکاشه است ، او جلو می رود ، همه مردم گریه می کنند .

ناگهان عکاشه عصا را بر روی زمین می اندازد و می گوید : «پدر و مادرم به فدایت ، آخر من چگونه شما را قصاص کنم ؟» .

آنگاه او پیامبر را می بوسد و می گوید : «ای رسول خدا ، من از حقّ خود گذشتم به آن امید که در روز قیامت ، خدا از گناهان من در گذرد» .

پیامبر به او نگاهی می کند و لبخندی می زند و سپس رو به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ، هر کس می خواهد همنشین مرا در بهشت ببیند به عکاشه نگاه کند» .

اکنون مردم به گرد او جمع می شوند و صورت او را می بوسند و به او می گویند : «خوشا به حالت که مقامی بس بزرگ را برای خود خریداری کردی» .

آری ، عکاشه در بهشت همنشین پیامبر خواهد بود .

انگار او از همان لحظه اول ، هم تصمیم نداشت پیامبر را قصاص کند بلکه همه اینها ، بهانه بود تا در دل دوست ، راهی پیدا کند. (۱)

ص: ۲۸

۱-۲۵. فقام من بین المسلمین شیخ کبیر یقال له عکاشه ، فتخطی المسلمین حتی وقف بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، فقال : فداک ابي وأمي ، لولا أنك نشدتنا بالله مره بعد أخرى ما كنت بالذی أتقدم علی شیء من هذا ، كنت معک فی غزاه ، فلما فتح الله عزّ وجلّ علينا ونصر نبیه صلی الله علیه وسلم وکان فی الانصراف ، حاذت ناقتی ناقتک ، فنزلت عن الناقه ودنوت منك لأقبل فخذک فرفعت القضیب فضربت خاصرتی ، ولا أدری أکان عمداً منك أم أردت ضرب الناقه ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : أعيذک بجلال الله أن يتعمدک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالضرب ، یا بلال ، انطلق إلى بیت فاطمه فائتنی بالقضیب المشوق. فخرج بلال من المسجد ویده علی رأسه وهو ینادی : هذا رسول صلی الله علیه و آله وسلم يعطی القصاص من نفسه ، فقرع الباب علی فاطمه فقال : یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، ناولیني القضیب المشوق ، فقالت له فاطمه : یا بلال ، وما يصنع ابي بالقضیب وليس هذا یوم حجّ ولا یوم غزاه ؟ فقال : یا فاطمه ، ما أغفلک عما فیہ ؟ أبوک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یودع الناس ویفارق الدنیا ویعطی القصاص من نفسه... فداک ابي وأمي ، ومن تطیب نفسه أن یقتصّ منك ؟ فقال له النبى صلی الله علیه و آله وسلم : إمّا أن تضرب وإمّا أن تعفو ، قال : قد عفوت عنک یا رسول الله رجاء أن یعفو الله عنی فی یوم القیامه ، فقال النبى صلی الله علیه و آله وسلم : من سرّه أن ینظر إلى

رفيقى فى الجنة فلىنظر الى هذا الشيخ ، فقام المسلمون فجمعوا يقبلون ما بين عينى عكاشه ويقولون : طوباك طوباك ، نلت درجات العلا ومرافقه النبى صلى الله عليه وآله وسلم... : مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٧ ، المعجم الكبير ج ٣ ص ٥٩ ، وراجع : الأمالى للصدوق ص ٧٣٤ ، روضه الواعظين ص ٧٣ ، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ٢٧٨ ، مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٢٠٢ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٨ ، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٢٤٩ .

به پیامبر خبر می رسد که نیروهای کشور روم قصد حمله به مدینه را دارند .

برای همین ، او اُسامه را به عنوان فرمانده سپاه اسلام مشخص می کند و به او دستور می دهد تا اردوگاه خود را در جُرف بر پا کند و از مسلمانان می خواهد تا به اردوگاه جُرف بپیوندند .(۱)

اردوگاه جُرف ، حدود شش کیلومتر با مدینه فاصله دارد و اُسامه در آنجا اردوگاه نظامی خود را بر پا می کند و مسلمانان به آن اردوگاه می روند .(۲)

پیامبر تأکید زیادی دارد تا سپاه اُسامه هر چه سریعتر به سوی مرزهای روم حرکت کنند .

آری ، پیامبر می داند که عده ای ریاست طلب برای تصرف حکومت و خلافت ، نقشه هایی کشیده اند .

آن حضرت می خواهد تا این افراد فرصت طلب ، از شهر مدینه دور باشند و نتوانند در راه استقرار جانشینی علی (علیه السلام) توطئه ای بکنند .(۳)

به هر حال ، مسلمانان در جُرف اردو زده اند ، اما دسیسه هایی در کار است که

ص: ۲۹

۱- ۲۶. فَلَیْا کان من الغد دعا اُسامه بن زید فقال: سر إلى موضع مقتل أبیک، وأوطئهم الخیل، فقد ولّیتک هذا الجیش... فخرج وعسكر بالجُرف، فلم یبق أحد من وجوه المهاجرین والأنصار إلاّ انتدب فی تلک الغزاه...: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۹۰، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴۱۰، وراجع فتح الباری ج ۸ ص ۱۱۵، عمدہ القاری ج ۱۸ ص ۷۶، تاریخ الإسلام ج ۲ ص ۷۱۳، أعیان الشیعه ج ۴ ص ۱۲۳.

۲- ۲۷. الجُرف _ بالضمّ ثمّ سکون _ : موضع علی ثلاثه أمیال من المدینه نحو الشام: معجم البلدان ج ۲ ص ۱۲۸ .
۳- ۲۸. ثمّ إنّه عقد لأسامه بن زید بن حارثه الإمرة، وأمره وندبه أن یرج بجمهور الأُمّه إلى حیث أُصیب أبوه من بلاد الروم، واجتمع رأیه علی إخراج جماعه من متقدّمی المهاجرین والأنصار فی معسكره؛ حتّى لا یبقی فی المدینه عند وفاته من یختلف فی الرئاسه ویطمع فی التقدّم علی الناس بالإماره...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۶، أعیان الشیعه ص ۲۹۲؛ أراد أن یصفوا الأمر لعلّی صلوات الله علیه، وألاّ یعارض أحد فیہ...: شرح الأخبار ج ۱ ص ۳۲۰.

سپاه اسلام به سوی مرزهای روم حرکت نکند .

عده ای منتظر هستند تا پیامبر چشم از این دنیا ببندد و آنها نقشه های خود را برای رسیدن به ریاست عملی کنند .

آیا ریاست چند روزه دنیا ، ارزش آن را دارد که برای رسیدن به آن ، اسلام را از مسیر واقعی خود منحرف کنند ؟

پیامبر همه برنامه های خود را به گونه ای انجام داده است که علی (علیه السلام) بعد از او به عنوان رهبر جامعه اسلامی مطرح باشد و البته این به امر خدا می باشد .

ص: ۳۰

آن خانم کیست که به سوی خانه پیامبر می‌رود؟

آیا او را شناختی؟ او مادرِ بَشْر است، مادر همان کسی که یک سال قبل، با خوردن غذای مسموم، شهید شد.

مادرِ بَشْر، اکنون نگران حال پیامبر شده است و می‌خواهد پیامبر را عیادت کند.

او وارد اتاق پیامبر می‌شود و پیامبر را در بستر بیماری می‌بیند.

رنگ پیامبر زرد شده و تب او بسیار شدید است.

مادرِ بَشْر به پیامبر سلام می‌کند و می‌گوید: «ای رسول خدا، تا به حال ندیدم کسی این گونه، دچار تب شده باشد».

پیامبر رو به مادرِ بَشْر می‌کند و می‌فرماید: «این اثر آن سمی است که زن یهودی در غذای ما قرار داده بود و فرزند تو هم به دلیل همان سم شهید شد». (۱)

مادرِ بَشْر تا به یاد فرزندش می‌افتد اشک در چشمانش حلقه می‌زند، اگر در

ص: ۳۱

۱- ۲۹. ودخلت علیه فی مرضه أمُّ بشر بنت البراء بن معرور، فقالت: یا رسول الله، ما وجدت مثل هذه الحمى التي عليك على أحد! فقال صلى الله عليه وسلم: وما كان الله تعالى لیسئطها على رسوله، إنها همزة من الشيطان، ولكنها من الأكلة التي أكلت أنا وابنك بخبير من الشاه، كان يصيني منها عداد مرّه، فكان هذا أوان انقطاع أبهرى...: إمتاع الأسماع ج ۱۴ ص ۴۳۷؛ فقال فی مرضه: ما زلت من الأكلة التي أكلت... فهذا أوان انقطاع أبهرى من السمّ: صحيح البخاری ج ۵ ص ۱۳۷، سنن الدارمی ج ۱ ص ۳۳، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۵۸، السنن الکبری ج ۱۰ ص ۱۱، فتح الباری ج ۸ ص ۹۹، عمده القاری ج ۱۸ ص ۶۰، تغلیق التعلیق ج ۴ ص ۱۶۲، فیض القدیر ج ۵ ص ۵۷۲، تفسیر الرازی ج ۳ ص ۱۷۸، تفسیر البحر المحیط ج ۱ ص ۴۶۹، تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۱۲۸، میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۵۶.

آن روز، زینب یهودی چنین دسیسه ای نمی کرد الان بشر زنده بود، اگر او در آن غذا سم نمی ریخت الان پیامبر سالم بود.

اما اکنون دیگر کاری نمی توان کرد، سم در بدن پیامبر اثر کرده و بدن آن حضرت را ضعیف و بیمار نموده است.

آری، خداوند می خواهد مرگ پیامبر، مرگ طبیعی نباشد، پیامبر همه خوبی های این دنیا را در خود جمع کرده و شهادت، آخرین کمالی است که نصیب پیامبر می شود.

اکنون، پیامبر آغوش خود را به روی شهادت باز نموده است.

ص: ۳۲

امشب شب چهارشنبه است، فردا بیست و سوم ماه صفر است، صدای اذان مغرب به گوش می رسد و مردم در مسجد منتظر آمدن پیامبر هستند تا نماز را با آن حضرت بخوانند .

اما هر چه صبر می کنند از پیامبر خبری نمی شود ، گویا حال پیامبر بدتر شده است .

علی(علیه السلام) به مسجد می آید و در محراب می ایستد و مردم پشت سر او نماز می خوانند .(۱)

آری ، علی(علیه السلام) جانشین پیامبر است ، همه با او در غدیر خم بیعت کرده اند .

حتما عایشه را می شناسی ؟

او یکی از همسران پیامبر و دختر ابوبکر است .

ابوبکر الان در اردوگاه اُسامه می باشد ، وقتی که او می خواست از مدینه برود نزد دختر خود ، عایشه رفت و به او گفت : «من به دستور پیامبر به جهاد می روم ، اگر یک وقت دیدی که بیماری پیامبر بدتر از این شد به من خبر بده

ص: ۳۳

تا من بیایم و یک بار دیگر پیامبر را بینم» .

اکنون ، عایشه پیکي را به سوی اردوگاه اُسامه می فرستد تا به پدرش خبر دهد که هر چه زودتر به مدینه بازگردد چرا که بیماری پیامبر سخت شده است .

هوا تاریک است و اسب سواری از مدینه به سوی اردوگاه اُسامه به پیش می رود .

وقتی او به اردوگاه می رسد سراغ خیمه ابوبکر را می گیرد .

او وارد خیمه می شود و می بیند که در خیمه ابوبکر ، شخص دیگری هم نشسته است .

پیک عایشه به ابوبکر می گوید :

___ من سخنی محرمانه برایت آورده ام .

___ خوب ، بگو بدانم چه خبری آورده ای ؟

___ باید مجلس خلوت باشد .

___ سخنت را بگو ، اینجا که کسی غیر از عُمَر [بن خطّاب] نیست ، مگر نمی دانی که او مثل برادر نزد من عزیز است ، ما با هم عقد برادری خوانده ایم .

___ من از مدینه می آیم ، عایشه مرا فرستاده تا به تو خبر بدهم که دیگر امیدی به شفای پیامبر نیست و او برای نماز مغرب به مسجد نیامده است ، هر چه زودتر خود را به مدینه برسان!

عُمَر تا این سخن را می شنود از جا برمی خیزد و رو به ابوبکر می کند و می گوید : «برخیز ، ما باید هر چه سریعتر خود را به مدینه برسانیم» .

عُمَر و ابوبکر در این نیمه شب به سوی مدینه حرکت می کنند .

آنها در دل بیابان با سرعت به پیش می تازند چون می خواهند قبل از اذان صبح خود را به شهر برسانند. (۱)

دوست خوبم! آیا شما می دانید چرا این دو نفر با این عجله به سوی مدینه می روند؟

مگر چه کار مهمی در مدینه دارند که می خواهند قبل از اذان صبح به مدینه برسند؟

ص: ۳۵

۱- ۳۱. فرجع القوم إلى المعسكر الأول وأقاموا بها ، وبعثوا رسولاً يتعرّف لهم أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فأتى الرسول إلى عائشه فسألها عن ذلك سرّاً ، فقالت : امضِ إلى أبي وعمر ومن معهما ، قل لهما : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد ثقل ، فلا يبرحنّ أحد منكم ، وأنا أعلمكم بالخبر وقتاً بعد وقت . اشتدّت علّه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فدعت عائشه صهيباً فقالت : امضِ إلى أبي بكر واعلمه أنّ محمّداً في حالٍ لا يُرجى ، فهلمّ إلينا... : بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۱۰۹.

شب از نیمه گذشته است و پیامبر در بستر استراحت می کند .

ناگهان پیامبر از خواب بیدار می شوند ، خدای من ! چرا پیامبر این قدر نگران است ؟

او دستور می دهد تا چند نفر از یارانش نزد او بیایند ، علی (علیه السلام) و چند نفر دیگر حاضر می شوند .

پیامبر از آنان می خواهد تا او را به سوی قبرستان بقیع ببرند .

همه تعجب می کنند ، پیامبر در این نیمه شب و با این حال بیماری ، برای چه می خواهد به بقیع برود ؟

آنها از پیامبر سؤال می کنند : « چه شده است که الان می خواهید به بقیع بروید ؟ » .

پیامبر در جواب آنها می فرماید : « خدا از من خواسته است که به دیدار اهل بقیع بروم » .^(۱)

نگاه کن ، پیامبر دست در دست علی (علیه السلام) گذاشته و آرام آرام به سوی بقیع می رود !

همسایه ها متوجه می شوند ، آنها با خود می گویند: پیامبر در این نیمه شب به

ص: ۳۶

۱- ۳۲. فوئب من مضجعه فی جوف اللیل ، فقالت عائشه : این بآبی و أممی ای رسول الله ؟ قال : أمرت أن استغفر لأهل البقیع ، فخرج ... حتی جاء البقیع ، فاستغفر لهم طویلاً... : إمتاع الأسماع ج ۲ ص ۱۲۸.

کجا می رود؟

همسفر خوبم! آیا تو هم همراه پیامبر می آیی؟

پیامبر به بقیع می رسد و چنین می گوید: «سلام بر شما که در این قبرها آرمیده اید».

پیامبر مدت زیادی در بقیع می ماند و برای اهل آن استغفار می کند.

آنگاه رو به یاران خود می کند و چنین می گوید: «آگاه باشید فتنه ها همچون شب های تاریک به سوی شما می آیند».

چون سخن پیامبر به اینجا می رسد سکوت می کند، گویا او می خواهد سخن های دیگری هم بگوید اما صلاح نمی بیند.

به راستی این فتنه ها چه هستند که در این شب به سوی مدینه می آیند؟

هیچ کس خبر ندارد که دو نفر از اردوگاه اُسامه جدا شده اند و دارند به سوی مدینه می آیند.

این دو نفر می آیند که پیامبر را ببینند، آنها دلشان برای پیامبر تنگ شده است، آیا ارتباطی بین حرکت این دو نفر به سوی مدینه و این سخن پیامبر وجود دارد؟

نمی دانم، فقط می دانم که پیامبر خیلی نگران است، من تا به حال پیامبر را این چنین مضطرب ندیده بودم.

به راستی فردا چه خواهد شد، امشب پیامبر نگران حوادث فرداست.

فردا چه حادثی در این شهر روی خواهد داد که پیامبر را این قدر نگران کرده است؟

فردا نقطه عطف تاریخ است! با طلوع فجر روز چهارشنبه، خورشیدِ مظلومیت عزیزان خدا طلوع می کند.

ص: ۳۷

۱- ۳۳. أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع بعضها بعضاً، يتبع آخرها أولها، الآخرة شرّ من الأولى!...: مسند أحمد ج ۳ ص ۴۸۸، وفيه «يركب بعضها بعضاً» بدل «يتبع آخرها أولها»، سنن الدارمی ج ۱ ص ۳۶، المستدرک ج ۳ ص ۵۶، المعجم الكبير ج ۲۲ ص ۳۴۷، تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۱۸، وراجع: الإرشاد ج ۱ ص ۱۸۱، مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۱، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴۰۹ و ج ۲۲ ص ۴۶۶ و ۴۷۲.

شاید با خود بگویی که تو از کجا این چیزها را می دانی ؟

عزیز من ، یک بار دیگر به صورت پیامبر نگاه کن ، ببین چقدر نگران است !

به آن طرف شهر هم نگاه کن ، ورودی شهر مدینه را می گویم .

درست است ، در این تاریکی نمی توانی چیزی را ببینی .

اما آن دو نفر همین الان وارد شهر مدینه شدند .

همان دو نفری که پیامبر با چه زحمتی آنها را از شهر مدینه دور کرده بود ، اما آنها به مدینه بازگشته اند .

اکنون پیامبر رو به علی (علیه السلام) می کند و می فرماید : «جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می کرد اما امسال دو بار قرآن را بر من عرضه نمود و این نشانه آن است که دیگر مرگ من نزدیک است ، ای علی ، خداوند انتخاب زندگی جاودان دنیا و دیدار خودش را در اختیار من گذاشت و من دیدار او را انتخاب نمودم» . (۱)

اشک از چشم علی (علیه السلام) جاری می شود و حاضران نیز با شنیدن صدای گریه علی (علیه السلام) ، به گریه می افتند .

اکنون پیامبر به سوی خانه خود برمی گردد .

اما آیا وقتی فردا فرا برسد کسی به این سخنان پیامبر فکر خواهد نمود ؟

آیا مردم خواهند فهمید که منظور پیامبر از فتنه هایی که به سوی مدینه می آیند چه بوده است ؟ خدا کند مردم پیام رسول خدا را خوب درک کنند .

ص: ۳۸

۱- ۳۴. وأقبل علی أمير المؤمنين عليه السلام فقال : إن جبرئیل كان يعرض علیّ القرآن كلّ سنه مرّه ، وقد عرضه علیّ العام مرتین ، ولا- أراه إلا- لحضور أجلي . ثم قال : يا علیّ ، إني خیرت بین خزائن الدنيا والخلود فیها ، أو الجنّه ، فاخترت لقاء ربّی والجنّه... : الإرشاد ج ۱ ص ۱۸۱ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۶.

شما در مدینه چه می کنید؟

پیامبر به خانه خود می رود و مردم هم متفرق می شوند ، ساعتی می گذرد .

الله اکبر ! الله اکبر !

این صدای اذان بلال است که در شهر مدینه طنین انداخته است .

مردم ، کم کم به سوی مسجد می شتابند تا نماز صبح را پشت سر پیامبر بخوانند .

آمدن پیامبر به طول می کشد ، به راستی آیا پیامبر برای خواندن نماز خواهد آمد ؟

اما گویا تب پیامبر بسیار شدید شده است ، او نمی تواند به مسجد بیاید . (۱)

ناگهان ابوبکر وارد مسجد می شود ، همه تعجب می کنند که او در اینجا چه می کند ؟

مگر پیامبر به او دستور نداده بود که همراه سپاه اُسامه به سوی مرزهای روم برود ؟ ! او برای چه به مدینه برگشته است ؟

ص: ۳۹

۱- ۳۵. فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ ، بَدَأَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، فَحَمَّ وَصَدِّعَ... : الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۱۸۹ ،
تاریخ الإسلام للذهبی ج ۲ ص ۷۱۳.

ابوبکر به سوی محراب می رود و در جایگاه پیامبر می ایستد و رو به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ، پیامبر نمی تواند برای نماز به مسجد بیاید ، برای همین مرا فرستاده است تا نماز بخوانم» .

عمر هم کنار ابوبکر ایستاده و مواظب است که کسی اعتراضی نکند. (۱)

بلال از جا برمی خیزد و به مردم می گوید : «لحظه ای درنگ کنید تا من بروم و از پیامبر سؤل کنم که آیا او ابوبکر را برای نماز فرستاده است ؟» .

آخر همه می دانند که جانشین پیامبر، علی (علیه السلام) می باشد ، او در این مدت ، بارها به جای پیامبر نماز خوانده است ، اما ابوبکر که تا به حال سابقه نداشته است به جای پیامبر نماز بخواند .

بلال به سوی خانه پیامبر می رود و در می زند ، فضل بن عباس (پسر عموی پیامبر) در را باز می کند :

___ چه شده است ، بلال !

___ می خواهم بدانم آیا پیامبر ، ابوبکر را برای نماز فرستاده است ؟

___ ابوبکر که الآن در خارج از مدینه در لشکر اسامه است .

___ نه ، او اکنون در محراب پیامبر ایستاده است و می خواهد به جای پیامبر نماز بخواند .

فضل بن عباس تعجب می کند با سرعت نزد پیامبر می رود .

ص: ۴۰

۱- ۳۶. إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا ثَقُلَ فِي مَرَضِهِ ، دَعَا عَلِيًّا فَوَضَعَ رَأْسَهُ فِي حَجْرِهِ ، وَأُغْمِيَ عَلَيْهِ ، وَحَضَرَتِ الصَّلَاةَ فَأَوَّنَ بِهَا ، فَخَرَجَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ : يَا عُمَرُ ، أَخْرَجَ فَصَلَ بِالنَّاسِ ، فَقَالَ : أَبُوكَ أَوْلَىٰ بِهَا ، فَقَالَتْ : صَدَقْتَ ، وَلَكِنَّهُ رَجُلٌ لَيْسَ ، وَأَكْرَهُ أَنْ يُوَاثِبَهُ الْقَوْمُ ، فَصَلَ أَنْتَ ، فَقَالَ لَهَا عُمَرُ : بَلْ يَصَلِّيَ هُوَ ، وَأَنَا أَكْفِيهِ إِنْ وَثَبَ وَاثِبَ أَوْ تَحَرَّكَ مَتَحَرَّكَ ، مَعَ أَنْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَغْمِيٌّ عَلَيْهِ لَا أَرَاهُ يَفِيْقُ مِنْهَا ، وَالرَّجُلُ مَشْغُولٌ بِهِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَفَارِقَهُ _ يَرِيدُ عَلِيًّا _ فَبَادَرَهُ بِالصَّلَاةِ قَبْلَ أَنْ يَفِيْقَ ، فَإِنَّهُ إِنْ أَفَاقَ خَفْتُ أَنْ يَأْمُرَ عَلِيًّا بِالصَّلَاةِ... فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ لِيَصَلِّيَ بِالنَّاسِ ، فَأَنْكَرَ الْقَوْمُ ذَلِكَ ، ثُمَّ ظَنُّوا أَنَّهُ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، فَلَمْ يَكْبُرْ حَتَّىٰ أَفَاقَ... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۵ ، غايه المرام ج ۳ ص ۳۵.

نگاه کن!

علی (علیه السلام) سر پیامبر را در سینه گرفته است، گویا حال پیامبر بدتر شده است.

بلال جریان را برای پیامبر بیان می کند، پیامبر تا این مطلب را می شنود می فرماید: «مرا بلند کنید و به مسجد ببرید».

آن حضرت، دستمالی را به سر خود می بندد و با کمک علی (علیه السلام) و فضل بن عباس به سوی مسجد می رود.

نگاه کن!

ابوبکر در محراب ایستاده است و عده ای هم پشت سر او نماز می خوانند، عمر هم کنار او ایستاده و مواظب اوست.

در طرف دیگر مسجد، عده زیادی ایستاده اند و نمی دانند چه کنند.

پیامبر وارد مسجد می شود و به سوی محراب می رود و با دست اشاره می کند و ابوبکر به کنار می رود.

پیامبر نمی تواند روی پای خود بایستد، برای همین می نشیند و نماز را به صورت نشسته از ابتدا می خواند. (۱)

بعد از نماز، پیامبر رو به ابوبکر می کند و می فرماید: «مگر من به شما نگفته بودم که به سپاه اسامه بیوندید؟ چرا از دستور من سرپیچی کردید و به مدینه باز گشتید؟».

ص: ۴۱

۱- ۳۷. فقام صلی الله علیه و آله وسلم، وإنه لا- يستقلّ علی الأرض من الضعف، فأخذ بيد علی بن أبي طالب والفضل بن العباس، فاعتمد عليهما ورجلاه ی خطّان الأرض من الضعف، فلمّا خرج إلى المسجد، وجد أبا بكر قد سبق إلى المحراب، فأوماً إليه بيده أن تأخر عنه، فتأخر أبو بكر، وقام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مقامه فكبر، وابتدأ الصلاة التي كان ابتدأها أبو بكر، ولم بين علی ما مضى من فعالة...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۷.

ابوبکر در جواب می گوید: «من به اردوگاه اُسامه رفته بودم اما چون شنیدم حال شما بدتر شده است با خود گفتم بیایم و یک بار دیگر شما را ببینم».

پیامبر رو به آنها می کند و می فرماید: «هر چه سریعتر به سپاه اُسامه ملحق شوید و به سوی روم حرکت کنید، بار خدایا! هر کس را که از سپاه اُسامه تخلف کند، لعنت کن» (۱).

سپس پیامبر به خانه خود برمی گردد.

ابوبکر تصمیم می گیرد تا به سوی اردوگاه اُسامه حرکت کند اما عُمَر نزد او می آید و با او سخن می گوید.

خدا کند ابوبکر سخن عُمَر را قبول نکند!

اما نمی دانم چه سخنانی به ابوبکر می گوید که او را از تصمیم خود منصرف می کند (۲).

ص: ۴۲

۱- ۳۸. ثم قال صلى الله عليه وآله وسلم: ألم أمر أن تنفذوا جيش أسامة؟ فقالوا: بلى يا رسول الله، قال: فلم تأخرتم عن أمري؟ قال أبو بكر: إني كنت قد خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً، وقال عمر: يا رسول الله، إني لم أخرج لأنتى لم أحب أن أسأل عنك الركب! فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: نفذوا جيش أسامة، نفذوا جيش أسامة...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۸.

۲- ۳۹. وهم أبو بكر بالرجوع إلى أسامة واللحوق به، فمنعه عمر: تثبيت الإمامة ص ۱۹، كتاب الأربعين للماحوزي ص ۲۵۵.

چرا پیامبر بی عدالتی می کند؟

پیامبر به خانه همسرش، اُمّ سَلَمَه می رود و در بستر قرار می گیرد .

حتما نام اُمّ سَلَمَه را شنیده ای ، همان خانمی که عشق حضرت زهرا(علیها السلام) را به سینه دارد و همواره مدافع علی(علیه السلام) بوده است .

همان کسی که آیه تطهیر در خانه او نازل شد ، یادش به خیر ! آن روزی که پیامبر در خانه او بود ، رو به او کرد و فرمود : «اُمّ سَلَمَه ! برو و از علی و فاطمه و حسن و حسین بخواه تا به اینجا بیایند» .(۱)

اُمّ سَلَمَه از جای خود بلند شد و به دنبال آنها رفت ، وقتی آنها وارد خانه شدند پیامبر به احترام آنها از جا برخاست و آنها را کنار خود نشاند .

بعد پیامبر دست راست خود را باز کرد و علی(علیه السلام) را در آغوش خود گرفت و دست چپ خود را باز نمود و حسن(علیه السلام) را در آغوش گرفت ، حسین(علیه السلام) هم آمد و دست خود را در گردن پیامبر انداخت و روی سینه پیامبر قرار گرفت و فاطمه(علیها السلام) هم روبروی پیامبر نشست ، پیامبر نگاهی به آسمان کرد و چنین

ص: ۴۳

۱- ۴۰. امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أن أرسل إلى علی و فاطمه والحسن والحسين... : الأمالی للطوسی ص ۲۶۳ ، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۰۹.

فرمود: «بار خدایا! اینها، خاندان من هستند، از تو می‌خواهم تا آنان را از هر بدی پاک گردانی». (۱)

و آنگاه، جبرئیل فرود آمد و آیه تطهیر نازل شد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً: (۲)

خداوند چنین می‌خواهد که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید». (۳)

آری، اُمّ سَلَمَه همواره حکایت نازل شدن این آیه را برای مردم بیان کرده و عشق و محبت خود را به خاندان پیامبر نشان داده است.

به هر حال، پیامبر تشخیص داده است تا در این روزهای آخر زندگی خود، در خانه اُمّ سَلَمَه باشد زیرا در این صورت دخترش، حضرت فاطمه (علیها السلام) به راحتی می‌تواند نزد او بیاید.

اما در خارج از شهر مدینه دسیسه‌ای در حال شکل‌گیری است.

عده‌ای در فکر این هستند که هر طور هست پیامبر را به خانه عایشه منتقل کنند تا بتوانند همه چیز را زیر نظر داشته باشند.

در سرتاسر مدینه خبری دهان به دهان می‌گردد که چرا پیامبر، میان همسران خود به عدالت رفتار نمی‌کند؟

مگر خدا در قرآن نگفته است که باید میان همسران با عدالت رفتار کرد، چرا پیامبر به خانه عایشه نمی‌رود؟

و سرانجام موفق می‌شوند و پیامبر تصمیم می‌گیرد برای اینکه دیگر

ص: ۴۴

۱- ۴۱. اعتنق علیاً بيمينه والحسن بشماله والحسين على بطنه... اللهم ان هواء اهلى وعترتى ، فأذهب عنهم الرجس... : تاريخ دمشق ج ۱۴ ص ۱۴۳ ، الأمالى للطوسى ص ۲۶۳ ، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۰۹.

۲- ۴۲. أحزاب : ۳۳ .

۳- ۴۳. ثم دخل بيته ، وكان إذا ذاك في بيت أم سلمة رضى الله عنها ، فأقام به يوماً أو يومين ، فجاءت عائشه إليها تسألها أن تنقله إلى بيتها لتتولى تعليه ، وسألت أزواج النبي صلى الله عليه وآله وسلم في ذلك فأذن لها ، فانتقل إلى البيت الذى أسكنه عائشه ، واستمر به المرض فيه أياماً ، وثقل... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۷ ؛ فلم يلبث إلا يسيراً حتى جىء به محمولاً فيكساء ، فدخل وبعث إلى النساء ، فقال : إنى قد اشتكيت ، وإنى لا أستطيع أن أدور بينكن... : مسند أحمد ج ۶ ص ۲۱۹ ، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۱ ، السيره النبويه ج ۵ ص ۲۶۲.

حرف های ناروای آنها ادامه پیدا نکند به خانه عایشه برود .

پیامبر نمی تواند راه برود ، چند نفر او را در حالی که در عبا قرار داده اند به خانه عایشه می برند .

اگر پیامبر می خواست می توانست به زحمت یک قدم بردارد ، اما پیامبر این کار را نمی کند .

نمی دانم معنی حرف مرا دانستی یا نه ، تاریخ شهادت می دهد که پیامبر را در حالی که داخل عبا بود به خانه عایشه بردند
(۱).

یعنی پیامبر با پای خود به خانه عایشه نرفت !

وقتی که پیامبر را به خانه عایشه می برند عده زیادی خوشحال می شوند ، همان کسانی که از لشکر اُسامه جدا شده اند ، طراح اصلی این نقشه بوده اند ، آنها آمده اند تا فتنه ای سیاه را در این شهر رقم بزنند .

ص: ۴۵

۱- ۴۴. إِنَّ عَائِشَةَ دَعَتْ أَبَاهَا فَأَعْرَضَ عَنْهُ ، وَدَعَتْ حَفْصَةَ أَبَاهَا فَأَعْرَضَ عَنْهَا ، وَدَعَتْ أُمَّ سَلْمَةَ عَلِيًّا فَنَاجَهَ طَوِيلًا : مَنَاقِبَ آلِ أَبِي طَالِبٍ ج ۱ ص ۲۰۳ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۲۱.

من می خواهم برادرم را ببینم !

پیامبر دلش برای برادرش علی (علیه السلام) تنگ شده است ، یک روز است که پیامبر را به خانه عایشه آورده اند و او علی (علیه السلام) را ندیده است .

منی دانم در طول این یک روز، علی (علیه السلام) چه حال و هوایی دارد ، او نیز دلش برای پیامبر تنگ شده است .

پیامبر نگاه به اطراف می کند ، کنار خود عایشه و چند نفر دیگر را می بیند ، اما دل پیامبر هوای دیدن علی (علیه السلام) را نموده است .

پیامبر نگاهی به عایشه می کند و می گوید : «من می خواهم برادر عزیزم را ببینم» .

عایشه به سرعت از جا برمی خیزد و به دنبال پدرش ابوبکر می رود .

او به پدر می گوید : «هر چه زودتر نزد پیامبر بیا که او تو را می طلبد» .

ابوبکر وارد اتاق می شود و نزد پیامبر می رود و کنار او می نشیند .

پیامبر چشمان خود را باز می کند ، او ابوبکر را کنار خود می بیند ، برای همین پیامبر سر خود را برمی گرداند .

در این میان ، عُمَر از راه می رسد ، ابوبکر به او می گوید : «تو نزد پیامبر بیا ، اگر پیامبر با تو سخن بگوید فضیلت خوبی برایت خواهد بود ، زیرا در این صورت بر همه معلوم می شود تو برادر پیامبر هستی !» .

عُمَر به کنار بستر پیامبر می رود ، پیامبر به او نگاهی می کند و روی خود را برمی گرداند .

در این میان ، اُمّ سَلَمَه که برای دیدن پیامبر آمده است صدای پیامبر را می شنود که می فرماید : «بگوئید برادرم بیاید ، من می خواهم او را بینم» .

اُمّ سَلَمَه می داند منظور پیامبر کیست ، برای همین از جا برمی خیزد .^(۱)

آری ، پیامبر می خواهد علی (علیه السلام) را ببیند ، او دلش هوای دیدن یار مهربانش را نموده است .

اُمّ سَلَمَه از خانه بیرون می آید ، علی (علیه السلام) را در میان کوچه می بیند و به او خبر می دهد که پیامبر سراغ او را می گیرد .

علی (علیه السلام) با عجله به دیدار پیامبر می آید .

همین که چشم پیامبر به او می افتد گل لبخند بر صورتش می شکفت و صدا می زند : «علی جان ! نزدم بیا» .^(۲)

علی (علیه السلام) به کنار پیامبر می رود و سر پیامبر را به سینه می گیرد و پیامبر دست در دست علی (علیه السلام) می گذارد .

پیامبر نگاهی به اطرافیان خود می کند و از همه می خواهد تا اتاق را ترک کنند .

آری ، پیامبر می خواهد با علی (علیه السلام) تنها باشد .^(۳)

ص: ۴۷

۱- ۴۵. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي ذَلِكَ الْمَرَضِ كَانَ يَقُولُ : ادعوا لي حبيبي ، فجعل يُدعى له رجل بعد رجل ، فيعرض عنه... فلَمَّا دخل ، فتح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عينيه وتهلّل وجهه ، ثم قال : إِلَيَّ يَا عَلِيُّ ، إِلَيَّ يَا عَلِيُّ ، فَمَا زال يَدنيه حَتَّى أَخذه بيده وأجلسه عند رأسه... : الأُمالي للطوسي ص ۷۳۶ ، روضه الواعظين ص ۷۵ ؛ قال... لَمَّا حضره الموت : ادعوا لي حبيبي ، فدعوت له أبا بكر ، فنظر إليه ، ثم وضع رأسه ثم قال : ادعوا لي حبيبي ، فدعوا له عمر ، فلَمَّا نظر إليه قال : ادعوا لي حبيبي ، فقلت : ويلكم ادعوا له عَلِيُّ بن أبي طالب ، فوالله ما يريد غيره . فلَمَّا رآه أفرج الثوب الذي كان عليه... : شرح الأخبار ج ۱ ص ۱۴۷ ، الأُمالي للطوسي ص ۳۳۲ ، تاريخ دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۳ ، بشاره المصطفى ص ۳۷۳ ، المناقب للخوارزمي ص ۶۸ ، كشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰ ، ينابيع المودّه ج ۲ ص ۱۶۳ .

۲- ۴۶. فخرجنا من البيت لَمَّا عرفنا أنّ له إليه حاجه ، فأكبّ عليه عليّ عليه السلام... : مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۳ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۳ .

٣-٤٧. لَمَّا حضرت رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم الوفاه دعانى ، فَلَمَّا دخلت عليه قال لى : يا علىّ ، أنت وصيّى وخليفتى... ثم أدنانى فأسّر إلى ألف باب من العلم ، كلّ باب يفتح ألف باب... : الخصال ص ٦٥٢ ، الفصول المهمّة فى أصول الائمه ج ١ ص ٥٧١ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٣ ؛ فدخل ، فَوَلَّيَا وجوههما إلى الحائط وردّا عليهما ثوباً ، فأسّر إليه ، والناس مُحتَوِشون وراء الباب ، فخرج علىّ عليه السلام فقال له رجل من الناس : أسّر إليك نبىّ الله شيئاً ؟ قال : نعم ، أسّر إلى ألف باب فى كلّ باب ألف باب ، فقال : وعيته ؟ قال : نعم وعقلته... : الخصال ص ٦٤٣ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٢ ؛ قال : ادعوا لى خليلى ، أو قال : حبيبي ، فرجوننا أن تكونا أنتما هما ، فجاء أمير المؤمنين وألّزق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صدره بصدره ، وأوماً إلى أذنه ، فحدّثه بألف حديث ، لكلّ حديث ألف باب... : بصائر الدرجات ص ٣٣٤ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٢ ، وراجع : الكامل لابن عدى ج ٢ ص ٤٥٠ ، تاريخ دمشق ج ٤٣ ص ٣٨٥ ، سير أعلام النبلاء ج ٨ ص ٢٤ ، ميزان الاعتدال ج ١ ص ٦٢٤ ، تاريخ الإسلام ج ١١ ص ٢٢٤ ، البدايه والنهائيه ج ٧ ص ٣٩٦.

پیامبر با علی (علیه السلام) شروع به سخن گفتن می کند ، و این سخن گفتن ، مدت زیادی طول می کشد .

پیامبر ، هزار در علم را به علی (علیه السلام) یاد می دهد که از هر دری ، هزار در دیگر باز می شود .

اکنون ، علی (علیه السلام) یک میلیون در علم را از پیامبر فرا گرفته است . (۱)

آری ، پیامبر شهر علم است و علی (علیه السلام) دروازه این شهر است هر کس خواهان این علم است باید آن را از علی (علیه السلام) یاد بگیرد . (۲)

نگاه کن !

علی (علیه السلام) با پیامبر خدا حافظی می کند و از اتاق بیرون می آید .

همه به گرد او جمع می شوند و از او سؤال می کنند که پیامبر به او چه گفته است .

او فقط به آنها می گوید که پیامبر یک میلیون در علم را به من یاد داده است .

آری ، این سخنان ، سر رسول خداست که علی (علیه السلام) به کسی نخواهد گفت . (۳)

ص: ۴۸

۱- ۴۸. أنا مدینه العلم وعلی بابها ، فمن أراد مدینه العلم فلیأتها من بابها : الإرشاد ج ۱ ص ۳۳ ؛ أنا مدینه العلم وعلی بابها ، وهل تدخل المدینه إلا من بابها : التوحید للصدوق ص ۳۰۷ ، راجع : عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۷۲ ، الغارات ج ۱ ص ۳۴ ، الاختصاص ص ۲۳۸ ، کنز الفوائد ص ۱۴۹ ، التحصین ص ۵۵۰ ، سعد السعود ص ۲۰۹ ، تفسیر فرات الکوفی ص ۲۶۵ ، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۹۶ ، الأمالی للطوسی ص ۵۵۹ ، الغدیر ج ۶ ص ۷۹ ، المستدرک ج ۳ ص ۱۲۶ ، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۴ ، المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۵۵ ، الاستیعاب ج ۳ ص ۱۱۰۲ ، شرح نهج البلاغه ج ۷ ص ۲۱۹ ، الجامع الصغیر ج ۱ ص ۴۱۵ ، کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۴۸ ، تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۸۱ ، ج ۵ ص ۱۱۰ ، ج ۷ ص ۱۸۲ ، ج ۱۱ ص ۵۰ ، ج ۴۷ ص ۳۷۸ ، ج ۴۵ ص ۳۲۱ ، أسد الغابه ج ۴ ص ۲۲ ، تهذیب الکمال ج ۱۸ ص ۷۷ ، تذکره الحفاظ ج ۴ ص ۱۲۳۱ ، سیر أعلام النبلاء ج ۱۱ ص ۴۴۷ .

۲- ۴۹. أمیا ما ذکرتمآ آئی لم أشهد کما أمر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، فإنه قال : لا یری عورتی أحد غیرک إلا ذهب بصره ، فلم أکن لأریکما به لذلك ، وأمیا إکبابی علیه فإنه علمنی ألف حرف ، الحرف یفتح ألف حرف ، فلم أکن لأطلعکما علی سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : بصائر الدرجات ص ۳۲۸ ، الخصال ص ۶۴۸ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۴ .

۳- ۵۰. قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم... وحواله أهل بيته وثلاثون رجلاً من أصحابه : «أئیتونی بکتفٍ ؛ أکتب لکم کتاباً لا تضلّوا بعدی ولا تختلفوا بعدی...» : کتاب سلیم بن قیس ص ۳۲۴ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۸ ؛ إنه سمع ابن عباس

يقول : يوم الخميس وما يوم الخميس ، ثم بكى حتى بلّ دمعُه الحصى فقال : اشتدّ برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وجعه يوم الخميس ، فقال : ائتوني بدواهٍ وكتفٍ أكتب لكم كتاباً لن تضلّوا بعده أبداً... : مسند أحمد ج ١ ص ٢٢٢ ، صحيح البخارى ج ٤ ص ٦٥ ، صحيح مسلم ج ٥ ص ٧٥.

در حسرت یک قلم مانده ام

مسلمانان یکی پس از دیگری به مدینه باز می گردند .

امروز روز پنج شنبه ، بیست و چهارم صفر است ، حدود سی نفر از مسلمانان در خانه پیامبر جمع شده اند .(۱)

آنها برای عیادت پیامبر آمده اند ، خیلی از آنها اشک حسرت می ریزند و از این که قدر این پیامبر مهربانی ها را ندانستند ، غصه می خورند .

پیامبر رو به یاران خود می کند و می فرماید : «برای من قلم و دوات بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز گمراه نشوید» .

یک نفر بلند می شود تا قلم و کاغذی بیاورد که ناگهان صدایی همه را حیران می کند : «بنشین ! این مرد هذیان می گوید ، قرآن ما را بس است» .

خدایا! من چه شنیدم ؟ این کیست که این چنین سخن می گوید ؟

سخن او ادامه پیدا می کند : «بیماری بر این مرد غلبه کرده است ، مگر شما قرآن ندارید ؟ دیگر برای چه می خواهید پیامبر برایتان چیزی بنویسد ؟» .(۲)

خوب نگاه می کنم ، می خواهم گوینده این سخن را بشناسم .

ص: ۴۹

۱- ۵۱. فقال له عمر : ارجع ؛ فإنه يهجر ، فرجع... : الإرشاد ج ۱ ص ۱۸۳ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۸ ؛ قال عمر : إن الرجل ليهجر : كشف الغميه ج ۲ ص ۴۷ ، كشف اليقين ص ۴۷۲ ؛ فقال عمر : لاتأتوه بشيء ؛ فإنه قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن... : الأملی للمفید ص ۳۶ ؛ فقال : ائتوني بدواه وكتف أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً ، فتنازعوا ، ولا ينبغي عند نبي تنازع ، فقالوا : ما شأنه هجر : مسند أحمد ج ۱ ص ۲۲۲ ، وراجع : صحيح البخاری ج ۴ ص ۶۵ ، صحيح مسلم ج ۵ ص ۷۵ ، عمده القاری ج ۱۵ ص ۹۰ ، مسند الحمیدی ص ۲۴۲ ، شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۴ ، إمتاع الأسماع ج ۱۴ ص ۴۴۸ ، سبل الهدی والرشاد ج ۱۲ ص ۲۴۷ .

۲- ۵۲. فقال عمر : إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد غلب عليه الوجد ، وعندنا القرآن ، حسنا كتاب الله : مسند أحمد ج ۱ ص ۳۳۶ ، صحيح البخاری ج ۷ ص ۹ ، صحيح مسلم ج ۵ ص ۷۵ ، السنن الكبرى ج ۳ ص ۴۳۳ ، صحيح ابن حبان ج ۱۴ ص ۵۶۱ ، شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۵ .

او عُمَر است که چنین سخن می گوید. (۱)

دوست خوبم!

مگر قرآن همواره به مسلمانان تأکید نکرده است که به سخنان پیامبر گوش فرا دهند؟ مگر قرآن نمی گوید که سخنان پیامبر از وحی آسمانی است و او از پیش خود هرگز سخنی نمی گوید؟

چرا عُمَر نسبت هذیان و یاوه گویی به پیامبر می دهد؟

در این میان چند نفر با سخن عُمَر مخالفت می کنند، آنها می گویند: «بگذارید برویم قلم و دوات بیاوریم تا پیامبر مطلب خود را بنویسد».

آری، این آخرین خواسته پیامبر است. پیامبری که برای این مردم از جان، مایه گذاشته است، او برای هدایت ما تلاش های زیادی انجام داده است، آیا درست است که ما آخرین آرزوی پیامبر را عملی نکنیم؟

مگر او از ما چه می خواهد؟ قلم و دوات می خواهد تا مطلبی را برای ما به یادگار بگذارد. (۲)

سر و صدا بلند می شود، عده ای موافق هستند و عده ای مخالف. (۳)

همسفر خوبم! تو که خود می دانی اینجا خانه عایشه است، در این خانه، همه چیز زیر نظر عده خاصی است، همه آنها فریاد می زنند: «سخن همان است که عُمَر گفت». (۴)

آری، حزب خاصی، کنترل همه چیز را به دست گرفته اند، آنها با هر چه که به نفع حزب و گروه آنها نباشد مخالفت می کنند.

اینان پیامبر را به خانه عایشه آورده اند تا مانع آن شوند که پیامبر سخنان

ص: ۵۰

۱- ۵۳. عن جابر: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا عِنْدَ مَوْتِهِ بِصَحِيفَةٍ لِيَكْتُبَ فِيهَا كِتَابًا لَا يَضْلُونَ بَعْدَهُ أَبَدًا...: مسند أحمد ج

۳ ص ۳۴۶ مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۱۴، السنن الكبرى ج ۳ ص ۴۳۵، مسند أبي يعلى ج ۳ ص ۳۴۹.

۲- ۵۴. فاخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ، وَفِيهِمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ...: مسند أحمد ج ۱ ص ۳۳۶.

۳- ۵۵. فاخْتَلَفَ أَهْلُ ذَلِكَ الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولَ اللَّهِ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ

يقول: القول ما قال عمر...: الأُمَالِي لِلطُّوسِي ص ۲۶۷، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۷۱، شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۵۱.

۴- ۵۶. فقالت امرأة ممن حضر: ويحكم! عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إليكم، فقال بعض القوم: اسكتي، فإنه لا

عقل لك ، فقال النبي : أنتم لا أحلام لكم : مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢١٥ ، المعجم الكبير ج ١١ ص ٣٠.

مهم خود را در نوشته ای به یادگار بگذارد.

چون برای حکومت و ریاست خواب های خوشی دیده اند!

من بر تعجبم افزوده می شود، هنوز پیامبر زنده است، او می خواهد سخنی را برای امت خود به یادگار بنویسد چرا اینان مخالفت می کنند؟!

مگر عمر در این میان چه کاره است که باید به سخن او گوش فرا داد؟

کنار بستر پیامبر آن قدر سر و صدا بلند می شود که صدا به بیرون اتاق هم می رسد.

یکی از همسران پیامبر (که فکر می کنم ام سلمه باشد) وارد اتاق می شود.

___ چه خبر است؟

___ پیامبر قلم و دواتی را می خواهد تا برای ما چیزی بنویسد اما عمر مخالفت می کند.

___ وای بر شما، چرا به سخن پیامبر خود عمل نمی کنید؟

سخن ام سلمه غیرت عده ای را بیدار می کند: «آخر چرا نباید برای پیامبر قلم و دوات بیاوریم؟».

ترس وجود عمر را فرا می گیرد، او می ترسد که الان عده ای بروند و قلم و دوات را بیاورند، برای همین رو به ام سلمه می کند و فریاد می زند: «ساکت شو، ای بی عقل!» (۱).

این صدا چنان با خشم و غضب است که همه مجلس را به سکوت می کشاند.

همه به یکدیگر نگاه می کنند، آخر مگر نوشتن جرم است؟! چرا هیچ کس

ص: ۵۱

۱- ۵۷. فقال عمر: ... ولقد أراد [رسول الله] في مرضه أن يصرح باسمه [علي بن أبي طالب] فمَنعت من ذلك إشفافاً وحيطه علي الإسلام: شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۲۱، كشف الغمّه ج ۲ ص ۴۷، بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۴۴.

چیزی نمی گوید؟

پیامبر نگاهی به اطرافیان خود می کند، به آنها چه بگوید، آخر دیدی که عُمَر چگونه به ناموس پیامبر جسارت کرد؟

همه ساکت شده اند، عُمَر در آستانه در ایستاده است، کسی حق ندارد برای آوردن قلم و دوات بلند شود.

فرشتگان همه در تعجب از این صحنه هستند، کاش پیامبر سالم بود، کاش خودش قدرت داشت و از جا بلند می شد.

یادت هست پیامبر وقتی به بقیع رفت به فتنه های سیاه اشاره کرد، چه کسی باور می کرد این فتنه ها به این زودی، مظلومیت پیامبر را رقم بزنند.

عُمَر می داند که پیامبر می خواهد چه نوشته ای را به یادگار بگذارد، آری، پیامبر می خواهد این بار، در سندی مکتوب، خلافت علی (علیه السلام) را مورد تأکید قرار دهد. (۱)

اما عُمَر می خواهد هر طور شده است نگذارد پیامبر این کار را بکند.

آیا شما می دانید چرا؟

عُمَر دلش برای اسلام بیش از پیامبر می سوزد!!

او می ترسد مردم رهبری علی (علیه السلام) را قبول نکنند، آخر علی (علیه السلام) بسیار جوان است و برای همین بر این مردم سخت است که رهبری او را قبول کنند!

واقعا تعجب می کنم کسی که به خیال خودش، این قدر دلش به حال اسلام می سوزد چگونه نسبت هذیان به پیامبر می دهد؟

آیا واقعا او می خواهد اسلام را حفظ کند یا این که ...

نمی دانم، من فقط نگاه به صورت پیامبر دوخته ام، قطرات اشک را در چشم او می بینم.

ص: ۵۲

۱- ۵۸. فلما كثر اللغظ والاختلاف قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: قوموا عني...: الأملی للمفید ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۳، الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۴۴، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۲۹۴.

او نگاهی به اطرافیان خود می کند و می فرماید: «از پیش من بروید، دیگر نمی خواهم شما را ببینم». (۱).

مردم بلند می شوند و اتاق را ترک می کنند.

چند نفر از یاران پیامبر در آخرین لحظه نزد پیامبر می روند و آهسته به پیامبر می گویند: «ای رسول خدا، آیا می خواهید برای شما قلم و دوات بیاوریم؟».

پیامبر نگاهی به آنها می کند و می فرماید: «من هنوز زنده ام و شما این گونه رفتار نمودید، نه، من دیگر به قلم و دوات نیاز ندارم فقط از شما می خواهم بعد از من با خاندانم مهربان باشید». (۲).

و بار دیگر قطرات اشک از چشم پیامبر جاری می شود.

چرا پیامبر این سفارش را می کند؟ آیا خطری خاندان پیامبر را تهدید می کند؟

هر کس زیرک باشد می فهمد که بعد از پیامبر روزهای سختی در انتظار خاندان پیامبر خواهد بود.

آنانی که نسبت هذیان و یاوه گویی به پیامبر دادند حاضر هستند برای رسیدن به حکومت و ریاست، دست به هر کاری بزنند (۳).

ص: ۵۳

۱- ۵۹. فلما أفاق صلى الله عليه وآله وسلم قال بعضهم: ألا نأتيك بدواهٍ وكتفٍ يا رسول الله؟ فقال: أبعث الذي قلتُم؟ لا، ولكنني أوصيكم بأهل بيتي خيراً...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۸، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۲۹۳.

۲- ۶۰. فقال له العباس: يا رسول الله، إن يكن هذا الأمر فينا مستقراً من بعدك فبشرنا، وإن كنت تعلم أننا نغلب عليه فأوص بنا، فقال: أنتم المستضعفون من بعدى، وأصمت...: الإرشاد ج ۱ ص ۱۸۴، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۹، إعلام الوری ج ۱ ص ۲۶۶.

۳- ۶۱. فلما كان يوم الجمعة صعد المنبر فخطب...: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۲.

هفت سطل آب بر من بریزید

امروز روز جمعه است ، مردم ، کم کم در مسجد جمع می شوند ، همه با خود فکر می کنند که آیا پیامبر به مسجد خواهد آمد ، آیا بار دیگر آنها خطبه او را خواهند شنید ؟

بیماری پیامبر سخت شده و تب او بسیار شدیدتر شده است ، سمّ در بدن او اثر نموده و رنگ او زرد شده است . (۱)

اما او دلش می خواهد تا آخرین سخنان خود را با مردم داشته باشد .

او از اطرافیان خود می خواهد تا هفت سطل آب از چاه بکشند .

هفت سطل آب آماده می شود ، اکنون او دستور می دهد تا این آب ها را بر بدن او بریزند تا شاید از شدت تب کم شود . (۲)

تب پیامبر مقداری کم می شود ، اکنون او دستمالی می طلبد و آن را به سر خود می بندد .

او از علی (علیه السلام) و فضل بن عباس می خواهد تا زیر بغل او را گرفته و به مسجد ببرند .

ص: ۵۴

۱- ۶۲. قال: أهريقوا عليّ من سبع قِربٍ لم تُحلّل أو كَيْتُهِنَّ ، لعلّي أعهد إلى الناس... ثمّ خرج صلّى الله عليه وسلّم إلى الناس ، فصلّى بهم وخطبهم... : صحيح البخاری ج ۵ ص ۱۴۰ ، و ج ۷ ص ۱۸ ، عمدہ القاری ج ۵ ص ۱۸۷ ، السنن الكبرى ج ۴ ص ۲۵۴ ، الثقات ج ۲ ص ۱۳۱ .

۲- ۶۳. ثمّ قال : إنّ عبداً من عباد الله خيره الله بين الدنيا وبين ما عنده ، فاختار ذلك العبد ما عند الله... : مجمع الزوائد ج ۶ ص ۱۱ ، مسند أبي يعلى ج ۸ ص ۵۷ ، المعجم الكبير ج ۱۹ ص ۳۴۱ ، الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۲۸ .

مردم همه در مسجد منتظر هستند که ناگهان پیامبر را در آستانه در می بینند در حالی که پاهای او از شدت ضعف بر روی زمین کشیده می شود .

همه با دیدن این صحنه به گریه می افتند .

پیامبر به بالای منبر می رود و چنین می گوید : «خداوند یکی از بندگان خود را بین ماندن در دنیا و دیدارش مخیر نمود و آن بنده هم دیدار خدا را انتخاب نمود».(۱)

همه مردم می فهمند که منظور پیامبر از آن بنده ، خودش است که به زودی به دیدار خدا خواهد شتافت .

صدای گریه و ناله مردم بلند می شود .

پیامبر ادامه می دهد : «من به زودی به دیدار خدای خویش خواهم رفت ، ای مردم ! بدانید که هیچ کس در این دنیا جاودانه نمی ماند و سرانجام همه انسان ها مرگ است ، من دو چیز گرانبها را برای شما به یادگار می گذارم» .

پیامبر سکوت می کند ، همه منتظر هستند تا ادامه سخن پیامبر را بشنوند .

یک نفر از میان جمعیت صدا می زند : «ای رسول خدا ، آن دو چیز گرانبها چه می باشد ؟» .

پیامبر در جواب می گوید : «آگاه باشید من قرآن و خاندان خود را در نزد شما به یادگار می گذارم . بدانید هر کس خاندان مرا دوست داشته باشد خداوند نوری در روز قیامت به او می دهد و من کنار حوض کوثر در انتظار او خواهم بود .

ص: ۵۵

۱- ۶۴. فجلس علی المنبر ، ثم قال : يا أيها الناس ، إنني تارك فيكم الثقلين ، وسكت ، فقام رجل فقال : يا رسول الله ، ما هذان الثقلان ؟ فغضب حتى احمر وجهه ثم سکن ، وقال : ما ذكرتهما إلا وأنا أريد أن أخبركم بهما... ألا وهو القرآن والثقل الأصغر أهل بيتي... : الأملی للمفید ص ۱۳۵ ، وکان ممّا ذکر فی خطبته أن قال : یا معشر المهاجرین والأنصار ومن حضرني فی یومی هذا وفي ساعتی هذه من الجنّ والإنس ، فليبلغ شاهدكم الغائب... وخلفت فيكم العلم الأكبر علم الدين ونور الهدى ، وصيبي علي بن أبي طالب ، ألا هو جبل الله ، فاعتصموا به جميعاً ولا تفرّقوا عنه... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۶ ، غايه المرام ج ۳ ص ۳۵.

من از شما می خواهم تا نسبت به اهل بیت من نیکی کنید . ای مردم ، همه شما می دانید که من علی را به عنوان جانشین خود انتخاب نمودم ، مبادا از او جدا شوید ، مبادا با او دشمنی کنید که هر کس با علی دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است . مبادا بعد از من از دین خدا برگردید و به هوا و هوس خود عمل کنید . علی ، برادر من ، وارث من و جانشین من است ، او اولین کسی است که به من ایمان آورده است . علی ، نور هدایت شماست ، او حبل الله است ، او ریسمان محکم الهی است پس به این ریسمان چنگ زدید و متفرق نشوید .»

آری ، پیامبر آنچه را لازم بود برای مردم بیان کرد ، بار دیگر مردم از زبان پیامبر ، فضائل علی (علیه السلام) را شنیدند .(۱)

ص: ۵۶

۱- ۶۵. لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاءَ ، دَعَا الْأَنْصَارَ وَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ ، قَدْ حَانَ الْفِرَاقُ ، وَقَدْ دُعِيتُ وَأَنَا مُجِيبُ الدَّاعِي ، وَقَدْ جَاوَرْتُمْ فَأَحْسَنْتُمْ الْجَوَارِ ، وَنَصَرْتُمْ فَأَحْسَنْتُمْ النَّصْرَةَ ، وَوَأَسَيْتُمْ فِي الْأَمْوَالِ ، وَوَسَعْتُمْ فِي الْمُسْلِمِينَ ... وَاحْفَظُونِي مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ فِي أَهْلِ بَيْتِي ... فَالْعَمَلُ الصَّالِحُ طَاعَةُ الْإِمَامِ وَلِي الْأَمْرِ وَالتَّمَسُّكُ بِحَبْلِهِ ، أَيُّهَا النَّاسُ أَفْهَمْتُمْ ؟ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ، مَصَابِيحُ الظُّلْمِ ، وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ ، وَبِنَابِيعِ الْحِكْمِ ، وَمَسْتَقَرُّ الْمَلَائِكَةِ ... أَلَا إِنَّ فَاطِمَةَ بَابَهَا بَابِي وَبَيْتَهَا بَيْتِي ، فَمَنْ هَتَكَ فَقَدْ هَتَكَ حِجَابَ اللَّهِ ... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۶.

خانه دخترم، خانه من است

خبری در شهر مدینه می پیچد: پیامبر می خواهد انصار را ببیند.

حتما می پرسی انصار چه کسانی هستند؟

وقتی آزار و اذیت مشرکان مکه به اوج خود رسید، مردم مدینه پیامبر را به شهر خود دعوت کردند.

پیامبر به مدینه آمد و این مردم بهترین یاران و همراهان او شدند و در هر موقعیتی با جان و دل از پیامبر دفاع می کردند، برای همین، آنان به انصار معروف شدند.

در این میان مسلمانان مکه، کم کم به مدینه هجرت کردند و مهاجران نامیده شدند.

امروز پیامبر می خواهد انصار را ببیند.

نگاه کن!

بزرگان انصار در حجره پیامبر جمع شده اند، عدّه زیادی هم در بیرون از اتاق

ص: ۵۷

پیامبر می خواهد با آنان سخن بگوید ، همه می دانند که این روزهای آخر زندگی پیامبر است و شاید دیگر آنها پیامبر را نبینند .

گوش کن : «ای مردم مدینه ، ای انصار ! وقت سفر کردن من فرا رسیده است و من باید دعوت خدای خویش را اجابت کنم ، شما در یاری کردن من هیچ کوتاهی نکردید و امیدوارم که خداوند به همه شما جزای خیر دهد . بدانید آخرین توصیه من برای شما باقی مانده است .»

انصار رو به پیامبر کرده و می گویند : «ای رسول خدا ، شما چه توصیه ای برای ما دارید ؟ آن را برای ما بیان کنید که ما با جان و دل ، پذیرا خواهیم بود به راستی که تو در حق ما مهربانی های زیادی نمودی و ما را از گمراهی نجات دادی .»

پیامبر سخن خود را این چنین ادامه می دهد : «از شما می خواهم حرمت قرآن و حرمت خاندان مرا نگه دارید ، بدانید این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر به من ملحق شوند ، هر کس به یکی از این دو اکتفا کند گمراه خواهد شد .»

همه به فکر فرو می روند ، آری ، پیامبر می خواهد روش و منشِ عُمَر در این جامعه رشد نکند.

دیروز در همین اتاق ، عُمَر فریاد زد : «قرآن ما را کفایت می کند» ، پیامبر اکنون می خواهد به این مردم بگوید که قرآن به تنهایی نمی تواند هدایتگر جامعه باشد .

همسفر ! این سخن پیامبر را نیز خوب بشنو : «ای مردم ! قرآن و خاندان من ، دو یادگار من نزد شما هستند ، هر کس به یکی از این دو اکتفا کند ، خداوند هیچ عملی را از او قبول نخواهد نمود . بدانید هیچ عملی با اطاعت از امام ، برابری نمی کند ، نکند بعد از من از اطاعت امام خود سرپیچی کنید ! ای مردم ، آیا سخن مرا می شنوید ؟ ! به خاطر خدا ، با خاندان من مهربان باشید ، آنها چراغ هدایت و معدن علم می باشند . بدانید که خانه دخترم فاطمه ، خانه من است ! هر کس حریم خانه او را نگه ندارد ، حریم خدا را نگه نداشته است .» (۱)

همه انصار که به این سخنان گوش می دهند ، می دانند که منظور پیامبر چیست .

آنها می دانند که پیامبر به دخترش ، فاطمه (علیها السلام) خیلی علاقه دارد . همه تعجب می کنند که چرا پیامبر این همه تأکید می کند که مردم حرمت خانه فاطمه (علیها السلام) را نگه دارند .

به راستی آیا خطری این خانه را تهدید می کند ؟

ص: ۵۹

۱- ۶۶. قد جمع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم المهاجرين فقال لهم : أيها الناس ، إنني قد دُعيت ، وإنني مجيب دعوه الداعي ، قد اشتقت إلى لقاء ربِّي واللحوق بإخواني من الأنبياء ، وإنني أعلمكم أنني قد أوصيت إلى وصيِّي ، ولم أهملكم إهمال البهائم ، ولم أترك من أموركم شيئاً. فقام إليه عمر بن الخطاب فقال : يا رسول الله ، أوصيت بما أوصى به الأنبياء من قبلك ؟ قال : نعم ، فقال له : فبأمر من الله أوصيت أم بأمرك ؟ قال له : اجلس يا عمر ، أوصيت بأمر الله ، وأمره طاعته ، وأوصيت بأمری وأمری طاعه الله ، ومن عصاني فقد عصى الله ، ومن عصى وصيِّي فقد عصاني ، ومن أطاع وصيِّي فقد أطاعني ، ومن أطاعني فقد أطاع الله... أيها الناس اسمعوا وصييتي ، من آمن بي وصدقني بالنبوه وأنني رسول الله فأوصيه بولايه علي بن أبي طالب وطاعته والتصديق له ، فإن ولايته ولايتي وولايه ربِّي ، قد أبلغتكم ، فليبلغ الشاهد الغائب أن علي بن أبي طالب هو العلم ، فمن قصر دون العلم فقد ضلَّ ، ومن تقدّمه تقدّم إلى النار ، ومن تأخّر عن العلم يميناً هلكت... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۸.

آخر کدام مسلمان است که حرمت خانه ای را که جبرئیل بدون اجازه وارد آن نمی شود زیر پا بگذارد .

به راستی آیا روزی فرا خواهد رسید که مردم فراموش کنند که پیامبر چقدر به اهل این خانه محبت داشته است ؟

ص: ۶۰

این دستور خدای من است

خبر در همه جای مدینه می پیچد که پیامبر، انصار را به خانه خود دعوت کرده و با آنان سخن گفته است.

مهاجران هم منتظر هستند تا این افتخار نصیب آنها شود و آخرین سخنان پیامبر را بشنوند.

انتظار به سر می آید و بلال به همه مهاجران خبر می دهد که هر چه سریعتر در خانه پیامبر حاضر شوند.

خانه پیامبر پر از جمعیت می شود، بزرگان و ریش سفیدها دور پیامبر حلقه زده اند.

اکنون، پیامبر شروع به سخن می کند: «ای مردم! خدا مرا به دیدار خود دعوت کرده است و من به زودی از میان شما می روم. بار دیگر به شما یادآوری می کنم که من وصی و جانشین خود را برای شما مشخص نموده ام و شما را بدون رهبر رها نمی کنم».

ص: ۶۱

ناگهان صدایی ، سخن پیامبر را قطع می کند : «آیا این کار را به امر و دستور خدا انجام دادی یا اینکه خودت این گونه خواستی ؟» .

همه ، تعجب می کنند ، این کیست که چنین سخن می گوید ؟ قرآن می گوید که همه سخنان پیامبر ، وحی است پس چرا این مرد این گونه سخن می گوید ؟

آیا او را می شناسی ؟ او عُمَر است .

پیامبر به او نگاهی می کند و می فرماید : «سر جای خود بنشین ای عُمَر ! این دستور خدا بود که من علی را به عنوان جانشین خود معرفی کنم» .

آنگاه پیامبر سخن خود را با مردم ادامه می دهد : «ای مردم ! از شما می خواهم همواره به سخنان جانشین من گوش دهید . بدانید که ولایت علی ، ولایت من است و ولایت من ، ولایت خداست» .^(۱)

ص: ۶۲

۱- ۶۷. دخلت علیه فاطمه الزهراء عليها السلام ، فلتمّ رأيت ما به خنقتها العبره حتى فاضت دموعها على خديها ، فلما أن رآها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : ما يبكيك يا بنيه ؟ قالت : وكيف لا أبكي وأنا أرى ما بك من الضعف ، فمن لنا بعدك يا رسول الله ؟ قال لها : لكم الله ، فتوكل على الله واصبري كما صبر آباؤنا من الأنبياء وأمهاتك من أزواجهم ، يا فاطمه ، أو ما علمت أن الله تعالى اختار أباك فجعله نبياً ، وبعثه رسولاً ، ثم علياً فزوجتك إياه وجعله وصياً ، فهو أعظم الناس حقاً على المسلمين بعد أبيك ، وأقدمهم سلماً ، وأعزهم خطراً ، وأجملهم خلقاً ، وأشدّهم في الله وفي غضباً ، وأشجعهم قلباً ، وأثبتهم وأربطهم جأشاً ، وأسخاها كفاً . ففرحت بذلك الزهراء عليها السلام فرحاً شديداً... : تفسير فرات الكوفي ص ۴۶۴ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۶.

اشک در چشم دختر خورشید

سلمان فارسی به عیادت پیامبر آمده است ، او با پیامبر مشغول سخن گفتن است .

در این میان دختر پیامبر ، حضرت فاطمه (علیها السلام) از راه می رسد ، او می خواهد دیداری با پدر تازه کند ، وقتی او وارد اتاق می شود اشک در چشمانش حلقه می زند .

پیامبر متوجه گریه حضرت فاطمه (علیها السلام) می شود پس به او می گوید :

___ دخترم ! چرا گریه می کنی ؟

___ چگونه گریه نکنم حال آنکه تو را در این حالت می بینم ؟ ما بعد از تو چه خواهیم کرد ؟

___ دخترم ، صبر داشته باش و به خدا توکل کن .

غم در چهره فاطمه آشکار است ، پیامبر می خواهد سخنی بگوید تا دل فاطمه شاد شود .

برای همین ، با دخترش چنین می گوید : «فاطمه جانم ، آیا فراموش کرده ای

که من ، پدر تو هستم و شوهر تو ، علی (علیه السلام) ، جانشین من است ، مگر علی (علیه السلام) بهترین مردم نیست ؟ مگر او اول کسی نیست که به من ایمان آورده ؟ مگر او شجاع ترین مردم نیست ؟» .

نگاه کن که چگونه لبخند شادی بر صورت حضرت فاطمه (علیها السلام) نقش می بندد .

پیامبر سخن خود را ادامه می دهد :

___ آیا خوشحال شدی ؟ دخترم ! آیا می خواهی باز هم برایت سخن بگویم تا بیشتر خوشحال شوی .

___ آری .

___ دخترم ! بدان مهدی که عیسی (علیه السلام) پشت سر او نماز می خواند از فرزندان تو می باشد .

اینجاست که حضرت فاطمه (علیها السلام) خیلی خوشحال می شود و دیگر از آن غم و اندوه اثری باقی نمی ماند . (۱)

ص: ۶۴

۱ - ۶۸. لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ ، كَانَ رَأْسُهُ فِي حَجْرِي ، وَالْبَيْتُ مَمْلُوءٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، وَالْعَبَّاسُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَذَبُّ عَنْهُ بِطَرْفِ رِدَائِهِ ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ يُغَمِّي عَلَيْهِ سَاعَهُ وَيَفِيقُ سَاعَهُ... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۰۰ ح ۴۷ ، الأُمالي للطوسي ص ۶۰۰ ح ۱ .

علی جان! چرا جوابم نمی دهی؟

امروز، شنبه، بیست و هفتم صفر است و پیامبر در بستر بیماری است.

بنی هاشم به دیدار پیامبر آمده اند، پیامبر گاه بی هوش می شود و گاه به هوش می آید. (۱)

عبّاس، عموی پیامبر، سر آن حضرت را در آغوش گرفته است، پیامبر چشم را باز می کند و عموی خود را کنار خود می بیند، رو به او می کند و می گوید: «عمو جان، آیا حاضر هستی تا وصیت های مرا انجام دهی و قرض های مرا ادا کنی؟».

عبّاس نگاهی به پیامبر می کند و می گوید: «ای رسول خدا، شما در بخشش و لطف، بی نظیر هستید و به مردم وعده های زیادی داده اید، شما می دانید که وضع مالی من خوب نیست، من چگونه خواهم توانست از عهده این کار مهم برآیم؟».

پیامبر بار دیگر سخن خود را تکرار می کند و عبّاس همان جواب را

ص: ۶۵

۱- ۶۹. فقال: يا عباس، يا عمّ النبی، اقبل وصیتي فی أهلی وفي أزواجی، واقض دینی، وانجز عداتی، وأبری ذمتی، فقال العباس: يا نبی الله، أنا شیخ ذو عیال كثير، غیر ذی مال ممدود، وأنت أجود من السحاب الهاطل، والريح المرسله، فلو صرفت ذلك عنی إلى من هو أطوق له منی...: الأملی للطوسی ص ۶۰۰، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۰۰، غایه المرام ج ۶ ص ۱۵۸.

می دهد. (۱).

اکنون ، پیامبر رو به علی (علیه السلام) می کند و می فرماید : «ای علی ، آیا حاضر هستی تا به وصیت های من عمل کنی و قرض های مرا پرداخت کنی» .

خدای من ! چرا علی (علیه السلام) جواب نمی دهد ؟ نگاه کن ، اشک در چشم علی (علیه السلام) حلقه زده است . گریه ، مجال سخن به او نمی دهد. (۲).

آری ، این سخن پیامبر بوی رفتن و پرواز می دهد ، علی (علیه السلام) که دلباخته پیامبر است چگونه دوری پیامبر را تحمل کند ؟

پیامبر برای بار دوم رو به علی (علیه السلام) می کند و می فرماید : «ای علی ، آیا به وصیت های من عمل می کنی ؟» . (۳).

این بار علی (علیه السلام) از میان پرده اشک جواب می دهد : «بله ، پدر و مادرم به فدای شما باد ، من حاضر هستم تا به وصیت های شما عمل کنم» .

نگاه کن ، چه لبخند زیبایی بر صورت پیامبر نشسته است ، به راستی که پیامبر تا علی (علیه السلام) را دارد ، غم ندارد .

پیامبر از روی خوشحالی با صدای بلند می گوید : «ای علی ، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی ، به راستی که تو جانشین و وصی من می باشی» .

اکنون پیامبر بلال را می طلبد و به او چنین می گوید : «ای بلال ، برو و شمشیر ذوالفقار ، زره ، عمامه و پرچم مرا بیاور. (۴).

بلال از اتاق بیرون می رود و بعد از لحظاتی ...

نگاه کن ، بلال با دست پر برمی گردد ، پیامبر رو به علی (علیه السلام) می کند و

ص: ۶۶

۱- ۷۰. یا علی ، اقیل وصیتی ، وأنجز مواعیدی ، وأدّ دینی ، یا علی اخلفنی فی أهلی ، وبلغ عتی من بعدی ، قال علی علیه السلام : لَمَا نعی إلیّ نفسه رجف فؤدی ، وألقى علیّ لقوله البكاء ، فلم أقدر أن أجیبه بشیء... : نفس المصادر.

۲- ۷۱. ثم قال : یا علی ، یا أبا محمّد ، أنتجز عداه محمّد وتفضی دینه وتأخذ تراثه ؟ : مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۸۸ ، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۶ ص ۷۸۹.

۳- ۷۲. یا بلال ، علیّ بالمغفر والدرع والرايه ، وسیفی ذی الفقار ، وعمامتی السحاب... : الکافی ج ۱ ص ۲۲۶ ، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۶۷ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۵۶.

۴- ۷۳. یا بلال ، ائت بدرع رسول الله ، فأتی بها ، ثم قال : یا بلال ، ائت برایه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، فأتی بها ،

ثم قال : يا بلال ، ائت بيغله رسول الله بسرجها ولجامها ، فأتى بها ، ثم قال : يا علي ، قم فاقبض هذا بشهاده من في البيت من المهاجرين والأنصار ؛ كي لا ينازعك فيه أحد من بعدى... : علل الشرائع ج ١ ص ١٦٨ ، كشف الغمّه ج ٢ ص ٣٧.

می گوید: «ای علی، این وسایل را از بلال تحویل بگیر و به خانه خود ببر».

هدف پیامبر این است که همه بدانند این وسایل از این لحظه به بعد، از آن علی (علیه السلام) است و همه شاهد باشند تا بعداً کسی در مورد آنها ادعایی نداشته باشد. (۱)

علی (علیه السلام) این وسایل را برمی دارد و به سوی خانه خود می رود.

ص: ۶۷

۱- ۷۴. الإمام الباقر علیه السلام: ما هی واللّه قطن ولا کتّان ولا خزّ ولا حریر، قلت: من أیّ شیء؟ قال: من ورق الجنّه: الغیبه للنعمانی ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۲.

نگاه کن ، این پرچم که دست علی (علیه السلام) است ، چقدر زیباست !

آیا می دانی این پرچم تا به حال فقط یک بار مورد استفاده قرار گرفته است ؟

آری ، در جنگ بدر ، جبرئیل ، این پرچم را برای پیامبر آورد و پیامبر هم ، آن پرچم را باز نمود و لشکر اسلام در آن جنگ به پیروزی بزرگی دست یافت .

ولی پیامبر در هیچ جنگ دیگری ، این پرچم را باز نکرد ، بلکه آن را جمع کرده و گذاشته بود و اکنون آن را تحویل علی (علیه السلام) می دهد .

آیا می دانی که این پرچم از جنس پارچه های دنیایی مثل پنبه و کتان و حریر نیست ، بلکه از جنس گیاهان بهشتی است . (۱)

این پرچم آن قدر نورانی است که می تواند شرق و غرب دنیا را روشن گرداند . (۲)

وقتی که این پرچم به اهتزاز در می آید ترس و وحشت عجیبی در دل دشمنان پدیدار می گردد به طوری که دیگر نمی توانند هیچ کاری بکنند . (۳)

آیا می دانی قرار است این پرچم به دست حضرت مهدی (علیه السلام) برسد ؟

ص: ۶۸

۱- ۷۵. الإمام الصادق عليه السلام: إذا نشرها أضاء لها ما بين المشرق والمغرب...: دلائل الإمامه ص ۴۵۷ ، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۹۱.

۲- ۷۶. الإمام الباقر عليه السلام: يسير الرعب قدامها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۰.

۳- ۷۷. الإمام الصادق عليه السلام: وهم الذين كانوا مع نوح في السفينه ، والذين كانوا مع إبراهيم حيث ألقى في النار...: الغيبة للنعماني ص ۳۲۳.

آری ، اینها نشانه های امامت است که از امامی به امام دیگر می رسد .

وقتی که حضرت مهدی(علیه السلام) بخواهد ظهور کند با این پرچم می آید .

دوست خوبم! آیا می دانی وقتی این پرچم باز شود، چند گروه از فرشتگان ، از آسمان نازل می شوند :

الف . فرشتگانی که برای یاری حضرت نوح(علیه السلام) ، در کشتی او بودند .

ب . فرشتگانی که برای یاری حضرت ابراهیم(علیه السلام) فرود آمدند .

ج . فرشتگانی که همراه حضرت موسی(علیه السلام) بودند (زمانی که می خواست همراه با قوم بنی اسرائیل از رود نیل ، عبور کند) .

د . فرشتگانی که هنگام عروج حضرت عیسی(علیه السلام) همراه او بودند .

ه . چهار هزار فرشته ای که همیشه در رکاب پیامبر اسلام بودند .(۱)

ص: ۶۹

۱- ۷۸. یا عبّاس ، قم من مکان علیّ ، فقال : تقيم الشيخ ، وتجلس الغلام ؟ فأعادها عليه ثلاث مرّات ، فقام العبّاس فنهض مغضباً... : الأمالی للطوسی ص ۵۷۳ ، بحار الأنور ج ۲۲ ص ۴۹۹ ، غایه المرام ج ۲ ص ۲۲۸ .

من پیرمرد را از جایم بلند می کنی !

عبّاس ، عموی پیامبر کنار پیامبر نشسته است و در اتاق ، جای سوزن انداختن نیست .

بعد از لحظاتی ...

علی (علیه السلام) باز می گردد و وارد اتاق می شود .

دیگر جایی نیست که علی (علیه السلام) بنشیند ، برای همین آن حضرت در آستانه در می ایستد .

نگاه پیامبر که به علی (علیه السلام) می افتد ، رو به عموی خود ، عبّاس می کند و از او می خواهد تا برخیزد و علی (علیه السلام) کنار او بنشیند .

عبّاس در حالی که از جای خود بلند می شود ، می گوید : «ای پیامبر ، من پیرمرد را از جای خود بلند می کنی و این جوان را به جای من می نشانی ؟» [\(۱\)](#)

اگر به صورت عبّاس نگاه کنی او را عصبانی می بینی !

ص: ۷۰

۱- ۷۹. یا بنی هاشم ، یا معشر المسلمین ، لا تخالفوا علیاً فتضلّوا ، ولا تحسدوه فتکفروا... : غایه المرام ج ۲ ص ۲۲۸ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۹.

به راستی چرا باید چنین باشد ، چرا باید حتی بنی هاشم هم طاقت دیدن فضائل علی (علیه السلام) را نداشته باشند ؟

علی (علیه السلام) جانشین رسول خداست ، حتما پیامبر با او کار خاصی دارد و برای همین او را به کنار خود فرا خوانده است .
علی (علیه السلام) می آید و کنار پیامبر می نشیند .

پیامبر رو به اطرافیان خود می کند و می فرماید : «ای بنی هاشم ، مبادا به علی حسد بورزید ، مبادا از دستور علی سرپیچی کنید که در این صورت ، گمراه خواهید شد» . (۱)

عبّاس ، عموی پیامبر ، هنوز ناراحت است که چرا پیامبر جای او را به علی (علیه السلام) داده است .

او می خواهد از اتاق بیرون برود که پیامبر به او می گوید : «عمو جان ، بترس از این که من از دنیا بروم در حالی که از تو ناراحت باشم» .

عموی پیامبر تا این را می شنود ، برمی گردد و در گوشه ای می نشیند .

اکنون وقت آن است که بینیم پیامبر چه کار مهمتی با علی (علیه السلام) دارد .

پیامبر انگشتر خود را از دست بیرون می آورد و می گوید : «ای علی ، این انگشتر را بگیر و در دست کن تا همه ببینند» . (۲)

همه می بینند که علی (علیه السلام) انگشتر پیامبر را می گیرد و در دست خود می کند .

اکنون پیامبر تمام نیروی خود را در صدای خود جمع می کند و می گوید :

ص: ۷۱

۱- ۸۰. فنظرت إليه حتى نزع خاتمه من إصبعه ، فقال : تختم بهذا في حياتي ، قال : فنظرت إلى الخاتم حين وضعه عليّ عليه السلام في إصبعه اليميني... : الكافي ج ۱ ص ۲۲۶ ، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۶۷ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۵۶ .

۲- ۸۱. ثم أخذ بيد عليّ عليه السلام فرفعها ، فقال : هذا عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ ، خليفتان نصيران ، لا يفترقا حتى يردا عليّ الحوض فأسألهما ماذا خلّفت فيهما... : الأملی للطوسی ص ۴۷۹ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۶ .

«بدانید برادر و وصی و جانشین من ، علی است» .

بعد از آن ، دست علی (علیه السلام) را در دست خود گرفته و آن را بالا می آورد به گونه ای که همه ببینند و می فرماید :
«این علی با قرآن است و قرآن با علی است ، قرآن و علی از هم جدا نمی شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر نزد من
آیند» . (۱)

اکنون ، پیامبر رو به علی (علیه السلام) می کند و می گوید : «علی جان! به من قول بده که در این لحظات آخر همواره کنار
من باشی و چون از دنیا رفتم تا زمانی که مرا در داخل قبر نگذاشته ای مرا تنها نگذاری» . (۲)

ص: ۷۲

-
- ۱- ۸۲. وصل علیّ أول الناس ، ولا تفارقنی حتی توارینی فی رمسی ، واستعن بالله تعالی... : الإرشاد ج ۱ ص ۱۸۶ ، مناقب آل
أبی طالب ج ۱ ص ۲۰۳ ، إعلام الوری ج ۱ ص ۲۶۷ .
- ۲- ۸۳. فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصلي بالناس وخفف الصلاة ، قال : ادعوا لي علي بن أبي طالب... ثم قال :
انطلقا بي إلى فاطمه ، فجاءا به حتى وضع رأسه في حجرها... : الأملی ص ۷۳۵ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۰۹ .

با گریه ات دلم را مسوزان

امروز ، یکشنبه است ، مثل اینکه امروز حال پیامبر کمی بهتر است .

پیامبر تصمیم گرفته است یک بار دیگر به مسجد برود و با مردم نماز بخواند ، هیچ کس باور نمی کند این آخرین نمازی است که پیامبر در مسجد می خواند .

مسلمانان همه منتظر هستند ، پیامبر در حالی که دست در دست علی(علیه السلام) دارد وارد مسجد می شود و به سوی محراب می رود .

پیامبر نماز خود را خیلی سریع می خواند و بعد از نماز به سوی خانه حضرت فاطمه(علیها السلام) حرکت می کند .(۱)

او می خواهد تا مردم ، یک بار دیگر ، عشق و علاقه او را نسبت به دخترش ببینند .

پیامبر وارد خانه حضرت فاطمه(علیها السلام) می شود .

حسن و حسین(علیهما السلام) به استقبال می آیند ، پیامبر آنها را در آغوش می گیرد و گل های خود را می بوسد .

ص: ۷۳

۱- ۸۴. وكان الحسن عليه السلام أشدَّ بكاءً ، فقال له : كف يا حسن ، فقد شققت علي رسول الله : المصدر السابق.

نگاه کن!

حسن (علیه السلام) بیش از همه بی تاب می کند و اشک می ریزد، پیامبر او را در آغوش خود می فشارد و می فرماید: «حسنم! گریه نکن که دل مرا با گریه خود به درد آوردی». (۱)

به راستی آیا باز هم پیامبر به این خانه خواهد آمد؟

آری، تا پیامبر هست اهل این خانه پیش همه عزیز هستند و همه احترام آنها را می گیرند.

اما آیا مردم بعد از پیامبر نیز به اهل این خانه احترام خواهند گذاشت؟

ص: ۷۴

۱- ۸۵. قبضه وصیه و ضمانه علی ما فیها، علی ما ضمن یوشع بن نون لموسی بن عمران علیهما السلام، وعلی ما ضمن وادی وصی عیسی بن مریم، وعلی ما ضمن الأوصیاء قبلهم علی أنّ محمّداً أفضل النبیین...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۲.

روزهای سختی در پیش است

پیامبر همراه با علی (علیه السلام) به سوی خانه خود حرکت می کند و در بستر قرار می گیرد .

ساعتی می گذرد ، عدّه ای برای دیدن پیامبر به خانه او می آیند .

سّم کاملاً در بدن پیامبر اثر کرده و چهره او زرد شده است .

نگاه کن ، علی (علیه السلام) کنار پیامبر نشسته و سر پیامبر را به سینه گرفته است ، اشک در چشمان او حلقه زده است .

ناگهان جبرئیل نازل می شود ، او برای مأموریت ویژه ای آمده است :

«ای محمّد ! دستور بده تا همه از اتاق خارج شوند و فقط علی (علیه السلام) بماند» .

پیامبر از همه می خواهد تا اتاق را ترک کنند .

نگاه کن ، جبرئیل همراه خود نامه ای آورده است .

جبرئیل رو به پیامبر می کند و می گوید : «ای محمّد ! خدایت سلام می رساند و می گوید : "این عهد نامه باید به دست وصی و جانشین تو برسد"» .

پیامبر در جواب می گوید: «ای جبرئیل، همه سلام ها به سوی خدا باز می گردد، سخن خدای من، درست است، نامه را به من بده».

جبرئیل نامه را به پیامبر می دهد و پیامبر آن را به علی (علیه السلام) می دهد و از او می خواهد تا آن را به دقت بخواند.

آیا می دانی این عهد نامه، میراث پیامبران الهی است؟ (۱)

همسفر خوبم! مولایت را نگاه کن، او دارد عهد نامه را با دقت می خواند.

خیلی دلم می خواهد بدانم داخل این نامه چه نوشته شده است.

بعد از لحظاتی ...

پیامبر رو به علی (علیه السلام) می کند و می گوید:

___ ای علی، آیا از این عهد نامه که خدا برایت فرستاده آگاه شدی؟ آیا به من قول می دهی که به آن عمل کنی.

___ آری، پدر و مادرم به فدای شما باد، من قول می دهم به آن عمل کنم و خداوند هم مرا یاری خواهد نمود.

___ آیا در روز قیامت شهادت می دهی که من این عهد نامه را تحویل تو دادم.

___ آری، ای رسول خدا!

___ ای علی، جبرئیل و میکائیل با هزاران فرشته، هم اکنون کنار تو ایستاده اند و سخن تو را می شنوند، آیا به این عهد نامه

عمل خواهی نمود؟

___ آری.

من در تعجب هستم مگر در این عهد نامه چه نوشته شده است که پیامبر این

ص: ۷۶

۱- ۸۶. لکن حین نزل برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الأمر، نزلت الوصیه من عند الله کتاباً مسجلاً، نزل به جبرئیل مع أمناء الله تبارک وتعالی من الملائکه، فقال جبرئیل: یا محمد، مر یاخراج من عندک إلا وصیک ليقبضها منّا، وتشهدنا بدفعک إياها إلیه ضامنًا لها، یعنی علیاً علیه السلام. فأمر النبی صلی الله علیه و آله وسلم یاخراج من کان فی البیت ما خلا علیاً وفاطمه فیما بین الستر والباب، فقال جبرئیل علیه السلام: یا محمد، ربک یقرئک السلام ویقول: هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک، وشرطت علیک... فدفعه إلیه وأمره بدفعه إلی أمير المومنین علیه السلام، فقال له: اقرأه، فقرأه حرفاً حرفاً، فقال: یا علی

، هذا عهد ربّي تبارك وتعالى إليّ ، وشرطه عليّ وأمانته... يا عليّ ، أخذت وصيتي وعرفتتها ، وضمنت لله ولي الوفاء بما فيها ؟ فقال عليّ عليه السلام : نعم بأبي أنت وأُمّي عليّ ضمانها ، وعلى الله عوني وتوفيقى على أدائها... على الصبر منك على كظم الغيظ ، وعلى ذهاب حقك ، وغضب خمسك ، وانتهاك حرمتك ، فقال : نعم يا رسول الله... يا محمّد ، عرّفه أنه يُنتهك الحرمه وهى حرمه الله ، وحرمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، وعلى أن تخضبّ لحيته من رأسه بدم عبيط... : الكافي ج ١ ص ٢٨١ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٩ ، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣٧٨.

همه تأکید دارد که به آن عمل شود .

چقدر خوب بود من می توانستم برای شما قسمتی از این عهد نامه را بخوانم .

پیامبر سخن خود را ادامه می دهد :

___ علی جان! در این عهدنامه آمده است که تو باید دوستان خدا را دوست بداری و با دشمنان خدا دشمن باشی ، تو باید بر سختی ها و بلاها صبر کنی ، علی جان! بعد از من ، مردم جمع می شوند حقّ تو را غصب می کنند و به ناموس تو بی حرمتی می کنند ، تو باید در مقابل همه اینها صبر کنی !

___ چشم ای رسول خدا ، من در مقابل همه این سختی ها و بلاها صبر می کنم .

صدایی به گوشم می رسد ، آیا گوینده این سخن را می شناسی ؟

«ای محمّد ، به علی (علیه السلام) بگو که بعد از تو ، مردم ، حرمت او را نگه نمی دارند و کار را به آنجا می رسانند که چهره او با خونِ سرش رنگین می شود» . (۱)

دوست خوبم! این جبرئیل است که از پیامبر می خواهد تا این سخنان را به مولایمان بگوید .

من در تعجب هستم ، مگر همه مردم در غدیر خم با علی (علیه السلام) بیعت نکرده اند ؟ !

مگر پیامبر بارها و بارها ، در مورد محبّت و مهربانی با خاندان خود برای مردم سخن نگفته است ، آیا مردم همه این سخنان را فراموش خواهند کرد ؟

در این میان، سخنان دیگری هم ردّ و بدل می شود که من آنها را نمی شنوم ،

ص: ۷۷

۱- ۸۷. قد عهدتُ إليك ، أحدث العهد لك بمحضر أميني ربّ العالمين : جبرئيل وميكائيل ، يا عليّ ، بحقّهما عليك إلا أنفذت وصيتي علي ما فيها ، وعلي قبولك إياها بالصبر والورع علي منهاجي وطريقي... وإذا حضرتك الوفاء فأوص وصيتك إلي من بعدك علي ما أوصيك... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۹.

فقط این را می بینم که اشک از چشمان علی (علیه السلام) جاری است .

به راستی بعد از وفات پیامبر چه حوادثی روی خواهد داد ؟

چه کسی باور می کند که مسلمانان برای آتش زدن خانه علی (علیه السلام) جمع شوند و در خانه او را آتش بزنند !

چه کسی باور می کند که ریسمان بر گردن علی (علیه السلام) بیاندازند و او را به سوی مسجد بکشانند !

چه کسی باور می کند که جلو چشم او ناموشش را با تازیانه بزنند !

اینها را هیچ کس باور نمی کند .

چرا علی (علیه السلام) باید همه اینها را به چشم خود ببیند و صبر کند ؟

امروز علی (علیه السلام) به پیامبر قول می دهد که در مقابل همه این سختی ها و بلاها صبر کند زیرا فقط صبر اوست که می تواند اسلام را حفظ کند .

آری ، اگر صبر علی (علیه السلام) نباشد دشمنان اسلام ، اصل و اساس اسلام را نابود خواهند کرد .

مگر همین علی (علیه السلام) نبود که تا دیروز در همه جنگ ها با شمشیر خود اسلام را زنده می کرد ، او باید فردا با صبر خود اسلام را زنده نگه دارد .

اکنون ، پیامبر سخن جبرئیل را برای علی (علیه السلام) می گوید ، به نظر شما علی (علیه السلام) چه جواب خواهد داد ؟

نگاه کن ، او به سجده رفته است و در سجده با خدای خویش سخن می گوید : «من قبول کردم و به آن راضی هستم» .

اکنون موقع آن است که این عهدنامه مُهر بشود ، آری ، علی (علیه السلام) همه آنچه در این عهدنامه نوشته شده بود را قبول کرده است.

فرشتگان بر این عهدنامه مُهر می زنند و آن را تحویل علی (علیه السلام) می دهند .

قرار است که این وصیت را علی (علیه السلام) در آخرین لحظه های زندگی خود به امام حسن (علیه السلام) تحویل دهد و همین طور از هر امامی به امام دیگر، تا آن زمانی که به دست حضرت مهدی (علیه السلام) برسد. (۱)

ص: ۷۹

۱- ۸۸. ثم انكبت علي وجهه وعلي صدره وأنا أقول : وا وحشاه بعدك ، بأبي أنت وأُمِّي ، ووحشه ابتكك وبنيك... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۳.

دل من برای شما تنگ می شود

جبرئیل و دیگر فرشتگان ، همه ، از پیامبر اجازه می گیرند و به سوی آسمان می روند .

در این اتاق فقط پیامبر می ماند و علی (علیه السلام) .

نگاه کن !

مولایت در فکر است ، به راستی که چه مأموریت مهمی را خدا بر دوش او گذاشته است ؛ حفظ اسلام ، صبر در همه سختی ها ، تلاش برای هدایت مردم .

همه این ها، نشانه آن است که پیامبر به زودی از میان ما می رود و به دیدار خدا می شتابد .

به راستی که هیچ چیز برای مولای تو سخت تر از دوری پیامبر نیست ، او از زمانی که چشم باز نموده همواره کنار پیامبر بوده است ، اکنون چگونه می تواند فراق و دوری او را تحمل کند .

اینجاست که علی (علیه السلام) صورت خود را نزدیک صورت پیامبر می برد و در حالی که اشک می ریزد، می گوید : «پدر و مادرم به فدای شما ، دل من برای شما

ص: ۸۰

تنگ می شود ، بعد از شما ، زندگی من ، سراسر ، غم و غصه خواهد بود». (۱).

پیامبر نگاهی به او می کند و می فرماید : «علی جان! من به همه مردم سفارش کرده ام که از تو اطاعت کنند و همه آنها به من قول داده اند که بعد از من ، گوش به فرمان تو باشند ، اما من می دانم که اینان به قول خود وفا نخواهند کرد ، علی جان! از تو می خواهم تا در همه سختی ها صبر داشته باشی». (۲).

سپس ، حال پیامبر سخت می شود و از هوش می رود .

ص: ۸۱

۱- ۸۹. والذی بعثنی بالحقّ ، لقد قدّمتُ إليهم بالوعيد بعد أن أخبرتهم رجلاً رجلاً ما افترض الله عليهم من حقّك ، وألزمهم من طاعتك ، وكلُّ أجاّب وسلّم إليك الأمر ، وإنّي لأعلم خلاف قولهم ، فإذا قبضتُ وفرغت من جميع ما أوصيك... : خصائص الأئمّه ص ۷۲ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۳ ؛ يا عليّ ، اصبر على ظلم الظالمين ، فإنّ الكفر يقبل والردّه والنفاق... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۸.

۲- ۹۰. يا رسول الله ، أمرتني أن أصيرك في بيتك إن حدث بك حدث ؟ قال : نعم يا عليّ ، بيتي قبرى. قال عليّ عليه السلام : فقلت : بأبي وأُمّي ، فحدّ لي أيّ النواحي أصيرك فيه ، قال : إنّك مسخّر بالموضع وتراه . قالت له عائشه : يا رسول الله ، فأين أسكن ؟ قال : اسكني أنت بيتاً من البيوت ، إنّما هي بيتي ، ليس لك فيه من الحقّ إلّا ما لغيرك ، فقرّى في بيتك ولا تبرّجى تبرّج الجاهليه الأولى ، ولا تقاتلى مولاك ووليّك ظالمه شاقّه ، وإنّك لفاعليه ! : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۴.

لرزه بر عرش خدا افتاده است

اکنون عایشه وارد اتاق می شود و در گوشه ای می نشیند .

پیامبر به هوش می آید ، علی(علیه السلام) رو به او می کند و می گوید :

___ ای رسول خدا ، وقتی که شما به دیدار خدا شتافتید من پیکر شما را در کجا دفن کنم ؟

___ در خانه خودم ، همین جا .

عایشه این سخن را می شنود ، رو به پیامبر می کند و می گوید : «پس من در کجا زندگی کنم؟» .

پیامبر در جواب می گوید : «به خانه ای غیر از اینجا برو ، اینجا خانه من است ، تو به اندازه ای که دیگران حق دارند حق داری ، ای عایشه ، مواظب باش که با مولا و آقای خودت ، علی ، مخالفت نکنی» .^(۱)

آری ، این خانه ، خانه پیامبر است و بعد از او به خاندان او ارث می رسد ، وقتی حساب کنی می بینی که به عایشه حدود دوازده سانتی متر از این اتاق بیشتر نمی رسد .

ص: ۸۲

۱- ۹۱. لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي صَبِيحَتِهَا ، دَعَا عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ، وَأَغْلَقَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الْبَابَ وَقَالَ : يَا فَاطِمَةُ ، وَأَدْنَاهَا مِنْهُ ، فَنَاجَاهَا مِنَ اللَّيْلِ طَوِيلًا ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ خَرَجَ عَلِيٌّ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَأَقَامُوا بِالْبَابِ وَالنَّاسُ خَلْفَ الْبَابِ ، وَنَسَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَنْظُرْنَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ ابْنَاهُ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : لِأَمْرِ مَا أَخْرَجَكَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَخَلَا بِابْنَتِهِ دُونَكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ ، فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ عَرَفْتَ الَّذِي خَلَا بِهَا وَأَرَادَهَا لَهُ... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۰.

عایشه فقط در دوازده سانتی متر این اتاق حق دارد ، پیامبر هم به او دستور داده تا از این خانه برود و در جای دیگری منزل کند .

اما آیا عایشه به این دستور پیامبر عمل خواهد نمود ؟

شب فرا می رسد و هوا تاریک می شود .

امشب آخرین شب زندگی پیامبر است ، او در بستر بیماری است و علی (علیه السلام) بالای سر او نشسته است .

پیامبر دلش برای دخترش فاطمه (علیها السلام) تنگ شده است ، سراغ او را می گیرد .

لحظاتی بعد ...

حضرت فاطمه (علیها السلام) همراه با حسن و حسین (علیهما السلام) وارد می شوند ، تا نگاه فاطمه (علیها السلام) به پدر می افتد و او را در آن حالت می بیند اشکش جاری می شود .

پیامبر او را به کنار خود فرا می خواند و علی (علیه السلام) دست حسن و حسین (علیهما السلام) را می گیرد و از اتاق خارج می شود .

در بیرون اتاق ، عایشه نزد علی (علیه السلام) می آید و به او می گوید :

___ چرا تو از اتاق بیرون آمدی؟ مگر پیامبر به دختر خود چه می خواهد بگوید ؟

___ پیامبر با دختر خود سخنان محرمانه ای دارد ، من نخواستم مزاحم او باشم . (۱)

ساعتی می گذرد ، ناگهان صدای فاطمه (علیها السلام) می آید که می گوید : «ای علی ، بیا» .

علی (علیه السلام) وارد اتاق می شود ، او می بیند که بیماری پیامبر شدید شده است .

ص: ۸۳

۹۲-۱. فما لبث أن نادتنی فاطمه علیها السلام ، فدخلت علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم وهو یجود بنفسه ، فبکیت ولم أملك نفسی حین رأیته بتلك الحال یجود بنفسه ، فقال لی : ما بیکیک یا علی؟ لیس هذا أوان البكاء ، فقد حان الفراق بینی و بینک... فقد أجمع القوم علی ظلمکم ، وقد أستودعکم الله ، وقبلكم منی و دیعۀ یا علی ، إننی قد أوصیتُ فاطمه ابنتی بأشیاءٍ وأمرتها أن تلقیها إلیک ، فأنفذها ، فهی الصادقه الصدوقه ، ثم ضمها إلیه وقبیل رأسها ، وقال : فداک أبوک یا فاطمه . فعلا صوتها بالبكاء ، ثم ضمها إلیه وقال : أما والله لیتنقمن الله ربی ، ولیغضبن لغضبک ، فالویل ثم الویل ثم الویل للظالمین... والحسن والحسین یقبلان قدمیه و بیکیان بأعلا أصواتهما. قال علی علیه السلام : فلو قلت : إن جبرئیل فی البیت لصدقت ، لأننی

كنت أسمع بكاء ونغمة لا أعرفها... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩١.

اشک در چشم علی (علیه السلام) حلقه می زند و صدای گریه اش بلند می شود .

پیامبر رو به او می کند و می گوید : «علی جان! چرا گریه می کنی ؟» .

لحظاتی می گذرد ...

پیامبر به فکر فرو رفته است ، ناگهان پیامبر با صدای بلند گریه می کند .

خدای من ، چه شده است ؟ چرا پیامبر گریه می کند ؟

گوش کن ، او علت گریه خود را بیان می کند : «علی جان! گریه من به خاطر تو و دخترم فاطمه است ، من شما را به خدا می سپارم در حالی که می دانم مردم برای ظلم به شما آماده می شوند!» .

من با شنیدن سخن پیامبر به فکر فرو می روم ، آیا مردم منتظر هستند تا مرگ پیامبر فرا برسد و در حقّ خاندان او ستم کنند ؟

مگر پیامبر در مورد مقام خاندان خود این همه تأکید نکرده است ، آخر برای چه مسلمانان می خواهند در حقّ تنها دختر پیامبر ظلم و ستم روا دارند ؟

اکنون ، پیامبر رو به علی (علیه السلام) می کند و می گوید : «علی جان! من به فاطمه سخنانی گفته ام و از او خواسته ام تا آنها را برای تو بازگو کند ، از تو می خواهم تا به سخنان او گوش کنی» .

هیچ کس از سخنانی که پیامبر به فاطمه (علیها السلام) گفته است خبر ندارد ، اما این سؤل همیشه در ذهن من باقی مانده است که چرا پیامبر این سخنان را خودش به علی (علیه السلام) نگفت ؟ چرا آنها را به فاطمه (علیها السلام) گفت تا به علی (علیه السلام) بگوید ؟ این رازی است که من از آن خبر ندارم .

پیامبر بار دیگر ، فاطمه (علیها السلام) را نزد خود می خواند و او را در آغوش می گیرد و

پیشانی او را می بوسد و به او می گوید: «پدرت به فدایت باد».

فاطمه (علیها السلام) طاقت نمی آورد و صدای گریه اش بلند می شود.

پیامبر او را در آغوش می گیرد و می گوید: «به خدا قسم! خدا انتقام تو را از نامردان خواهد گرفت، دخترم! بدان که خدا به غضب تو، غضبناک خواهد شد، وای بر کسانی که در حق تو ستم روا دارند».

مگر بعد از وفات پیامبر چه پیش خواهد آمد؟

پیامبر گریه می کند، فاطمه (علیها السلام) نیز اشک می ریزد و صدای گریه حسن و حسین (علیهما السلام) هم بلند است.

امشب در این خانه چه خبر است؟ چرا همه گریه می کنند؟

گوش کن، صدای گریه های زیادی می آید، اینان کیستند که گریه می کنند؟

اینان فرشتگان الهی هستند، این صدای جبرئیل است که به گریه بلند است. (۱)

پیامبر نگاهی به فاطمه (علیها السلام) می کند و می گوید: «دخترم، آرام باش، به خدا قسم گریه تو، عرش خدا را به لرزه و همه فرشتگان را به گریه انداخته است». (۲)

اکنون فاطمه آرام می شود، اما چشمان او از شدت گریه، قرمز شده است و صورت پیامبر از اشک، خیس!

پیامبر با دخترش سخن می گوید: «فاطمه جان! تو اولین کسی هستی که بعد از من، وارد بهشت خواهی شد، تو سیده زنان بهشت هستی».

ص: ۸۵

۹۳-۱. یا بنیه، الله خلیفتی علیکم، وهو خیر خلیفه، والذی بعثنی بالحقّ لقد بکی لبکائک عرش الله وما حوله من الملائکه والسموات والأرضون وما فیهما...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۱.

۹۴-۲. یا فاطمه، والذی بعثنی بالحقّ، لقد حرمت الجنه علی الخلائق حتی أدخلها، وإنک لأوّل خلق الله یدخلها بعدی، کاسیه حالیه ناعمه، یا فاطمه، هنیئاً لک، والذی بعثنی بالحقّ، إنک لسیده من یدخلها من النساء، والذی بعثنی بالحقّ، إن جهنم لتزفر زفرة لا یبقی ملک مقرب ولا نبی مرسل إلاّ صعق، فینادی إليها: أن یا جهنم! یقول لک الجبار: اسکنی بعزی، واستقری حتی تجوز فاطمه بنت محمد...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۱.

فاطمه جان! آن زمانی که تو می خواهی از پل صراط عبور کنی ، خداوند به جهنم دستور می دهد که آرام بگیرد تا از روی پل صراط عبور کنی . فاطمه جان! در آن روز پرچم حمد (لواء الحمد) به دست شوهر تو ، علی خواهد بود . فاطمه جان! قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد تو وارد بهشت می شوی در حالی که حسن در طرف راست تو و حسین در طرف چپ تو هستند و شما در بهترین منزل های بهشت جای خواهید گرفت . فاطمه جان! در روز قیامت ، همه کسانی که با تو دشمنی کردند پشیمان خواهند شد ، آن روز ، روز سختی برای آنها خواهد بود» (۱).

این سخنان را پیامبر می گوید تا یگانه دخترش آرام شود ، چون عرش خدا با گریه او به لرزه در آمده است .

ص: ۸۶

۱- ۹۵. فَإِنَّهُمْ شِيعَتَنَا وَأَنْصَارُكَ ، وَمَوْعِدِي وَمَوْعِدُهُمُ الْحَوْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جِئْتُ الْأُمَّمَ عَلِي رُكْبَهَا وَبَدَأَ اللَّهُ فِي عَرْضِ خَلْقِهِ ، فَيَدْعُوكَ وَشِيعَتَكَ فَتَجِيؤُنِي غُرّاً مَحْجَلِينَ ، شَبَاعاً مَرُؤِينَ... : كتاب سليم بن قيس ص ۳۵۹ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۸.

این امانت من است در دست تو!

امروز روز دوشنبه، بیست و هشتم صفر است، علی (علیه السلام) کنار پیامبر نشسته است و سر آن حضرت را به سینه گرفته است. پیامبر گاهی از هوش می رود و گاهی به هوش می آید.

سَمی که آن زن یهودی در غذای پیامبر قرار داده بود کار خودش را کرده است، دیگر امیدی به شفای پیامبر نیست.

آری، پیامبر لحظه به لحظه به آرزوی خود که شهادت بود، نزدیک می شود.

مردم فهمیده اند که دیگر ساعت های آخر زندگی پیامبر است.

آیا می دانی که او می خواهد در این لحظه در مورد تو که خواننده این کتاب هستی با علی (علیه السلام) سخن بگوید؟

تعجب نکن!

مگر تو شیعه مولایت علی (علیه السلام) نیستی؟

پس حق داری این مطلب را بشنوی و

ص: ۸۷

به خود افتخار کنی !

این سخن پیامبر است: «علی جان! شیعیان تو در روز قیامت، از آب کوثر سیراب خواهند شد در حالی که همه مردم تشنه باشند.

وعده من و شیعیان تو، روز قیامت، کنار حوض کوثر است، آن روز شیعیان تو را به اسم می خوانند و آنها به پیش من می آیند در حالی که رویشان سفید و نورانی است، اما دشمنان تو در آن روز، رویشان سیاه است؛ همه در آتش تشنگی می سوزند و کسی نیست آنها را سیراب سازد» (۱).

نگاه کن، اکنون فاطمه (علیها السلام) با جمعی از زنان مدینه همراه حسن و حسین (علیهما السلام) وارد اتاق می شود.

حسن و حسین (علیهما السلام) نزد پیامبر می روند و در آغوش پیامبر جای می گیرند.

علی (علیه السلام) از جا برمی خیزد و می خواهد آنها را از پیامبر جدا کند، برای این که حال پیامبر اصلاً خوب نیست.

اما پیامبر در حالی که عزیزان دل خود را می بوسد و می بوسد، از علی (علیه السلام) می خواهد تا بگذارد حسن و حسین (علیهما السلام) راحت باشند.

پیامبر می گوید: «علی جان! بگذار از عزیزان خودم توشه بگیرم، به راستی که بعد از من چه سختی هایی خواهند کشید، بار خدایا! من این عزیزان را به تو و بندگانِ خوبت می سپارم» (۲).

لحظاتی می گذرد ...

ص: ۸۸

۱- ۹۶. فجاء الحسن والحسين عليهما السلام يصيحان ويبكيان ، حتى وقعا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فأراد علي عليه السلام أن ينحيهما عنه ، فأفاق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم قال : يا علي ، دعني أشمهما ويشماني ، وأترؤد منهما ، ویترودان مني ، أما إنهما سيظلمان بعدى ويقتلان ظلماً... : الأملی للصدوق ص ۷۳۶ ، روضه الواعظین ص ۷۵ ، مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۳ ؛ فجعل يشمهما ، قال علي عليه السلام : فظننت أنهما قد غمّاه _ أي أكرهاه _ فذهبت لأولاهما عنه ، فقال : دعهما يشماني وأشمهما ، ویترودا مني وأترؤد منهما ، فسيلقيان من بعدى زلزالاً ، وأمرأً عضلاً ، فلعن الله من يحيفهما اللهم إني أستودعكما وصالح المؤمنين : كشف الغمّه ج ۲ ص ۳۷ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۰۰.

۲- ۹۷. يا أبا الحسن ، هذه وديعه الله ووديعه رسوله محمد عندك ، فاحفظ الله واحفظني فيها ، وإنك لفاعله ، يا علي هذه والله سيده نساء أهل الجنة من الأولين والآخرين ، هذه والله مريم الكبرى... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۴.

فاطمه(علیها السلام) کنار پیامبر نشسته است .

نگاه کن ، پیامبر دست او را در دست راست خود می گیرد و روی سینه خود می گذارد و با دست دیگر خود ، دست علی(علیه السلام) را در دست می گیرد .

پیامبر می خواهد سخنی بگوید اما گریه به او امان نمی دهد و نمی تواند سخن بگوید .

فاطمه(علیها السلام) چون گریه پیامبر را می بیند اشکش جاری می شود و می گوید : «ای رسول خدا ، قلب من را با اشک خود به درد آوردی و دلم را سوزاندی» .

دوست خوبم! به راستی پیامبر چه چیزی می خواست بگوید که گریه به او امان نداد ؟

نگاه کن !

هنوز در یک دست پیامبر ، دست فاطمه(علیها السلام) است و در دست دیگرش دست علی(علیه السلام) .

او دست فاطمه(علیها السلام) را در دست علی(علیه السلام) قرار می دهد و می گوید : «ای علی ، فاطمه امانت خدا و امانت من است که آن را به تو می سپارم ، از تو می خواهم که از این امانت خوب محافظت کنی ، علی جان! فاطمه سیده زنان دنیاست ، او مریم کبری است» .(۱)

بعد از لحظاتی ...

پیامبر حسن و حسین و فاطمه و علی(علیه السلام) را کنار خود جمع می کند و دستان خود را که از شدت بیماری ناتوان شده اند به سختی سوی آسمان می گیرد و

ص: ۸۹

۱- ۹۸. إني لهم ولمن شايعهم سلم ، وزعيم بأنهم يدخلون الجنة ، وعدوٌ وحرب لمن عاداهم وظلمهم وتقدمهم أو تأخر عنهم وعن شيعتهم ، زعيم بأنهم يدخلون النار ، ثم والله يا فاطمه لا أرضى حتى ترضى ، ثم لا والله لا أرضى حتى ترضى ، ثم لا والله لا أرضى حتى ترضى... : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۵.

می گوید: «بار خدایا! من با دوستان اینها دوست هستم و با دشمنانشان دشمن می باشم».

بعد رو به فاطمه (علیها السلام) می کند و می گوید: «ای فاطمه، به خدا قسم، از کسی که تو از او ناراضی باشی، من هم ناراضی خواهم بود». [\(۱\)](#)

ص: ۹۰

۱- ۹۹. وَقُبْضَ قَبْلَ أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً : مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۱۵۲ ؛ مات يوم الاثنين ليلتين خلتا من شهر ربيع الأول حين زاغت الشمس... : تفسير الثعلبي ج ۲ ص ۲۹۰ ، الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۸ .

آیا به من اجازه ورود می دهید؟

ساعتی بیش به غروب خورشید نمانده است ، پیامبر آماده پرواز شده است .(۱)

او به فاطمه(علیها السلام) می گوید : «دخترم ، من از پیش شما می روم ، لحظه خداحافظی نزدیک است» .

صدای گریه فاطمه(علیها السلام) بلند می شود ، پیامبر با دیدن این صحنه دلش تاب نمی آورد .

آیا می توان کاری کرد تا در این آخرین لحظات فاطمه خوشحال شود ؟

پیامبر ، دخترش را نزد خود فرا می خواند و با او سخن می گوید .

نمی دانم چه می شود که ناگهان لبخند بر صورت فاطمه(علیها السلام) نقش می بندد ، نگاه کن ، او چقدر خوشحال شده است .

به راستی پیامبر چه سخنی به دخترش گفت که او این قدر خوشحال شد ؟

از فاطمه(علیها السلام) می پرسند که پیامبر به شما چه گفت ؟

او پاسخ می دهد که پیامبر به من چنین گفت : «دخترم ، تو اولین کسی

ص: ۹۱

۱- ۱۰۰. فجاءت الروایه أنه قیل لفاطمه علیها السلام : ما الذی أسرَّ إليك رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فسری عنک به ما کنت علیه من الحزن والقلق بوفاته ؟ قالت : إنه أخبرنی أنني أول أهل بيته لحوقاً به ، وأنه لن تطول المدّة لی بعده حتی أدركه ، فسری ذلک عنی : الإرشاد ج ۱ ص ۱۸۷ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۰ .

هستی که به من ملحق می شوی» (۱).

آری ، فاطمه (علیها السلام) اکنون می داند که بعد از پدر ، در این دنیا مدّت زیادی نمی ماند ، برای همین او این قدر خوشحال است .

دوری پیامبر برای فاطمه بسیار سخت است .

سر پیامبر در سینه علی (علیه السلام) است و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) کنار پیامبر نشسته اند .

ناگهان صدایی از بیرون خانه به گوش می رسد .

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ

سلام بر شما ای خاندان رسالت ، آیا اجازه هست داخل شوم ؟

این کیست که در این لحظات می خواهد به دیدار پیامبر بیاید ؟

فاطمه (علیها السلام) برمی خیزد و به بیرون اتاق می رود ، مرد عربی را می بیند که با نهایت احترام ، کنار درِ خانه ایستاده است .

فاطمه (علیها السلام) به او می گوید : «خدا به تو خیر دهد ، تو به دیدار پیامبر آمده ای اما حال پیامبر خوب نیست» .

فاطمه (علیها السلام) در را می بندد و به داخل اتاق می رود (۲).

بعد از لحظاتی ، بار دیگر صدای همان مرد می آید که اجازه می خواهد تا وارد خانه شود .

این بار نیز فاطمه (علیها السلام) می رود و همان جواب را به او می دهد .

به راستی این مرد عرب کیست و چه می خواهد ؟

بعد از لحظاتی ، برای بار سوم صدای آن مرد عرب به گوش می رسد .

اما این بار او قدری بلندتر سخن گفت به گونه ای که صدای او به گوش پیامبر

ص: ۹۲

۱- ۱۰۱. فوقف بالبَابِ شبه أعرابی ، ثم قال : السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ ، أَدْخَلَ؟ فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِفَاطِمَةَ : أَجِيبِي الرَّجُلَ ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ : آجْرَكَ اللَّهُ فِي مِمَشَاكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَشْغُولٌ بِنَفْسِهِ... :

مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٩ ، المعجم الكبير ج ٣ ص ٦٢.

٢-١٠٢. فسمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صوت ملك الموت فقال : يا فاطمه من بالباب ؟ فقالت يا رسول الله ، إن رجلاً بالباب يستأذن في الدخول فأجبناه مره بعد أخرى... فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم : يا فاطمه ، أتدرين من بالباب ؟ هذا هادم اللذات... هذا ملك الموت... ادخل يرحمك الله يا ملك الموت... : نفس المصدرين السابقين.

رسید .

پیامبر او را می شناسد ، رو به دخترش می کند و می گوید :

___ دخترم ، چه کسی برای وارد شدن اجازه می گیرد ؟

___ مرد عربی است که برای سومین بار به اینجا آمده است و می خواهد شما را ببیند .

___ دخترم ، آیا می دانی او کیست ؟ او عزرائیل است ، او تا به حال برای ورود به هیچ خانه ای غیر از این خانه ، اجازه نگرفته است .

آنگاه پیامبر به صدای بلند می گوید : «داخل شو» .(۱)

عزرائیل وارد خانه می شود و خدمت پیامبر و بقیه اهل خانه سلام می کند .

پیامبر جواب سلام او را داده و به او می گوید :

___ ای عزرائیل ، برای دیدن من آمدی یا برای قبض روح من ؟

___ هم برای دیدن تو و هم برای قبض روح تو ، اما خداوند به من دستور داده است که تا تو اجازه ندهی ، تو را قبض روح نکنم ، اکنون اختیار با خودت است اگر اجازه ندهی من برمی گردم .

___ پس دوست من جبرئیل کجاست ؟ چرا او نیامده است ؟

___ وقتی من از آسمان پایین می آمدم او را دیدم .(۲)

لحظه ای نمی گذرد که جبرئیل نازل می شود و پس از سلام کنار پیامبر می نشیند .

اگر خوب نگاه کنی فرشته ای را می بینی که همراه با هزاران فرشته به اینجا آمده اند .

آیا او را می شناسی ؟

نام او اسماعیل است ، یکی از بزرگترین فرشتگان می باشد و اولین باری

ص: ۹۳

۱- ۱۰۳. جنتی زائراً أم قابضاً؟ قال: جنتك زائراً وقابضاً، وأمرني الله عز وجل ألا أدخل عليك إلا بإذنك، ولا أقبض روحك إلا بإذنك... فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا ملك الموت، أين خلفت حبيبي جبرئيل؟ قال: خلفته في

سماء الدنيا... : نفس المصدرين السابقين.

٢-١٠٤. هبط جبرئيل وملك الموت ومعهما ملك يقال له إسماعيل ، فى الهواء على سبعين ألف ملك ، فسبقهم جبرئيل عليه السلام فقال : يا أحمد ، إنّ الله عزّ وجلّ أرسلنى إليك إكراماً لك وتفضيلاً لك وخاصّةً ، يسألك عمّا هو أعلم به منك... :
الأمالى للصدوق ص ٣٤٩ ، الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٥٩ ، إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٥٠٧.

است که به زمین نازل می شود ، او در آسمان ، رئیس هفتاد هزار فرشته است .

اکنون او با هفتاد هزار فرشته برای استقبال از پیامبر به زمین آمده است ، خداوند می خواهد روح پیامبر را با احترام خاصی به آسمان ها ببرد .(۱)

فرشتگان به پیامبر نگاهی می کنند و می گویند : «همه درهای آسمان باز شده است و تمامی فرشتگان به صف ایستاده اند و آماده اند تا از تو استقبال نمایند» .

پیامبر حمد و ستایش خدا را به جا می آورد و رو به جبرئیل می کند و می گوید : «در این لحظه ، مرا بشارت و مژده ای بده» .

جبرئیل در جواب می گوید : «به افتخار شما ، همه درهای بهشت باز شده اند» .

پیامبر بار دیگر حمد خدا را به جا می آورد و به جبرئیل می گوید : «مرا بشارت دیگری بده» .

جبرئیل پاسخ می دهد : «در روز قیامت تو اولین کسی خواهی بود که شفاعت امت خود را خواهی کرد و تو اول کسی خواهی بود که وارد بهشت خواهی شد و امت تو اولین امتی خواهند بود که به بهشت خواهند رفت» .(۲)

اکنون پیامبر آماده پرواز است پس رو به علی(علیه السلام) می کند و از او می خواهد تا بعد از مرگ ، بدن او را غسل دهد و او را کفن نماید .(۳)

ص: ۹۴

۱- ۱۰۵. فبشّرني يا جبرئيل ، قال : أنت أول شافع وأول مشفع يوم القيامة ، قال : لوجه ربّي الحمد... أبشر يا حبيب الله ، فإنّ الله عزّ وجلّ يقول : قد حرمت الجنّة على جميع الأنبياء والأئمّ حتّى تدخلها أنت وأمتك ، قال : الآن طابت نفسي ، أدن يا ملك الموت ، فأنته إلى ما أمرت به... : مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۰ ، المعجم الكبير ج ۳ ص ۶۳.

۲- ۱۰۶. ثمّ التفت إلى عليّ عليه السلام فقال : يا عليّ ، لا يلي غُسلِي وتكفينِي غيرك ، فقال له عليّ : يا رسول الله ، من يناولني الماء ، فإنّك رجل ثقیل لا أستطيع أن أقلبك ؟ فقال له : إنّ جبرئيل معك... : كفايه الأثر ص ۱۲۵ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۳۶.

۳- ۱۰۷. لَمّا حضرت النبيّ صلى الله عليه و آله وسلم الوفاه ، نزل جبرئيل عليه السلام فقال له : يا رسول الله ، هل لك في الرجوع إلى الدنيا ؟ فقال : لا ، قد بلغت رسالات ربّي ، فأعادها عليه ، فقال : لا ، بل الرفيق الأعلى... : كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۱۶۳ ، الأمالی للمفيد ص ۵۳ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۵.

لحظه غروب روز دوشنبه فرا می رسد ، دیگر روح پیامبر آماده پرواز است .

اکنون جبرئیل رو به پیامبر می کند و می گوید : «ای رسول خدا ، آیا می خواهید در این دنیا بمانید؟» .

پیامبر در جواب می فرماید : «نه ، من وظیفه پیامبری خود را به اتمام رساندم و اکنون می خواهم به اوج آسمانها ، به سوی بهشت بروم» .^(۱)

آری ، پیامبر دیدار خدا را بر زندگی این دنیا ترجیح می دهد و آماده پرواز به اوج آسمان ها می شود . او می خواهد از این قفس دنیا آزاد شود.

جبرئیل به پیامبر خطاب می کند : «خداوند مشتاق دیدار توست» .

آری ، چه افتخاری بالاتر از این که خدا در اشتیاق کسی است که در همه مدّت زندگی خود برای سعادت مردم تلاش کرد . اکنون لحظه وصال نزدیک است !

همان لحظه ای که پیامبر سال های سال در انتظارش بود.

ص: ۹۵

۱- ۱۰۸. قالت فاطمه عليها السلام للنبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو في سكرات الموت : يا أبا ، أنا لا أصبر عنك ساعة من الدنيا ، فأين الميعاد غداً ؟ قال : أما إنك أول أهلي لحوقاً بي... ترينى في مقام الشفاعة ، وأنا أشفع لأمتي... : كشف الغمّه ج ۲ ص ۱۱۹ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۳۵.

فاطمه(علیها السلام) رو به پیامبر می کند و می گوید: «پدر جان، من بعد از امروز، شما را کجا بینم؟».

به راستی پیامبر در جواب دخترش چه خواهد گفت؟ او اکنون می خواهد با سخن خود آرامش را به فاطمه(علیها السلام) هدیه کند.

پیامبر در جواب می گوید: «تو زودتر از همه به من ملحق می شوی و می توانی مرا در مقام شفاعت بیابی، آن روزی که از برای امت خود شفاعت می کنم، تو می توانی مرا کنار حوض کوثر بیابی». (۱).

پیامبر رو به عزرائیل می کند و به او دستور می دهد تا او را قبض روح کند.

دوست خوبم!

آیا می دانید آخرین کلام پیامبر چه بود؟

«علی جان! سر مرا در آغوش بگیر که امر خدا آمد». (۲).

آری، پیامبر در حالی که سرش در آغوش علی(علیه السلام) است روحش پر می کشد و به سوی آسمان ها می رود.

بوی خوشی تمام فضا را در برمی گیرد و چشمان پیامبر برای همیشه بسته می شود. (۳).

آری، دیگر روزگار عزت خاندان پیامبر تمام شد.

صدای گریه فاطمه(علیها السلام) بلند می شود ...

پایان.

ص: ۹۶

۱- ۱۰۹. فلما قرب خروج نفسه قال له: ضع يا عليّ رأسي في حجرک، فقد جاء أمر الله تعالى...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۰.
۲- ۱۱۰. جعل عليّ يقول: بأبي أنت وأُمّي، طبت حياً وميتاً! قال: وسطعت ریح طيبه لم يجدوا مثلها قط...: مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۶، كنز العمّال ج ۷ ص ۲۵۵، الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۸۰، إمتاع الأسماع ج ۱۴ ص ۵۷۱، سبيل الهدى والرشاد ج ۱۲ ص ۳۲۲.

۳- ۱۱۱. وصاحت فاطمه علیها السلام، وصاح المسلمون، ويضعون التراب علی رؤسهم: إعلام الوری ج ۱ ص ۲۶۹، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۲۸.

(۱) سألت إبراهيم بن جعفر عن قول زينب ابنة الحارث: قتلت أباي؟ قال: قُتل يوم خيبر أبوها الحارث وعمّها يسار، وكان أجنب الناس، وكان الحارث أشجع اليهود...: إمتاع الأسماع ج ۱۳ ص ۳۵۰؛ ثم إنَّ زينب بنت الحارث اليهوديه أخت مرحب، ذبحت عنزاً لها وطبختها وسمّتها...: إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۱۶؛ أهدت زينب بنت الحارث اليهوديه... شاه مصليّه وسمّته فيها: المعجم الكبير ج ۲ ص ۳۵، كنز العمال ج ۷ ص ۲۷۱، التنبيه والإشراف ص ۲۲۳، البدايه والنهائيه ج ۴ ص ۲۳۹، السيريه النبويه لابن كثير ج ۳ ص ۳۹۸؛ أهدت زينب بنت الحارث اليهوديه... شاه مصليّه وسمّتها: تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۴۳۷.

(۲) فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لأعطين الرايه غداً رجلاً ليس بفّرار، يحبّه الله ورسوله، ويحبّ الله ورسوله، لا يرجع حتّى يفتح الله عليه: الخصال ص ۵۵۵، شرح الأخبار ج ۲ ص ۱۹۲، الإرشاد ج ۱ ص ۶۴، الاحتجاج ج ۲ ص ۶۴، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳، الغدير ج ۳ ص ۲۲، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲، صحيح البخارى ج ۴ ص ۲۰۷، صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵، فضائل الصحابه للنسائي ص ۱۶، فتح البارى ج ۶ ص ۹۰، عمدته القارى ج ۱۴ ص ۲۱۳، السنن الكبرى ج ۵ ص ۴۶، المعجم الكبير ج ۷ ص ۳۶، كنز العمال ج ۱۰ ص ۴۶۷، التاريخ الكبير للبخارى ج ۲ ص ۱۱۵، الكامل لابن عدى ج ۵ ص ۵۲، تاريخ بغداد ج ۸ ص ۵، السيريه النبويه لابن كثير ج ۳ ص ۳۵۳.

(۳) فقال علىّ عليه السلام: أنا الذى سمّنتى أمى حيدرته/ كليث غاباتٍ كربه المنظره/ وضرب رأس مرحب فقتله...: نيل الأوطار ج ۸ ص ۸۷، روضه الواعظين ص ۱۳۰، مقاتل الطالبين ص ۱۴، شرح الأخبار للقاضى النعمان ص ۱۴۹، الإرشاد ج ۱ ص ۱۲۷، الأمالى للطوسى ص ۴، الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۱۸، مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۳۰۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴، ۹، ۱۵، ۱۸، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲، صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵، المستدرک للحاكم ج ۳ ص ۳۹، السنن الكبرى ج ۹ ص ۱۳۱، فتح البارى ج ۷ ص ۳۷۶، صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۸۲، المعجم الكبير ج ۷ ص ۱۸، الاستيعاب ج ۲ ص ۷۸۷، شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۱۲۷، كنز العمال ج ۱۰ ص ۴۶۷، تفسير الثعلبى ج ۹ ص ۵۰، تفسير البغوى ج ۴ ص ۱۹۵، تفسير الآلوسى ج ۱ ص ۳۱۲، الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۱۱۲، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۱۶، تاريخ الطبرى ج ۲ ص ۳۰۱، الكامل فى التاريخ ج ۲ ص ۲۲۰، تاريخ الإسلام للذهبي ج ۲ ص ۴۰۹، البدايه والنهائيه ج ۴ ص ۲۱۳، المناقب للخوارزمى ص ۳۷، كشف الغمّه ج ۱ ص ۲۱۴، ينابيع المودّه ج ۱ ص ۱۵۵.

(٤) وقد سألت : أى عضوٍ من الشاه أحبّ إلى رسول الله ؟ فقيل لها : الذراع... : بحار الأنوار ج ٢١ ص ٦ ، فتح الباري ج ٧ ص ٣٨١ ، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٣٠٣ ، التنبيه والإشراف ص ٢٣٣ ، السيره النبويه لابن هشام ج ٣ ص ٨٠٠ .

(٥) فأكثرت فيها السمّ ، وسمت سائر الشاه ، ثم جاءت بها... : تخريج الأحاديث والآثار للزيعلّى ج ١ ص ٧٠ ، تفسير مجمع البيان ج ٩ ص ٢٠٤ ، تفسير الثعلبى ج ٩ ص ٥٢ ، تفسير البغوى ج ٤ ص ١٩٧ .

(٦) صلّى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المغرب وانصرف إلى منزله ، وجد زينب جالسه عند رحله ، فيسأل عنها ، فقالت : أبا القاسم ، هديه أهديتها لك . وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يأكل الهديه ولا يأكل الصدقه ، فأمر صلّى الله عليه وسلم بالهديه فقُبضت منها... : إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣١٦ و ج ١٣ ص ٣٤٩ .

(٧) عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال : لو دُعيت إلى كراعٍ أو إلى ذراعٍ لأجبت ، ولو أهدى إليّ ذراعٍ لقبلت : مسند أحمد ج ٢ ص ٤٧٩ ، صحيح البخارى ج ٦ ص ١٤٤ ، السنن الكبرى ج ٧ ص ٢٧٣ ، عمده القارى ج ١٣ ص ١٢٨ ، تحفه الأحوذى ج ٤ ص ٤٧٣ ، المصنّف لابن أبى شيبه ج ٥ ص ٢٣٢ ، معرفه السنن والآثار لليهقى ج ٥ ص ٤٠٨ ، نظم درر السمطين ص ٦١ ، فيض القدير ج ٥ ص ٣٩٩ ، تفسير القرطبى ج ١٩ ص ٦٨ ، الكامل لابن عدى ج ٥ ص ٢٩٩ .

(٨) فقُبضت منها ووُضِعَت بين يديه ، ثم قال لأصحابه وهم حضور أو من حضر منهم : أدنوا فتعشّوا ، فدنوا فمدّوا أيديهم ، وتناول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذراع ، وتناول بشر بن البراء عظماً ، فانتهش رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منها نهشاً ، وانتهش بشر... : إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣١٦ ، وراجع : بحار الأنوار ج ٢١ ص ٧ ، مجمع الزوائد ج ٦ ص ١٥٣ الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٠٢ ، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ٣٩٨ .

(٩) فلم يرم بشر من مكانه حتّى عاد لونه كالطيلسان ، وماطله وجعه سنه ، لا يتحوّل إلّا ما حوّل ، ثمّ مات منه ، وقال بعضهم : لم يرم مكانه حتّى مات... : الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٠٢ ، تخريج الأحاديث والآثار ج ١ ص ٧٣ ، تاريخ ابن خلدون ج ٣ ص ٢٥٤ ، إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣١٦ .

(١٠) واحتجم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على كاهله من أجل الذى أكل من الشاه ، حجه أبو هند مولى بنى بياضه بالقرن والشفره... : سنن الدارمى ج ١ ص ٣٣ و ج ٢ ص ٣٦٩ ، السنن الكبرى ج ٨ ص ٤٦ ، عمده القارى ج ١٢ ص ١٠٣ ، الإصابه ج ٧ ص ٣٦٣ ، البدايه والنهايه ج ٤ ص ٢٣٨ ، إمتاع الأسماع ج ١٣ ص ٣٤٦ .

(١١) فى روايه ابن عتيّاس أنّه صلى الله عليه وآله وسلم دفعها إلى أولياء بشر بن البراء بن معرور ، وكان أكل منها فمات بها ، فقتلوا... : إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣١٧ .

(١٢) إنَّ يهوديه أتت النبيَّ صلى الله عليه وآله وسلم بشاه مسمومه فأكل منها... فما زلت أعرفها في لهوات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم... : صحيح البخارى ج ٣ ص ١٤١ ، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٥ ، السنن الكبرى ج ١٠ ص ١١ ؛ وعن ابن عباس : إن رسول الله صلى الله عليه وسلم مات من اللحم الذى كانت اليهوديه سمّته ، فانقطع أبهره من السمّ على رأس السنه... : مجمع الزوائد ج ٩ ص ٣٥ ، المعجم الكبير ج ١١ ص ١٦٣ .

(١٣) أيها الناس ، اسمعوا قولى واعقلوه ، فإننى لا أدرى ، لعلّى لا ألقاكم بعد عامى هذا... : جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ١٠٠ ، تفسير القمى ج ١ ص ١٧١ ، التفسير الصافى ج ٢ ص ٦٧ ، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٥٥ ، تفسير الألوسى ج ٦ ص ١٩٧ ، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٤٠٢ ، الكامل فى التاريخ ج ٢ ص ٣٠٢ ، تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٥٨ .

(١٤) سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يوم غدیر خم وهو أخذ بيد على عليه السلام : ألسْتُ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ؟ قالوا : بلى ، قال : فمن كنت مولاه فهذا على مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ، وانصر من نصره واخذل من خذله : معانى الأخبار ص ٦٧ ، شرح الأخبار ج ١ ص ٩٩ ، دلائل الإمامه ص ١٨ ، وراجع : تفسير العياشى ج ١ ص ٣٢٩ ، الأمالى للطوسى ص ٢٥٥ ، المزار لابن المشهدى ص ٢٧١ ، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٤ ، مسند أحمد ج ١ ص ١١٩ ، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٠٤ ، السنن الكبرى ج ٥ ص ١٣٤ ، مسند أبى يعلى ج ١ ص ٤٢٩ ، المعجم الأوسط ج ٢ ص ٢٧٥ ، كتر العمّال ج ٥ ص ٢٩٠ ، تفسير الألوسى ج ٦ ص ١٩٤ ، تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٢٠٥ و ٢١٧ و ٢١٨ ، أسد الغابه ج ٤ ص ٢٨ ، أنساب الأشراف ص ١٠٨ ، تاريخ اليعقوبى ج ٢ ص ١١٢ ، تاريخ الإسلام ج ٣ ص ٦٣١ ، البدايه والنهائيه ج ٥ ص ٢٢٩ .

(١٥) مائده : ٣ .

(١٦) نعى إلينا حبيبتنا ونبيتنا صلى الله عليه وآله وسلم نفسه ، بأبى وأمى ونفسى له الفداء قبل موته بشهر ، فلما دنا الفراق جمعنا فى بيتٍ ، فنظر إلينا فدمعت عيناه ، ثم قال : مرحباً بكم ، حيّاكم الله ، حفظكم الله... أن لا تغلوا على الله فى عباده وبلادته... : الأمالى للطوسى ص ٢٠٧ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٥٥ ، وراجع : تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٤٣٥ ، إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٤٨٥ .

(١٧) قلنا : فمن يغسلك ؟ قال : أخى وأهل بيتى الأذنى فالأذنى... : الأمالى للطوسى ص ٢٠٧ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٥٥ .

(١٨) يا ابن أبى طالب ، إذا رأيت روحى قد فارقت جسدى ، فاعسلنى... وكفنى... ثم جبرئيل وميكائيل وإسرافيل فى جنودٍ من الملائكه لا يحصى عددهم إلا الله عزّ وجلّ ، ثم الحافون بالعرش ، ثم سكان أهل السماء ، فسماء... : الأمالى للصدوق ص ٧٣٢ ، روضه الواعظين ص ٧٢ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٧ .

(١٩) إنَّ جبرئيل أتانى من عند الله برسالة ، وأمرنى أن أبعث بها إليكم مع أمينى على بن أبى طالب... ألا من ادعى إلى غير أبيه فقد برئ الله منه ، ألا من توالى إلى غير مواليه فقد برئ الله منه... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٩ .

ص: ٩٩

(٢٠) اخرج يا أبا الحسن فنادِ بالناس : الصلاة جامعہ ، واصعد منبري وقم دون مقامى بمرقاه ، وقل للناس : ألا من عتق والديه فلغنه الله عليه ، ألا- من أبق من مواليه فلغنه الله عليه ، ألا- من ظلم أجيراً أجرته فلغنه الله عليه... : بحار الأنوار ج ٤٠ ص ٤٥ ، جامع أحاديث الشيعة ج ١٩ ص ١٨ ، وراجع : مستدرک الوسائل ج ١٤ ص ٣٠.

(٢١) فخرجت فناديت في الناس كما أمرني النبي صلى الله عليه وآله وسلم ، فقال لى عمر بن الخطاب : هل لى ناديت به من تفسير ؟ فقلت : الله ورسوله أعلم ، قال : فقام عمر وجماعه من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم فدخلوا عليه ، فقال عمر : يا رسول الله ، هل لى نادى على من تفسير ؟ قال : نعم ، أمرته أن ينادى : ألا من ظلم أجيراً أجره فعليه لعنة الله ، والله يقول : «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» ، فمن ظلمنا فعليه لعنة الله ، وأمرته أن ينادى : من توالى غير مواليه فعليه لعنة الله ، والله يقول : «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» ، ومن كنت مولاة فعلى مولاة ، فمن توالى غير على فعليه لعنة الله ، وأمرته أن ينادى : من سب أبويه فعليه لعنة الله ، وأنا أشهد الله وأشهدكم أنى وعلياً أبوا المؤمنين ، فمن سب أحدنا فعليه لعنة الله... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٨٩.

(٢٢) ثم خطب خطبة وجلت منها القلوب وبكت منها العيون ، ثم قال : أيها الناس ، أى نبي كنت لكم ؟ قالوا : جزاك الله من نبي خيراً ، كنت لنا كالأب الرحيم ، وكالأخ الناصح الشفيق ، أذيت رسالات الله عز وجل وأبلغتنا وحيه ، ودعوت إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة ، فجزاك الله عنا أفضل ما جازى نبياً عن أمته... : مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٧ ، المعجم الكبير ج ٣ ص ٥٩ ، وراجع : الأمالى للصدوق ص ٧٣٤ ، روضه الواعظين ص ٧٣ ، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ٢٧٨ ، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٢٠٢ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٨ ، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٢٤٩.

(٢٣) معاشر المسلمين ، أناشدكم بالله وبحقى عليكم ، من كانت له قبلى مظلمه ، فليقم فليقتص منى قبل القصاص فى القيامه... : نفس المصادر السابقه.

(٢٤) ومن كان له على دين فليخبرنى به ، فقام رجل فقال : يا رسول الله ، إن لى عندك عده ، إنى تزوجت فوعدتنى أن تعطينى ثلاثه أواقى ، فقال : انحلهها يا فضل... : مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٢٠١ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٢ ، إعلام الورى ج ١ ص ٢٦٤.

(٢٥) فقام من بين المسلمين شيخ كبير يقال له عكاشه ، فتخطى المسلمين حتى وقف بين يدى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فقال : فداك أبى وأمى ، لولا أنك نشدتنا بالله مره بعد أخرى ما كنت بالذى أتقدم على شىء من هذا ، كنت معك فى غزاه ، فلما فتح الله عز وجل علينا ونصر نبيه صلى الله عليه وسلم وكان فى الانصراف ، حاذت ناقتى ناقتك ، فنزلت عن الناقه ودنوت منك لأقبل فخذك فرفعت القضيبي فضربت خاصرتى ، ولا أدرى أكان عمداً منك أم أردت ضرب الناقه ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أعيذك بجلال الله أن يتعمدك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالضرب ، يا بلال ، انطلق إلى بيت فاطمه فائتنى بالقضيبي الممشوق. فخرج بلال من المسجد ويده على

أم رأسه وهو ينادى : هذا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعطى القصاص من نفسه ، ففرع الباب على فاطمه فقال : يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، ناوليني القضيب الممشوق ، فقالت له فاطمه : يا بلال ، وما يصنع أبى بالقضيب وليس هذا يوم حج ولا يوم غزاه ؟ فقال : يا فاطمه ، ما أغفلك عما فيه ؟ أبوك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يودع الناس ويفارق الدنيا ويعطى القصاص من نفسه... فداك أبى وأُمى ، ومن تطيب نفسه أن يقتص منك ؟ فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم : إمّا أن تضرب وإمّا أن تعفو ، قال : قد عفوت عنك يا رسول الله رجاء أن يعفو الله عنى فى يوم القيامة ، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : من سّره أن ينظر إلى رفيقى فى الجنّه فلينظر إلى هذا الشيخ ، فقام المسلمون فجمعوا يقبلون ما بين عينى عكّاشه ويقولون : طوباك طوباك ، نلت درجات العلا ومرافقه النبي صلى الله عليه وآله وسلم... : مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٧ ، المعجم الكبير ج ٣ ص ٥٩ ، وراجع : الأمالى للصدوق ص ٧٣٤ ، روضه الواعظين ص ٧٣ ، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ٢٧٨ ، مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٢٠٢ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٨ ، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٢٤٩ .

(٢٦) فلما كان من الغد دعا أسامه بن زيد فقال : سر إلى موضع مقتل أبيك ، وأوطئهم الخيل ، فقد وليتك هذا الجيش... فخرج وعسكر بالجرف ، فلم يبق أحد من وجوه المهاجرين والأنصار إلا انتدب فى تلك الغزاه... : الطبقات الكبرى ج ٢ ص ١٩٠ ، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٤١٠ ، وراجع فتح البارى ج ٨ ص ١١٥ ، عمده القارى ج ١٨ ص ٧٦ ، تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٧١٣ ، أعيان الشيعة ج ٤ ص ١٢٣ .

(٢٧) الجرف _ بالضم ثم السكون _ : موضع على ثلاثه أميال من المدينه نحو الشام : معجم البلدان ج ٢ ص ١٢٨ .

(٢٨) ثم إنه عقد لأسامه بن زيد بن حارثه الإمرة ، وأمره وندبه أن يخرج بجمهور الأئمه إلى حيث أصيب أبوه من بلاد الروم ، واجتمع رأيه على إخراج جماعه من متقدمى المهاجرين والأنصار فى معسكره ؛ حتى لا يبقى فى المدينه عند وفاته من يختلف فى الرئاسة ويطمع فى التقدم على الناس بالإماره... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٦ ، أعيان الشيعة ص ٢٩٢ ؛ أراد أن يصفوا الأمر لعل صلوات الله عليه ، وألا يعارض أحد فيه... : شرح الأخبار ج ١ ص ٣٢٠ .

(٢٩) ودخلت عليه فى مرضه أم بشر بنت البراء بن معرور ، فقالت : يا رسول الله ، ما وجدت مثل هذه الحمى التى عليك على أحد ! فقال صلى الله عليه وسلم : وما كان الله تعالى ليسلطها على رسوله ، إنها همزه من الشيطان ، ولكنها من الأكله التى أكلت أنا وابنك بخبير من الشاه ، كان يصيبني منها عداد مرّه ، فكان هذا أوان انقطاع أبهرى... : إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٤٣٧ ؛ فقال فى مرضه : ما زلت من الأكله التى أكلت... فهذا أوان انقطاع أبهرى من السمّ : صحيح البخارى ج ٥ ص ١٣٧ ، سنن الدارمى ج ١ ص ٣٣ ، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ٥٨ ، السنن الكبرى ج ١٠ ص ١١ ، فتح البارى ج ٨ ص ٩٩ ، عمده القارى ج ١٨ ص ٦٠ ، تعليق التعليق ج ٤ ص ١٦٢ ، فيض القدير ج ٥ ص ٥٧٢ ، تفسير الرازى ج ٣ ص ١٧٨ ، تفسير البحر المحيط ج ١ ص ٤٦٩ ، تفسير ابن كثير ج

(٣٠) وإن هو لم يقدر على الخروج أمر علي بن أبي طالب عليه السلام فصلّى بالناس... : بحار الأنوار ج ٢٨ ص ١٠٩.

(٣١) فرجع القوم إلى المعسكر الأوّل وأقاموا بها ، وبعثوا رسولاً يتعرّف لهم أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فأتى الرسول إلى عائشه فسألها عن ذلك سرّاً ، فقالت : امض إلى أبي وعمر ومن معهما ، قل لهما : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد ثقل ، فلا يبرحن أحد منكم ، وأنا أعلمكم بالخبر وقتاً بعد وقت . اشتدّت علّه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فدعت عائشه صهيياً فقالت : امض إلى أبي بكر واعلمه أنّ محمّداً في حالٍ لا يُرجى ، فهلّم إلينا... : بحار الأنوار ج ٢٨ ص ١٠٩.

(٣٢) فوثب من مضجعه في جوف الليل ، فقالت عائشه : أين بأبي وأمي أي رسول الله ؟ قال : أمرت أن استغفر لأهل البقيع ، فخرج... حتّى جاء البقيع ، فاستغفر لهم طويلاً... : إمتاع الأسماع ج ٢ ص ١٢٨.

(٣٣) أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع بعضها بعضاً ، يتبع آخرها أولها ، الآخرة شرّ من الأولى !... : مسند أحمد ج ٣ ص ٤٨٨ ، وفيه «يركب بعضها بعضاً» بدل «يتبع آخرها أولها» ، سنن الدارمي ج ١ ص ٣٦ ، المستدرک ج ٣ ص ٥٦ ، المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٣٤٧ ، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٢١٨ ، وراجع : الإرشاد ج ١ ص ١٨١ ، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٢٠١ ، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٤٠٩ و ج ٢٢ ص ٤٦٦ و ٤٧٢.

(٣٤) وأقبل على أمير المؤمنين عليه السلام فقال : إنّ جبرئيل كان يعرض عليّ القرآن كلّ سنه مرّه ، وقد عرضه عليّ العام مرّتين ، ولا- أراه إلّا لحضور أجلي . ثمّ قال : يا عليّ ، إنّي خيّرت بين خزائن الدنيا والخلود فيها ، أو الجنّه ، فاخترت لقاء ربّي والجنّه... : الإرشاد ج ١ ص ١٨١ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٦.

(٣٥) فلمّا كان يوم الأربعاء ، بدأ برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فحَمَّ وصدّع... : الطبقات الكبرى ج ٢ ص ١٨٩ ، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٢ ص ٧١٣.

(٣٦) إنّ النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم لمّا ثقل في مرضه ، دعا عليّاً فوضع رأسه في حجره ، وأغمى عليه ، وحضرت الصلاة فأوّن بها ، فخرجت عائشه فقالت : يا عمر ، اخرج فصلّ بالناس ، فقال : أبوك أولى بها ، فقالت : صدقت ، ولكنّه رجل لئين ، وأكره أن يواثبه القوم ، فصلّ أنت ، فقال لها عمر : بل يصلّي هو ، وأنا أكفيه إن وثب واثب أو تحرّك متحرّك ، مع أنّ محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم مغمى عليه لا أراه يفيق منها ، والرجل مشغول به لا يقدر أن يفارقه _ يريد عليّاً _ فبادره بالصلاه قبل أن يفيق ، فإنّه إن أفاق خفت أن يأمر عليّاً بالصلاه... فخرج أبو بكر ليصلّي بالناس ، فأنكر القوم ذلك ، ثمّ ظنّوا أنّه بأمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فلم يكبر حتّى أفاق... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٥ ، غايه المرام ج ٣ ص ٣٥.

(٣٧) فقام صلى الله عليه وآله وسلم ، وإنّه لا يستقلّ على الأرض من الضعف ، فأخذ بيد عليّ بن أبي طالب والفضل بن العباس ، فاعتمد عليهما ورجلاه ي

خطان الأرض من الضعف ، فلما خرج إلى المسجد ، وجد أبا بكر قد سبق إلى المحراب ، فأوماً إليه بيده أن تأخر عنه ، فتأخر أبو بكر ، وقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مقامه فكبر ، وابتدأ الصلاة التي كان ابتدأها أبو بكر ، ولم بين على ما مضى من فعالة... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٧.

(٣٨) ثم قال صلى الله عليه وآله وسلم : ألم أمر أن تنفذوا جيش أسامة ؟ فقالوا : بلى يا رسول الله ، قال : فلم تأخرتم عن أمري ؟ قال أبو بكر : إني كنت قد خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً ، وقال عمر : يا رسول الله ، إني لم أخرج لأتني لم أحب أن أسأل عنك الركب ! فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : نفذوا جيش أسامة ، نفذوا جيش أسامة... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٨ .

(٣٩) وهم أبو بكر بالرجوع إلى أسامة واللحوق به ، فمنعه عمر : تثبيت الإمامه ص ١٩ ، كتاب الأربعين للماحوزي ص ٢٥٥ .

(٤٠) أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن أرسل إلى عليّ وفاطمة والحسن والحسين... : الأمالى للطوسى ص ٢٦٣ ، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩ .

(٤١) اعتنق علياً بيمينه والحسن بشماله والحسين على بطنه... اللهم إن هواء أهلى وعترتى ، فأذهب عنهم الرجس... : تاريخ دمشق ج ١٤ ص ١٤٣ ، الأمالى للطوسى ص ٢٦٣ ، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩ .

(٤٢) أحزاب : ٣٣ .

(٤٣) ثم دخل بيته ، وكان إذا ذاك في بيت أم سلمة رضى الله عنها ، فأقام به يوماً أو يومين ، فجاءت عائشه إليها تسألها أن تنقله إلى بيتها لتتولّى تعليمه ، وسألت أزواج النبي صلى الله عليه وآله وسلم في ذلك فأذن لها ، فانقلت إلى البيت الذى أسكنه عائشه ، واستمرّ به المرض فيه أياماً ، وثقل... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٧ ؛ فلم يلبث إلا يسيراً حتى جىء به محمولاً فيكساء ، فدخل وبعث إلى النساء ، فقال : إني قد اشتكيت ، وإني لا أستطيع أن أدور بينكن... : مسند أحمد ج ٦ ص ٢١٩ ، مجمع الزوائد ج ٩ ص ٣١ ، السيره النبويه ج ٥ ص ٢٦٢ .

(٤٤) إن عائشه دعت أباهما فأعرض عنه ، ودعت حفصه أباهما فأعرض عنها ، ودعت أم سلمة علياً فناجيه طويلاً : مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٢٠٣ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٢١ .

(٤٥) إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى ذلك المرض كان يقول : ادعوا لى حبيبي ، فجعل يُدعى له رجل بعد رجل ، فيعرض عنه... فلما دخل ، فتح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عينيه وتهلّل وجهه ، ثم قال : إني يا عليّ ، إني يا عليّ ، فما زال يدينه حتى أخذه بيده وأجلسه عند رأسه... : الأمالى للطوسى ص ٧٣٦ ، روضه الواعظين ص ٧٥ ؛ قال... لما حضره الموت : ادعوا لى حبيبي ، فدعوت له أبا بكر ، فنظر إليه ، ثم وضع رأسه ثم قال : ادعوا لى حبيبي ، فدعوا له عمر ، فلما نظر إليه قال : ادعوا لى حبيبي ، فقلت : ويلكم ادعوا له عليّ بن

أبيطالب ، فوالله ما يريد غيره . فلما رآه أفرج الثوب الذي كان عليه... : شرح الأخبار ج ١ ص ١٤٧ ، الأمل للطوسي ص ٣٣٢ ، تاريخ دمشق ج ٤٢ ص ٣٩٣ ، بشاره المصطفى ص ٣٧٣ ، المناقب للخوارزمي ص ٦٨ ، كشف الغمّه ج ١ ص ١٠٠ ، ينابيع المودّه ج ٢ ص ١٦٣ .

(٤٦) فخرنا من البيت لَمَّا عرفنا أنّ له إليه حاجه ، فأكبّ عليه عليّ عليه السلام... : مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٢٠٣ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٣ .

(٤٧) لَمَّا حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوفاه دعاني ، فلَمَّا دخلت عليه قال لي : يا عليّ ، أنت وصيّي وخليفتي... ثمّ أدناني فأسرّ إليّ ألف باب من العلم ، كلّ باب يفتح ألف باب... : الخصال ص ٦٥٢ ، الفصول المهمّه في أصول الائمه ج ١ ص ٥٧١ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٣ ؛ فدخل ، فوَلَّيَا وجوههما إلى الحائط وردّا عليهما ثوباً ، فأسرّ إليه ، والناس مُحْتَوِشُونَ وراء الباب ، فخرج عليّ عليه السلام فقال له رجل من الناس : أسرّ إليك نبيّ الله شيئاً ؟ قال : نعم ، أسرّ إليّ ألف باب في كلّ باب ألف باب ، فقال : وعيته ؟ قال : نعم وعقلته... : الخصال ص ٦٤٣ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٢ ؛ قال : ادعوا لي خليلي ، أو قال : حبيبي ، فرجوننا أن تكونا أنتما هما ، فجاء أمير المؤمنين وألّزق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صدره بصدره ، وأومأ إلى أذنه ، فحدّثه بألف حديث ، لكلّ حديث ألف باب... : بصائر الدرجات ص ٣٣٤ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٢ ، وراجع : الكامل لابن عدي ج ٢ ص ٤٥٠ ، تاريخ دمشق ج ٤٣ ص ٣٨٥ ، سير أعلام النبلاء ج ٨ ص ٢٤ ، ميزان الاعتدال ج ١ ص ٦٢٤ ، تاريخ الإسلام ج ١١ ص ٢٢٤ ، البدايه والنهايه ج ٧ ص ٣٩٦ .

(٤٨) أنا مدينة العلم وعليّ بابها ، فمن أراد مدينة العلم فليأتها من بابها : الإرشاد ج ١ ص ٣٣ ؛ أنا مدينة العلم وعليّ بابها ، وهل تُدخل المدينة إلّا من بابها : التوحيد للصدوق ص ٣٠٧ ، راجع : عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٧٢ ، الغارات ج ١ ص ٣٤ ، الاختصاص ص ٢٣٨ ، كنز الفوائد ص ١٤٩ ، التحصين ص ٥٥٠ ، سعد السعود ص ٢٠٩ ، تفسير فرات الكوفي ص ٢٦٥ ، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٣٩٦ ، الأمل للطوسي ص ٥٥٩ ، الغدير ج ٦ ص ٧٩ ، المستدرک ج ٣ ص ١٢٦ ، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١١٤ ، المعجم الكبير ج ١١ ص ٥٥ ، الاستيعاب ج ٣ ص ١١٠٢ ، شرح نهج البلاغه ج ٧ ص ٢١٩ ، الجامع الصغير ج ١ ص ٤١٥ ، كنز العمال ج ١٣ ص ١٤٨ ، تاريخ بغداد ج ٣ ص ١٨١ ، ج ٥ ص ١١٠ ، ج ٧ ص ١٨٢ ، ج ١١ ص ٥٠ ، ج ٤٧ ص ٣٧٨ ، ج ٤٥ ص ٣٢١ ، أسد الغابه ج ٤ ص ٢٢ ، تهذيب الكمال ج ١٨ ص ٧٧ ، تذكره الحفاظ ج ٤ ص ١٢٣١ ، سير أعلام النبلاء ج ١١ ص ٤٤٧ .

(٤٩) أمّا ما ذكرتما أنّي لم أشهد كما أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فإنّه قال : لا يرى عورتى أحد غيرك إلّا ذهب بصره ، فلم أكن لأريكما به لذلك ، وأمّا إكبابي عليه فإنّه علّمني ألف حرف ، الحرف يفتح ألف حرف ، فلم أكن لأطلعكما على سرّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : بصائر الدرجات ص ٣٢٨ ، الخصال ص ٦٤٨ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٤ .

(٥٠) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم... وحوله أهل بيته وثلاثون رجلاً من أصحابه : «ائتوني بكتفٍ ؛ أكتب لكم كتاباً لا تضلّوا بعدى ولا تختلفوا بعدى...» : كتاب سليم بن قيس ص ٣٢٤ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٨ ؛ إنّه سمع ابن عباس يقول : يوم الخميس وما يوم الخميس ، ثم بكى حتّى بلّ دمعه الحصى فقال : اشتدّ برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وجعه يوم الخميس ، فقال : ائتوني بدواهٍ وكتفٍ أكتب لكم كتاباً لن تضلّوا بعده أبداً... : مسند أحمد ج ١ ص ٢٢٢ ، صحيح البخارى ج ٤ ص ٦٥ ، صحيح مسلم ج ٥ ص ٧٥ .

(٥١) فقال له عمر : ارجع ؛ فإنّه يهجر ، فرجع... : الإرشاد ج ١ ص ١٨٣ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٨ ؛ قال عمر : إنّ الرجل ليهجر : كشف الغمّه ج ٢ ص ٤٧ ، كشف اليقين ص ٤٧٢ ؛ فقال عمر : لاتأتوه بشيء ؛ فإنّه قد غلب عليه الوجع وعندكم القرآن... : الأمالى للمفيد ص ٣٦ ؛ فقال : ائتوني بدواهٍ وكتفٍ أكتب لكم كتاباً لن تضلّوا بعده أبداً ، فتنازعوا ، ولا ينبغي عند نبيّ تنازع ، فقالوا : ما شأنه هَجَرَ : مسند أحمد ج ١ ص ٢٢٢ ، وراجع : صحيح البخارى ج ٤ ص ٦٥ ، صحيح مسلم ج ٥ ص ٧٥ ، عمده القارى ج ١٥ ص ٩٠ ، مسند الحميدى ص ٢٤٢ ، شرح نهج البلاغه ج ٢ ص ٥٤ ، إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٤٤٨ ، سبل الهدى والرشاد ج ١٢ ص ٢٤٧ .

(٥٢) فقال عمر : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد غلب عليه الوجع ، وعندنا القرآن ، حسبنا كتاب الله : مسند أحمد ج ١ ص ٣٣٦ ، صحيح البخارى ج ٧ ص ٩ ، صحيح مسلم ج ٥ ص ٧٥ ، السنن الكبرى ج ٣ ص ٤٣٣ ، صحيح ابن حبان ج ١٤ ص ٥٦١ ، شرح نهج البلاغه ج ٢ ص ٥٥ .

(٥٣) عن جابر : إنّ النبيّ صلى الله عليه وسلم دعا عند موته بصحيفه ليكتب فيها كتاباً لا يضلّون بعده أبداً... : مسند أحمد ج ٣ ص ٣٤٦ مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢١٤ ، السنن الكبرى ج ٣ ص ٤٣٥ ، مسند أبى يعلى ج ٣ ص ٣٤٩ .

(٥٤) فاختصموا ، فمنهم من يقول : قزبوا يكتب لكم كتاباً لا تضلّوا بعده ، وفيهم من يقول ما قال عمر... : مسند أحمد ج ١ ص ٣٣٦ .

(٥٥) فاختلف أهل ذلك البيت واختصموا ، منهم من يقول : قزبوا يكتب لكم رسول الله كتاباً لن تضلّوا بعده ، ومنهم من يقول : القول ما قال عمر... : الأمالى للطوسى ص ٢٦٧ ، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٢٧١ ، شرح نهج البلاغه ج ٦ ص ٥١ .

(٥٦) فقالت امرأه ممّن حضر : ويحكم ! عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إليكم ، فقال بعض القوم : اسكتى ، فإنّه لا عقل لك ، فقال النبيّ : أنتم لا أحلام لكم : مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢١٥ ، المعجم الكبير ج ١١ ص ٣٠ .

(٥٧) فقال عمر :... ولقد أراد [رسول الله] فى مرضه أن يصرّح باسمه [علّى بن أبى طالب] فمنعت من ذلك إشفافاً وحيطه على الإسلام : شرح نهج البلاغه ج ١٢ ص ٢١ ، كشف الغمّه ج ٢ ص ٤٧ ، بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٤٤ .

(٥٨) فلما كثر اللغط والاختلاف قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قوموا عني... : الأمالى للمفيد ص ٣٧ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٣ ، الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٤٤ ، أعيان الشيعة ج ١ ص ٢٩٤ .

(٥٩) فلَمَّا أَفَاقَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَعْضُهُمْ : أَلَا نَأْتِيكَ بِدَوَاهٍ وَكَتِفٍ يَا رَسُولَ اللهِ ؟ فَقَالَ : أْبَعَدَ الَّذِي قَلْتُمْ ؟ لَا ، وَلَكِنِّي أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا... :

ص:١٠٥

(٦٠) فقال له العباس : يا رسول الله ، إن يكن هذا الأمر فينا مستقرّاً من بعدك فبشّرنا ، وإن كنت تعلم أننا نُغلب عليه فأوصِ بنا ، فقال : أتم المستضعفون من بعدى ، وأصمت... : الإرشاد ج ١ ص ١٨٤ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٩ ، إعلام الوری ج ١ ص ٢٦٦.

(٦١) فلما كان يوم الجمعة صعد المنبر فخطب... : مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٢٠١ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٢.

(٦٢) قال : أهريقوا عليّ من سبع قريبٍ لم تُحلّل أو كَيْتُهْن ، لعلّي أعهد إلى الناس... ثم خرج صلّى الله عليه وسلّم إلى الناس ، فصلّى بهم وخطبهم... : صحيح البخارى ج ٥ ص ١٤٠ ، و ج ٧ ص ١٨ ، عمده القارى ج ٥ ص ١٨٧ ، السنن الكبرى ج ٤ ص ٢٥٤ ، الثقات ج ٢ ص ١٣١.

(٦٣) ثم قال : إنّ عبداً من عباد الله خيرُه الله بين الدنيا وبين ما عنده ، فاختر ذلك العبد ما عند الله... : مجمع الزوائد ج ٦ ص ١١ ، مسند أبى يعلى ج ٨ ص ٥٧ ، المعجم الكبير ج ١٩ ص ٣٤١ ، الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٢٨.

(٦٤) فجلس على المنبر ، ثم قال : يا أيها الناس ، إننى تارك فيكم الثقلين ، وسكت ، فقام رجل فقال : يا رسول الله ، ما هذان الثقلان ؟ فغضب حتى احمرّ وجهه ثم سكن ، وقال : ما ذكرتهما إلا وأنا أريد أن أخبركم بهما... ألا وهو القرآن والثقل الأصغر أهل بيتى... : الأمالى للمفيد ص ١٣٥ ، وكان ممّا ذكر في خطبته أن قال : يا معشر المهاجرين والأنصار ومن حضرني في يومى هذا وفي ساعتى هذه من الجنّ والإنس ، فليبلغ شاهدكم الغائب... وخلفت فيكم العَلَم الأكبر عَلم الدين ونور الهدى ، وصيّى عليّ بن أبيطالب ، ألا هو جبل الله ، فاعتصموا به جميعاً ولا تفرّقوا عنه... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٦ ، غايه المرام ج ٣ ص ٣٥.

(٦٥) لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوفاة ، دعا الأنصار وقال : يا معشر الأنصار ، قد حان الفراق ، وقد دُعيت وأنا مجيب الداعى ، وقد جاورتهم فأحسنتهم الجوار ، ونصرتهم فأحسنتهم النصره ، وواسيتهم فى الأموال ، ووسعتهم فى المسلمين... واحفظونى معاشر الأنصار فى أهل بيتى... فالعمل الصالح طاعه الإمام ولى الأمر والتمسك بحبله ، أيها الناس أفهتتم ؟ الله الله فى أهل بيتى ، مصايح الظلم ، ومعادن العلم ، وينايع الحكم ، ومستقرّ الملائكة... ألا- إنّ فاطمه بابها بابى وبيتها بيتى ، فمن هتكه فقد هتك حجاب الله... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٦.

(٦٦) قد جمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المهاجرين فقال لهم : أيها الناس ، إننى قد دُعيت ، وإننى مجيب دعوه الداعى ، قد اشتقت إلى لقاء ربّى واللحوق بإخوانى من الأنبياء ، وإننى أعلمكم أنّى قد أوصيت إلى وصيّى ، ولم أهملكم إهمال البهائم ، ولم أترك من أموركم شيئاً. فقام إليه عمر بن الخطّاب فقال : يا رسول الله ، أوصيت بما أوصى به الأنبياء من قبلك ؟ قال : نعم ، فقال له : فبأمرٍ من الله أوصيت أم بأمرٍك ؟ قال له : اجلس يا عمر ، أوصيت بأمر الله ، وأمره طاعته ، وأوصيت بأمرى وأمرى طاعه الله ، ومن عصانى

فقد عصى الله ، ومن عصى وصيبي فقد عصاني ، ومن أطاع وصيبي فقد أطاع الله... أيها الناس اسمعوا وصيبي ، من آمن بي وصدقني بالنبوه وأنى رسول الله فأوصيه بولايه علي بن أبي طالب وطاعته والتصديق له ، فإن ولايته ولايتي وولايه ربي ، قد أبلغتكم ، فليبلغ الشاهد الغائب أن علي بن أبي طالب هو العلم ، فمن قصر دون العلم فقد ضل ، ومن تقدمه تقدم إلى النار ، ومن تأخر عن العلم يمينا هلك... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٨.

(٦٧) دخلت عليه فاطمه الزهراء عليها السلام ، فلما رأت ما به خنقتها العبره حتى فاضت دموعها على خديها ، فلما أن رآها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : ما يبكيك يا بنيه ؟ قالت : وكيف لا أبكي وأنا أرى ما بك من الضعف ، فمن لنا بعدك يا رسول الله ؟ قال لها : لكم الله ، فتوكل على الله واصبري كما صبر آباؤنا من الأنبياء وأمّهاتك من أزواجهم ، يا فاطمه ، أو ما علمت أن الله تعالى اختار أباك فجعله نبياً ، وبعثه رسولاً ، ثم علياً فزوّجتك إياه وجعله وصياً ، فهو أعظم الناس حقاً على المسلمين بعد أبيك ، وأقدمهم سلماً ، وأعزهم خطراً ، وأجملهم خلقاً ، وأشدّهم في الله وفتى غضباً ، وأشجعهم قلباً ، وأثبتهم وأربطهم جأشاً ، وأسخاها كفاً . ففرحت بذلك الزهراء عليها السلام فرحاً شديداً... : تفسير فرات الكوفى ص ٤٦٤ بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٦.

(٦٨) لما ثقل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه الذي قبض فيه ، كان رأسه في حجرى ، والبيت مملؤ من أصحابه من المهاجرين والأنصار ، والعبياس بين يديه يذبّ عنه بطرف ردايه ، فجعل رسول الله يغمى عليه ساعه ويفيق ساعه... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٠ ح ٤٧ ، الأمالى للطوسى ص ٦٠٠ ح ١ .

(٦٩) فقال : يا عبياس ، يا عمّ النبي ، اقبل وصيبي في أهلي وفي أزواجي ، واقض ديني ، وانجز عداتي ، وأبرئ ذمتي ، فقال العبياس : يا نبي الله ، أنا شيخ ذو عيال كثير ، غير ذى مال ممدود ، وأنت أجود من السحاب الهاطل ، والريح المرسله ، فلو صرفت ذلك عنى إلى من هو أطوق له منى... : الأمالى للطوسى ص ٦٠٠ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٠ ، غايه المرام ج ٦ ص ١٥٨.

(٧٠) يا علي ، اقبل وصيبي ، وأنجز مواعيدى ، وأدّ ديني ، يا علي اخلّفنى في أهلي ، وبلغ عنى من بعدى ، قال علي عليه السلام : لما نعى إلى نفسه رجف فؤدى ، وألقى علي لقوله البكاء ، فلم أقدر أن أجيبه بشيء... : نفس المصادر.

(٧١) ثم قال : يا علي ، يا أخا محمّد ، أنتجز عداه محمّد وتقضى دينه وتأخذ تراثه ؟ : مستدرک الوسائل ج ٣ ص ٢٨٨ ، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٧٨٩.

(٧٢) يا بلال ، عليّ بالمغفر والدرع والرايه ، وسيفى ذى الفقار ، وعمامتى السحاب... : الكافى ج ١ ص ٢٢٦ ، علل الشرائع ج ١ ص ١٦٧ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٥٦.

(٧٣) يا بلال ، ائت بدرع رسول الله ، فأتى بها ، ثم قال : يا بلال ، ائت برايه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فأتى بها ، ثم قال : يا بلال ، ائت ببغله رسول

اللّه بسرجها ولجامها ، فأتى بها ، ثم قال : يا عليّ ، قم فاقبض هذا بشهاده من فى البيت من المهاجرين والأنصار ؛ كى لا ينازعك فيه أحد من بعدى... : علل الشرائع ج ١ ص ١٦٨ ، كشف الغمّه ج ٢ ص ٣٧.

(٧٤) الإمام الباقر عليه السلام : ما هى واللّه قطن ولا كتّان ولا خزّ ولا حرير ، قلت : من أىّ شىء ؟ قال : من ورق الجنّه : الغيبه للنعمانى ص ٣٢٠ ، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٢.

(٧٥) الإمام الصادق عليه السلام : إذا نشرها أضواء لها ما بين المشرق والمغرب... : دلائل الإمامه ص ٤٥٧ ، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٩١.

(٧٦) الإمام الباقر عليه السلام : يسير الرعب قدّامها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً : بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٠.

(٧٧) الإمام الصادق عليه السلام : وهم الذين كانوا مع نوح فى السفينه ، والذين كانوا مع إبراهيم حيث ألقى فى النار... : الغيبه للنعمانى ص ٣٢٣.

(٧٨) يا عباس ، قم من مكان عليّ ، فقال : تقيم الشيخ ، وتجلس الغلام ؟ فأعادها عليه ثلاث مرّات ، فقام العباس فنهض مغضباً... : الأمالى للطوسى ص ٥٧٣ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٩ ، غايه المرام ج ٢ ص ٢٢٨.

(٧٩) يا بنى هاشم ، يا معشر المسلمين ، لا تخالفوا عليّاً فتضلّوا ، ولا تحسدوه فتكفروا... : غايه المرام ج ٢ ص ٢٢٨ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٩.

(٨٠) فنظرت إليه حتّى نزع خاتمه من إصبغه ، فقال : تختم بهذا فى حياتى ، قال : فنظرت إلى الخاتم حين وضعه عليّ عليه السلام فى إصبغه اليمنى... : الكافى ج ١ ص ٢٢٦ ، علل الشرائع ج ١ ص ١٦٧ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٥٦.

(٨١) ثم أخذ بيد عليّ عليه السلام فرفعها ، فقال : هذا عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ ، خليفتان نصيران ، لا يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فأسألهما ماذا خلّفت فيهما... : الأمالى للطوسى ص ٤٧٩ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٦.

(٨٢) وصلّ عليّ أول الناس ، ولا تفارقنى حتّى توارينى فى رمسى ، واستعن باللّه تعالى... : الإرشاد ج ١ ص ١٨٦ ، مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٢٠٣ ، إعلام الورى ج ١ ص ٢٦٧.

(٨٣) فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصلى بالناس وخفّف الصلاه ، قال : ادعوا لى عليّ بن أبى طالب... ثم قال : انطلقا بى إلى فاطمه ، فجاءا به حتّى وضع رأسه فى حجرها... : الأمالى ص ٧٣٥ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٩.

(٨٤) وكان الحسن عليه السلام أشدّ بكاءً ، فقال له : كف يا حسن ، فقد شققت على رسول الله : المصدر السابق.

(٨٥) قبضه وصيّيه وضمانه على ما فيها ، على ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران عليهما السلام ، وعلى ما ضمن وأدى

وصى عيسى بن مريم ، وعلى ما ضمن الأوصياء قبلهم على أن محمداً أفضل النبيين ... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٢ .

ص: ١٠٨

(٨٦) لكن حين نزل يرسل الله صلى الله عليه وآله وسلم الأمر ، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً ، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة ، فقال جبرئيل : يا محمد ، مر بإخراج من عندك إلا وصيكت ليقبضها منا ، وتشهدنا بدفعك إيها إليه ضامناً لها ، يعنى علياً عليه السلام. فأمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بإخراج من كان فى البيت ما خلا علياً وفاطمة فيما بين الستر والباب ، فقال جبرئيل عليه السلام : يا محمد ، ربك يقرئك السلام ويقول : هذا كتاب ما كنت عهدت إليك ، وشرطت عليك... فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام ، فقال له : اقرأه ، فقرأه حرفاً حرفاً ، فقال : يا على ، هذا عهد ربى تبارك وتعالى إالى ، وشرطه على وأمانته... يا على ، أخذت وصيتى وعرفتها ، وضمنت لله ولى الوفاء بما فيها ؟ فقال على عليه السلام : نعم بأبى أنت وأمى على ضمناها ، وعلى الله عونى وتوفيقى على أدائها... على الصبر منك على كظم الغيظ ، وعلى ذهاب حَقِّك ، وغضب خمسك ، وانتهاك حرمتك ، فقال : نعم يارسول الله... يا محمد ، عرّفه أنه يُنتهك الحرمه وهى حرمه الله ، وحرمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، وعلى أن تخضب لحيته من رأسه بدم عبيط... : الكافى ج ١ ص ٢٨١ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٩ ، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣٧٨.

(٨٧) قد عهدتُ إليك ، أحدث العهد لك بمحضر أمينى رب العالمين : جبرئيل وميكائيل ، يا على ، بحقهما عليك إلا أنفذت وصيتى على ما فيها ، وعلى قبولك إيها بالصبر والورع على منهاجى وطريقى... وإذا حضرتك الوفاء فأوص وصيتك إلى من بعدك على ما أوصيك... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٩.

(٨٨) ثم انكبت على وجهه وعلى صدره وأنا أقول : وا وحشته بعدك ، بأبى أنت وأمى ، ووحشه ابنتك وبنيك... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٣.

(٨٩) والذى بعثنى بالحق ، لقد قدمت إليهم بالوعيد بعد أن أخبرتهم رجلاً رجلاً ما افترض الله عليهم من حَقِّك ، وألزمهم من طاعتك ، وكلُّ أجاب وسلّم إليك الأمر ، وإنى لأعلم خلاف قولهم ، فإذا قبضت وفرغت من جميع ما أوصيك... : خصائص الأئمة ص ٧٢ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٣ ؛ يا على ، اصبر على ظلم الظالمين ، فإن الكفر يقبل والردّه والنفاق... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٨.

(٩٠) يا رسول الله ، أمرتنى أن أصيرك فى بيتك إن حدث بك حدث ؟ قال : نعم يا على ، بيتى قبرى. قال على عليه السلام : فقلت : بأبى وأمى ، فحدّ لى أى النواحي أصيرك فيه ، قال : إنك مسخر بالموضع وتراه . قالت له عائشه : يا رسول الله ، فأين أسكن ؟ قال : اسكنى أنت بيتاً من البيوت ، إنما هى بيتى ، ليس لك فيه من الحق إلا ما لغيرك ، فقرى فى بيتك ولا تبرجى تبرج الجاهليه الأولى ، ولا تقاتلى مولاك ووليك ظالمه شاقه ، وإنك لفاعليه ! : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٤.

(٩١) لما كانت الليله التى قبض النبى صلى الله عليه وآله وسلم فى صبيحتها ، دعا علياً وفاطمة والحسن والحسين ، وأغلق عليه وعليهم الباب وقال : يا فاطمه ، وأدناها منه ، فناجها من الليل طويلاً ، فلما طال ذلك خرج على ومعه الحسن والحسين وأقاموا بالباب والناس خلف

الباب ، ونساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم ينظرون إلى عليّ عليه السلام ومعه ابناه ، فقالت عائشه : لأمر ما أخرجك منه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وخلا بابنته دونك في هذه الساعه ، فقال لها عليّ عليه السلام : قد عرفت الذي خلا بها وأرادها له... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٠.

(٩٢) فما لبث أن نادتنى فاطمه عليها السلام ، فدخلت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو وجود بنفسه ، فبكيت ولم أملك نفسى حين رأيته بتلك الحال وجود بنفسه ، فقال لى : ما يبكيك يا عليّ ؟ ليس هذا أوان البكاء ، فقد حان الفراق بينى وبينك... فقد أجمع القوم على ظلمكم ، وقد أستودعكم الله ، وقبلكم منى وديعه يا عليّ ، إني قد أوصيتُ فاطمه ابنتى بأشياء وأمرتها أن تلقيها إليك ، فأنفذها ، فهى الصادقه الصدوقه ، ثم ضمها إليه وقبل رأسها ، وقال : فداك أبوك يا فاطمه . فعلا صوتها بالبكاء ، ثم ضمها إليه وقال : أما والله لينتقمن الله ربى ، وليغضبن لغضبك ، فالويل ثم الويل ثم الويل للظالمين... والحسن والحسين يقبلان قدميه ويكيان بأعلا أصواتهما. قال عليّ عليه السلام : فلو قلت : إن جبرئيل فى البيت لصدقت ، لأنى كنت أسمع بكاء ونغمه لا أعرفها... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩١.

(٩٣) يا بنيه ، الله خليفتى عليكم ، وهو خير خليفه ، والذي بعثنى بالحق لقد بكى لبكائك عرش الله وما حوله من الملائكه والسموات والأرضون وما فيهما... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩١.

(٩٤) يا فاطمه ، والذي بعثنى بالحق ، لقد حرمت الجنه على الخلائق حتى أدخلها ، وإنك لأول خلق الله يدخلها بعدى ، كاسيه حاله ناعمه ، يا فاطمه ، هنيئاً لك ، والذي بعثنى بالحق ، إنك لسيدته من يدخلها من النساء ، والذي بعثنى بالحق ، إن جهنم لتزفر زفرة لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل إلا صعق ، فينادى إليها : أن يا جهنم ! يقول لك الجبار : اسكنى بعزى ، واستقرى حتى تجوز فاطمه بنت محمد... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩١.

(٩٥) فإنهم شيعتنا وأنصارك ، وموعدى وموعدهم الحوض يوم القيامة إذا جئت الأمم على ركبها وبداء الله فى عرض خلقه ، فیدعوك وشيعتك فتجيئونى عزاً محجلين ، شباعاً مرويين... : كتاب سليم بن قيس ص ٣٥٩ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٨.

(٩٦) فجاء الحسن والحسين عليهما السلام يصيحان ويكيان ، حتى وقعا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فأراد عليّ عليه السلام أن ينحيهما عنه ، فأفاق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم قال : يا عليّ ، دعنى أشمهما ويشماني ، وأترود منهما ، ويترودان منى ، أما إنهما سيظلمان بعدى ويقتلان ظلماً... : الأمالى للصدوق ص ٧٣٦ ، روضه الواعظين ص ٧٥ ، مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٢٠٣ ؛ فجعل يشمهما ، قال عليّ عليه السلام : فظننت أنهما قد غماه _ أى أكرباه _ فذهبت لألومهما عنه ، فقال : دعهما يشماني وأشمهما ، ويترودا منى وأترود منهما ، فسيلقيان من بعدى زلزالاً ، وأمرأ عضالاً ، فلعن الله من يحيفهما اللهم إني أستودعكما وصالح المؤمنين : كشف الغمّه ج ٢ ص ٣٧ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٠.

(٩٧) يا أبا الحسن ، هذه وديعه الله ووديعه رسوله محمّد عندك ، فاحفظ الله واحفظنى فيها ، وإنك لفاعله ، يا عليّ هذه والله سيده نساء

أهل الجنّة من الأوّلين والآخريّن ، هذه واللّه مريم الكبرى... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٤.

(٩٨) إنّى لهم ولمن شايعهم سلم ، وزعيم بأنّهم يدخلون الجنّة ، وعدوّ و حرب لمن عاداهم وظلمهم وتقدّمهم أو تأخّر عنهم وعن شيعتهم ، زعيم بأنّهم يدخلون النار ، ثمّ واللّه يا فاطمه لا أرضى حتّى ترضى ، ثمّ لا واللّه لا أرضى حتّى ترضى... : بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٥.

(٩٩) وقُبض قبل أن تغيب الشمس وهو ابن ثلاث وستين سنه : مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٥٢ ؛ مات يوم الاثنين لليلتين خلتا من شهر ربيع الأوّل حين زاغت الشمس... : تفسير الثعلبي ج ٢ ص ٢٩٠ ، الطبقات الكبرى ج ٣ ص ٨.

(١٠٠) فجاءت الروايه أنّه قيل لفاطمه عليها السلام : ما الذى أسرّ إليك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسرى عنك به ما كنت عليه من الحزن والقلق بوفاته ؟ قالت : إنّه أخبرنى أنّى أوّل أهل بيته لحوقاً به ، وأنّه لن تطول المدّه لى بعده حتّى أدركه ، فسرى ذلك عنى : الإرشاد ج ١ ص ١٨٧ ، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٠.

(١٠١) فوقف بالباب شبه أعرابى ، ثمّ قال : السلام عليكم يا أهل بيت النبوه ومعدن الرساله ومختلف الملائكه ، أدخل ؟ فقالت عائشه لفاطمه : أجيبى الرجل ، فقالت فاطمه : آجرك الله فى ممشاك يا عبد الله ، إنّ رسول الله مشغول بنفسه... : مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٩ ، المعجم الكبير ج ٣ ص ٦٢.

(١٠٢) فسمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صوت ملك الموت فقال : يا فاطمه من بالباب ؟ فقالت يارسول الله ، إنّ رجلاً بالباب يستأذن فى الدخول فأجبناه مرّه بعد أخرى... فقال لها النبيّ صلى الله عليه وسلّم : يا فاطمه ، أتدرين من بالباب ؟ هذا هادم اللذات... هذا ملك الموت... ادخل يرحمك الله يا ملك الموت... : نفس المصدرين السابقين.

(١٠٣) جئتني زائراً أم قابضاً ؟ قال : جئتك زائراً وقابضاً ، وأمرنى الله عزّ وجلّ ألاّ أدخل عليك إلاّ بإذنك ، ولا أقبض روحك إلاّ بإذنك... فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : يا فاطمه ، أين خلّفت حبيبي جبرئيل ؟ قال : خلّفته فى سماء الدنيا... : نفس المصدرين السابقين.

(١٠٤) هبط جبرئيل وملك الموت ومعهما ملك يقال له إسماعيل ، فى الهواء على سبعين ألف ملك ، فسبقهم جبرئيل عليه السلام فقال : يا أحمد ، إنّ الله عزّ وجلّ أرسلنى إليك إكراماً لك وتفضيلاً لك وخاصّه ، يسألك عمّا هو أعلم به منك... : الأمالى للصدوق ص ٣٤٩ ، الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٥٩ ، إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٥٠٧.

(١٠٥) فبشّرني يا جبرئيل ، قال : أنت أوّل شافع وأوّل مشفّع يوم القيامة ، قال : لوجه ربّي الحمد... أبشر يا حبيب الله ، فإنّ الله عزّ وجلّ يقول : قد حرمت الجنّه على جميع الأنبياء والأئمّ حتّى تدخلها أنت وأمتك ، قال : الآن طابت نفسى ، أدن يا ملك الموت ، فانتبه إلى ما أمرت به... : مجمع الزوائد ج ٩ ص ٣٠ ، المعجم الكبير ج ٣ ص ٦٣.

(١٠٦) ثم التفت إلى عليّ عليه السلام فقال: يا عليّ، لا يلي غُسلِي وتكفيني غيرك، فقال له عليّ: يا رسول الله، من يناولني الماء، فإنّك رجل ثقيل لا أستطيع أن أقلبك؟ فقال له: إنّ جبرئيل معك...: كفايه الأثر ص ١٢٥، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٣٦.

(١٠٧) لما حضرت النبي صلى الله عليه وآله وسلم الوفاة، نزل جبرئيل عليه السلام فقال له: يا رسول الله، هل لك في الرجوع إلى الدنيا؟ فقال: لا، قد بلغت رسالات ربّي، فأعادها عليه، فقال: لا، بل الرفيق الأعلى...: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ١٦٣، الأمالي للمفيد ص ٥٣، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٥.

(١٠٨) قالت فاطمة عليها السلام للنبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو في سكرات الموت: يا أبا، أنا لا أصبر عنك ساعه من الدنيا، فأين الميعاد غداً؟ قال: أما إنّك أول أهلي لحوقاً بي... تريني في مقام الشفاعة، وأنا أشفع لأمتي...: كشف الغمّه ج ٢ ص ١١٩، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٣٥.

(١٠٩) فلما قرب خروج نفسه قال له: ضع يا عليّ رأسى في حجرك، فقد جاء أمر الله تعالى...: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٠.

(١١٠) جعل عليّ يقول: بأبي أنت وأُمّي، طبت حياً وميتاً! قال: وسطعت ريح طيبه لم يجدوا مثلها قطّ...: مجمع الزوائد ج ٩ ص ٣٦، كنز العمّال ج ٧ ص ٢٥٥، الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٨٠، إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٥٧١، سبيل الهدى والرشاد ج ١٢ ص ٣٢٢.

(١١١) وصاحت فاطمة عليها السلام، وصاح المسلمون، ويضعون التراب على رؤسهم: إعلام الوري ج ١ ص ٢٦٩، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٢٨.

ص: ١١٢

١. أسد الغابه فى معرفه الصحابه ، أبو الحسن عزالدين على بن أبى الكرم محمّد بن محمّد بن عبد الكريم الشيبانى المعروف بابن الأثير الجزرى (ت ٦٣٠ هـ) ، تحقيق : على محمّد معوض وعادل أحمد ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .
٢. الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن على بن أبى طالب الطبرسى (ت ٦٢٠ هـ) ، تحقيق : إبراهيم البهادرى ومحمّد هادى به ، طهران : دار الأسوه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .
٣. الاختصاص ، المنسوب إلى أبى عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، بيروت : دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .
٤. الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد ، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .
٥. الاستيعاب فى معرفه الأصحاب ، يوسف بن عبد الله القرطبى المالكى (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : على محمّد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .
٦. الإصابه فى تمييز الصحابه ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمّد معوض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .
٧. إعلام الورى بأعلام الهدى ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ٥٤٨ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٩ هـ .
٨. أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينى العاملى الشقرايى (ت ١٣٧١ هـ) ، إعداد : السيد حسن الأمين ، بيروت : دار التعارف ، الطبعة الخامسة ١٤٠٣ هـ .
٩. إقبال الأعمال ، السيد ابن طاووس ، (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق : جواد القيومى الإصفهانى ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى .
١٠. الأمالى ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسه البعثه ، قم : دارالثقافه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .
١١. الأمالى ، أبو عبد الله محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، بيروت : دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع ،

الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١٢ . الأمالي ، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : مؤسس البعثه ، قم : مؤسس البعثه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧ هـ .

١٣ . إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفده والمتاع ، الشيخ تقي الدين أحمد بن علي المقرئ (ت ٨٤٥ هـ) ، القاهرة : دار الكتب المصرية ، ١٩٤١ م .

١٤ . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (ت ٢٧٩ هـ) ، إعداد : محمد باقر المحمودي ، بيروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثة .

١٥ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠ هـ) ، تحقيق : دار إحياء التراث ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

١٦ . البحر المحيط ، محمد بن يوسف الغرناطي (ت ٧٤٥ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، ١٤١٣ هـ .

١٧ . البدايه والنهائيه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : مكتبة المعارف ، بيروت : مكتبة المعارف .

١٨ . بشاره المصطفى لشيعه المرتضى ، أبو جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت ٥٢٥ هـ) ، النجف الأشرف : المطبعة الحيدريّه ، الطبعة الثانية ، ١٣٨٣ هـ .

١٩ . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفار القمي المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠ هـ) ، قم : مكتبة آية الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤ هـ .

٢٠ . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمد الحضرمي (ابن خلدون) (ت ٨٠٨ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٨ هـ .

٢١ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمري ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٢٢ . تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ق ٥ هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .

٢٣ . التاريخ الكبير ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري (ت ٢٥٦ هـ) ، بيروت : دار الفكر .

٢٤ . تاريخ المدينة المنورة ، أبو زيد عمر بن شبة النميري البصري (ت ٢٦٢ هـ) ، تحقيق : فهيم محمّد شلتوت ، بيروت : دار التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

٢٥ . تاريخ اليعقوبي ، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح المعروف باليعقوبي (ت ٢٨٤ هـ) ، بيروت : دار صادر .

٢٦ . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ) ، المدينة : المكتبة السلفية .

٢٧ . تاريخ خليفه بن خياط ، خليفه بن خياط العصفري (ت ٢٤٠ هـ) ، تحقيق : سهيل زكار ، بيروت : دار الفكر ، ١٤١٤ هـ .

ص: ١١٤

٢٨. تاريخ دمشق ، على بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقي) (ت ٥٧١ هـ) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .
٢٩. تثبيت الإمامه ، يحيى بن الحسين بن القاسم الإمام الزيدى اليمنى (ت ٢٩٨ هـ) ، بيروت : دار الإمام السجّاد ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .
٣٠. التحصين ، على بن موسى الحلّي (السيد ابن طاووس) (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : مؤسسه دار الكتاب ، ١٤١٣ هـ .
٣١. تحفه الأحوذى ، المبار كفورى (ت ١٢٨٢ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .
٣٢. تخريج أحاديث الكشاف ، عبد الله بن يوسف الزيعلى الحنفى (ت ٧٦٢ هـ) .
٣٣. تذكّره الحفظ ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .
٣٤. تعليق التعليق ، الحافظ شيخ الإسلام شهاب الدين أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ٥٢٨ هـ) .
٣٥. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم) ، إسماعيل بن عمر البصرى الدمشقى (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : عبد العزيز غنيم ومحمّد أحمد عاشور ومحمّد إبراهيم البنا ، القاهرة : دار الشعب .
٣٦. تفسير البغوى (معالم التنزيل) ، أبو محمّد الحسين بن مسعود الفراء البغوى (ت ٥١٦ هـ) ، تحقيق محمّد العكّ ، بيروت : دار المعرفة ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٧ هـ .
٣٧. تفسير الثعلبى ، الثعلبى ، (ت ٤٢٧ هـ) ، تحقيق : أبو محمّد بن عاشور ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ، ١٤٢٢ هـ .
٣٨. تفسير العياشى ، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت ٣٢٠ هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلّاتى ، طهران : المكتبة العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٠ هـ .
٣٩. تفسير القرطبى (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصارى القرطبى (ت ٦٧١ هـ) ، تحقيق : محمّد عبد الرحمن المرعشلى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٥ هـ .
٤٠. تفسير القمى ، على بن إبراهيم القمى ، (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق : السيد طيّب الموسوى الجزائرى ، قم : منشورات مكتبه الهدى ، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٤ هـ .
٤١. التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى) ، أبو عبد الله محمّد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازى (ت ٦٠٤ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

٤٢ . تفسير فرات الكوفى ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفى (ق ٤ هـ) ، إعداد : محمّد كاظم المحمودى ، طهران :
وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعه الأولى ، ١٤١٠ هـ .

٤٣ . تفسير نور الثقلين ، عبد على بن جمعه العروسى الحويزى (ت ١١١٢ هـ) ، تحقيق : السّيد هاشم الرسولى المحلّاتى ، قمّ :
مؤسسه إسماعيليان ،

ص: ١١٥

الطبعة الرابعة ، ١٤١٢ هـ .

- ٤٤ . التنبيه والإشراف ، علي بن الحسين المسعودي (ت ٤ هـ) ، تصحيح : عبد الله إسماعيل الصاوي ، القاهرة : دار الصاوي .
- ٤٥ . التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨ هـ .
- ٤٦ . تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزى (ت ٧٤٢ هـ) ، تحقيق : الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .
- ٤٧ . الثقات ، محمّد بن حبان البستي (ت ٣٥٤ هـ) ، بيروت : مؤسسه الكتب الثقافيه ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .
- ٤٨ . جامع أحاديث الشيعة ، السيّد البروجردى (١٣٨٣ هـ) ، قم : المطبعة العلميه .
- ٤٩ . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى .
- ٥٠ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي عج ، قم : مؤسسه الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .
- ٥١ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .
- ٥٢ . دلائل الإمامه ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبرى الإمامى (ق ٥ هـ) ، تحقيق : مؤسسه البعثه ، قم : مؤسسه البعثه .
- ٥٣ . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد الله الآلوسى (ت ١٢٧٠ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .
- ٥٤ . روضه الواعظين ، محمّد بن الحسن بن علي الفتيال النيسابورى (ت ٥٥٨ هـ) ، تحقيق : محمّد مهدي الخرسان ، قم : منشورات الشريف الرضى .
- ٥٥ . سبل الهدى والرشاد ، محمّد بن يوسف الصالحى الشامى (ت ٩٤٢ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ١٤١٤ هـ .
- ٥٦ . سبيل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد (السيره الشاميه) ، محمّد بن يوسف الصالحى الشامى (ت ٩٤٢ هـ) ، تحقيق : محمّد معوض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٥٧. سعد السعود ، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : مكتبة الرضوي ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٣ ش .

٥٨. سنن الدارمي ، أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي (ت ٢٥٥ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار العلم .

٥٩. السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت ٤٥٨ هـ) ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا ، بيروت : دارالكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

ص: ١١٤

٦٠. سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) .

٦١. السيره النبويه ، إسماعيل بن عمر البصروي الدمشقي (ابن كثير) (ت ٧٤٧ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .

٦٢. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

٦٣. شرح نهج البلاغه ، عز الدين عبد الحميد بن محمد بن أبي الحديد المعتزلى المعروف بابن أبي الحديد (ت ٦٥٦ هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانية ، ١٣٨٧ هـ .

٦٤. الصافى فى تفسير القرآن (تفسير الصافى) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) (ت ١٠٩١ هـ) ، قم : مؤسسه الهادى ، الطبعة الثانية ، ١٤١٦ هـ .

٦٥. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان ، على بن بلبان الفارسى المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

٦٦. صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى (ت ٢٥٦ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعة ، ١٤١٠ هـ .

٦٧. صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى (ت ٢٥٦ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعة ، ١٤١٠ هـ .

٦٨. صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابورى (ت ٢٦١ هـ) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، القاهرة : دارالحديث ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

٦٩. الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد كاتب الواقدي (ت ٢٣٠ هـ) ، بيروت : دار صادر .

٧٠. علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٧١. عمده القارى فى شرح البخارى ، محمد بن أحمد العيني (ت ٨٥٥ هـ) .

٧٢. عيون أخبار الرضا ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : السيد مهدي الحسينى اللاجوردى ، طهران : منشورات جهان .

٧٣. الغارات ، أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد المعروف بابن هلال الثقفى (ت ٢٨٣ هـ) ، تحقيق : السيد جلال الدين

المحدّث الأرموي ، طهران :

ص: ١١٧

أنجمن آثار ملی ، الطبعة الأولى ، ۱۳۹۵ هـ .

۷۴ . غايه المرام ووجه الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت ۱۱۰۷ هـ) ، تحقيق : السيد على عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربى ، ۱۴۲۲ هـ .

۷۵ . الغدير فى الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت ۱۳۹۰ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الثالثة ، ۱۳۸۷ هـ .

۷۶ . الغيبة ، أبو عبد الله محمد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب النعمانى (ت ۳۵۰ هـ) ، تحقيق : فارس الحسون ، أنوار الهدى ، الطبعة الأولى ، ۱۴۲۲ هـ .

۷۷ . فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أحمد بن على العسقلانى (ابن حجر) (ت ۸۵۲ هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ۱۳۷۹ هـ .

۷۸ . الفصول المهمّة فى أصول الأئمّه ، محمد بن الحسن الحرّ العاملى (ت ۱۱۰۴ هـ) ، تحقيق : محمد بن محمد الحسين القائينى ، قم : مؤسسه معارف إسلامى ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۸ هـ .

۷۹ . فضائل الصحابه ، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل (ت ۲۴۱ هـ) ، تحقيق : وصى الله بن محمد عباس ، جدّه : دار العلم ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۳ هـ .

۸۰ . فيض القدير شرح الجامع الصغير ، محمد عبد الرؤوف المناوى ، تحقيق : أحمد عبد السلام ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵ هـ .

۸۱ . الكافى ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكلينى الرازى (ت ۳۲۹ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغضارى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الثانيه ، ۱۳۸۹ هـ .

۸۲ . الكامل ، عبد الله بن عدى (ت ۳۶۵ هـ) ، تحقيق : يحيى مختار غزاوى ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثالثه ، ۱۴۰۹ هـ .

۸۳ . الكامل فى التاريخ ، على بن محمد الشيبانى الموصلى (ابن الأثير) (ت ۶۳۰ هـ) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۸ هـ .

۸۴ . كتاب الأربعين فى إثبات إمامه أمير المؤمنين ، المحقق سليمان الماحوزى البحرانى (ت ۱۱۲۱ هـ) .

۸۵ . كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس الهلالي العامرى (ت حوالى ۹۰ هـ) ، تحقيق : محمد باقر الأنصارى ، قم : نشر الهادى ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵ هـ .

٨٦. كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى .

٨٧. كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه ، على بن عيسى الإربلى (ت ٤٨٧ هـ) ، تصحيح : السيد هاشم الرسولى المحلاتى ، بيروت : دار الكتاب الإسلامى ،

ص: ١١٨

- ٨٨ . كشف اليقين فى فضائل أمير المؤمنين ، جمال الدين أبى منصور الحسن بن يوسف بن على بن المطهر الحلّى المعروف بالعلامة (ت ٧٢٦ هـ) ، تحقيق : على آل كوثر ، قم : مجمع إحياء الثقافة الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .
- ٨٩ . كفايه الأثر فى النصّ على الأئمة الاثنى عشر ، أبو القاسم على بن محمّد بن على الخزاز القمى (ق ٤ هـ) ، تحقيق : السيّد عبد اللطيف الحسينى الكوه كمرى ، إيران : نشر بيدار ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .
- ٩٠ . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، على المتقى بن حسام الدين الهنّدى (ت ٩٧٥ هـ) ، تصحيح : صفوه السقا ، بيروت : مكتبة التراث الإسلامى ، ١٣٩٧ هـ ، الطبعة الأولى .
- ٩١ . كنز الفوائد ، أبو الفتح محمّد بن على الكراجكى (ت ٤٤٩ هـ) قم : مكتبة المصطفوى ، الطبعة الثانية ، ١٣٦٩ هـ ، طبعه حجرية .
- ٩٢ . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ٥٤٨ هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى والسيّد فضل الله اليزدى الطباطبائى ، بيروت : دار المعرفة ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٨ هـ .
- ٩٣ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى (ت ٨٠٧ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد درويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .
- ٩٤ . المزار ، محمّد ابن المشهدى (ت ٦١٠ هـ) ، تحقيق : جواد القيوّمى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى الطبعة الأولى ، ١٤١٩ هـ .
- ٩٥ . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى (ت ١٣٢٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .
- ٩٦ . المستدرک على الصحيحين ، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابورى (ت ٤٠٥ هـ) ، إشراف : يوسف عبد الرحمن المرعشلى ، طبعه مزیده بفهرس الأحاديث الشريفه .
- ٩٧ . مسند أبى يعلى ، أبو يعلى الموصلى ، (ت ٣٠٧ هـ) ، تحقيق : حسين سليم أسد ، دار المأمون للتراث .
- ٩٨ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .
- ٩٩ . مسند الحميدى ، أبو بكر عبد الله بن الزبير الحميدى (ت ٢١٩ هـ) ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى ، المدينة المنورة : المكتبة السلفيّة .
- ١٠٠ . المصنّف فى الأحاديث والآثار ، أبو بكر عبد الله بن محمّد بن أبى شيبة العبسى الكوفى (ت ٢٣٥ هـ) ، تحقيق : سعيد

محمّد اللّحام ، بيروت : دار الفكر .

١٠١ . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق :
على أكبر الغفّارى ، قم :

ص:١١٩

مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٣٦١ ش .

١٠٢ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : طارق بن عوض الله ، وعبد الحسن بن إبراهيم الحسيني ، القاهرة : دار الحرمين ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١٠٣ . معجم البلدان ، أبو عبد الله شهاب الدين ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (ت ٦٢٦ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٩ هـ .

١٠٤ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

١٠٥ . معرفه السنن والآثار ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقي (ت ٤٥٨ هـ) ، مصر : المجلس الأعلى للشؤون الإسلاميه .

١٠٦ . مقاتل الطالبين ، أبو الفرج على بن الحسين بن محمّد الإصبهاني (ت ٣٥٦ هـ) ، تحقيق : السيّد أحمد صقر ، قم : منشورات الشريف الرضى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٥ هـ .

١٠٧ . مناقب آل أبي طالب = مناقب ابن شهر آشوب ، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن على بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨ هـ) ، قم : المطبعة العلميه .

١٠٨ . المناقب (المناقب للخوارزمي) ، الحافظ الموقّق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (ت ٥٦٨ هـ) تحقيق : مالك محمودى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١٠٩ . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : على محمّد البجاوى ، بيروت : دار الفكر .

١١٠ . نظم درر السمطين ، محمّد بن يوسف الزرندي (ت ٧٥٠ هـ) ، إصفهان : مكتبه الإمام أمير المؤمنين ، ١٣٧٧ هـ .

١١١ . نيل الأوطار من أحاديث سيّد الأخيار ، القاضى محمّد بن على بن محمّد الشوكاني (ت ١٢٥٥ هـ) ، بيروت : دار الجيل ، ١٩٧٣ م .

١١٢ . ينابيع المودّه لذوى القربى ، سليمان بن إبراهيم القندوزى الحنفي (ت ١٢٩٤ هـ) ، تحقيق : على جمال أشرف الحسيني ، طهران : دار الأوسه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٦ هـ .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

